تاریخ حسین شاهی

تالیف

امام الدین حسینی

در سنه ۱۲۱۳ هجری (۱۷۹۸ م)

با مقابله دو نسخه

به کوشش دکتور لعل زاد

لندن، مارچ ۲۰۱۸

پیشگفتار

امام الدین حسینی در اواسط سال ۱۲۱۱ هجری (۱۷۹۶ م) وارد لاهور شده، با شاه زمان در لاهور دیدار نموده و بعد با او روانه پشاور می شود. در این دوران بخشی از احوال او و خاندان ایشان را تحقیق و مورد تحریر قرار داده و در آخر سال ۱۲۱۲ هجری (۱۷۹۷) به لکهنو بر می گردد. در این هنگام با سید خواجه ابومحسن حسین حسنی الحسینی مودودی نیز دیدار نموده و اذکار سلاطین ماضی و کوایف شاه زمان که به رشته تحریر در آورده بوده، مورد پسند خاطر آن سید نیز قرار می گیرد.

به او گفته می شود که یکمقدار اسناد از رویداد های احمد شاه و تیمورشاه نیز نزد ایشان موجود بوده و از ایشان خواسته می شود که آنها را نیز مطالعه نموده و با «عبارت فارسی روزمره، صاف و بی تکلف» نوشته و کتابی تالیف سازند تا یادگار دوران باشد.

حسینی نوشته های خود را در اواسط ۱۲۱۳ هجری (۱۷۹۸) به پایان رسانیده و «مسمی به حسین شاهی» می کند. او اظهار می دارد که «آنچه از بادشاهان درانیه در ممالک وسیعه هندوستان... بظهور آمده، نگاشتم و رزم های بسیار و جنگ های بیشماری که در اقلیم ایران و توران نموده و رویداد آن مفصل به این مولف نرسیده، معطل گذاشتم. چرا که حرف کذب و دروغ را... نقصان عبارت و موی زبان قلم خود می دانم و علاوه احوال سلاطین، نقلی چند عجیب و غریب که از زبان ارباب عز و وقار و اصحاب دانش و اعتبار شنیده... در آخر این کتاب درج نمودم».

حسینی در مورد صحت و سقم کتاب خود می نگارد، «راقم این اوراق این رویداد را از زبان دانایان منصفین که دران معرکه بوده، اکثر قتال و جدال را به چشم خود دیده... شنیده، به قلم» آورده است. پس آنچه نوشته، حتی الامکان بدون «مبالغه و کذب» می باشد. این کتاب که عمدتا شرح جنگ های عمده احمد شاه، تیمورشاه و زمان شاه است؛ تا اندازه زیادی نشان دهنده ماهیت جنگ های آن روزی یعنی درجه قساوت، کشتار، چپاول و تاراج است. این لشکر کشی ها گر چه ظاهرا در زیر شعار اسلام و گسترش «خطبه» و «سکه» صورت گرفته؛ اما هدف اصلی آن «غارت» و گرفتن «جزیه» بوده است. این موضوع را می توان از تعداد سر های بریده در توبره هر جنگجو برای گرفتن «خلعت» و «بهادریت» به حضور این «خاقان» ها و «گیتی ستان» ها درک و مشاهده کرد.

این جانب به علت علاقمندی بی پایان به مردم و زادگاهم و دریافت این واقعیت زندگی که «ما کیستیم و اینجا کجاست»، دو نسخه این کتاب را سال پار از آرشیف های لندن به دست آوردم. با شوق و علاقه زیاد به مطالعه آن پرداختم. هر دو نسخه با وجود اینکه با خط نسبتا زیبایی نوشته شده، به علت خط شکسته و عدم نقطه گذاری در بسیاری از واژه ها و حتی مطابقت هر دو نسخه، خواندن آن را مشکل می سازد. با آنهم تلاش زیاد صورت گرفته که اصل واژه ها نوشته شود و یا نزدیک ترین آن ها با درنظرداشت مفهوم جمله دریافت گردد. بنا بر آن شاید در مواردی خالی از اشتباه نباشد، در حالیکه مفهوم اصلی جمله حفظ شده است. مطالب داخل این قوس ها () نشانه تفاوت نسخه ها بوده و مطالب داخل این قوس ها {} توسط من اضافه شده است. در هر دو نسخه، اوراق کمبود نیز وجود دارد که با تطبیق با نسخه دیگر تکمیل شده است. در هر دو نسخه، ذکری از نویسنده و سال کتابت آن به عمل نیامده که به خط حسینی است و یا کسان دیگری. دو صفحه اول هر دو نسخه در آخر کتاب داده شده است.

این کتاب بصورت عام شامل چند بخش است؛ ولی به صورت مسلسل و بدون فهرست، بدون فصل بندی و بدون پراگراف نوشته شده است. لذا آن را جهت سهولت خواننده به هفت فصل تقسیم نمودم که شرح آن در فهرست داده شده است. حسینی پس از گفتار مختصر در مورد شخص خودش، نسب احمد شاه درانی و احوال نادرشاه افشار به واقعات دوره احمد شاه درانی و جنگ های او می پردازد. پس از آن واقعات مهم و جنگ های تیمورشاه درانی را ذکر نموده و به شرح واقعات و جنگ های شاه زمان می پردازد. بیان احوال و منازل از پشاور تا پتیاله و به ویژه از پشاور تا کابل، کندهار، هرات و چشت شریف خیلی دلچسب است (در ضمن چهار حکایت یا نقلی را شرح می دهد که از اصحاب قابل اعتبار شنیده است). با شرح مختصری از احوال ترکستان، یکتعداد نامه های تیمورشاه و شاه زمان را در آخر کتاب می دهد.

این اثر پس از تاریخ احمد شاهی که شرح واقعات احمد شاه درانی است، با ارزش ترین منبع از دوران سلطنت احمد شاه، تیمورشاه و زمان شاه یعنی نیم سده اول خاندان درانی است که مولف شاهد آن بوده و یا از شاهدان دست اول شنیده است. این اثر به احتمال زیاد ماخذ تاریخ های بعدی و به ویژه «تاریخ احمد» نوشته منشی عبدالکریم در ۱۲۶۶ هجری (۱۸۵۰ م) بوده است. به عباره دیگر می توان ادعا کرد که «تاریخ احمد» کاپی «تاریخ حسین شاهی» است، همانطور که خود منشی عبدالکریم در پیشگفتار خود در «تاریخ احمد» زیر عنوان «دیباچه از مصنف» اعتراف می کند که «از تاریخ امام الدین حسینی... درج این تاریخ نمودم».

دلچسب اینکه عبدالحی حبیبی بخشی از این کتاب را (ذکر امرا و ارکان دولت حضرت باد شاهی) زیر عنوان «چند صفحه از تاریخ حسین شاهی» در شماره ۲۷۲ ماه اسد – سنبله ۱۳۴۶ مجله آریانا به نشر می سپارد. حبیبی در مقدمه خود می نویسد: «به این نام کتابی در تاریخ دوره

سدوزاییان از عصر احمد شاه بابا تا زمان سلطنت شاه زمان در حدود ۱۲۱۲ هجری از طرف امام الدین حسینی منسوب به چشت هرات نوشته شده که اطلاعات بسیار مفید و چشم دید مولف را در دوره تیمورشاهی و زمانشاهی دارد. اگر چه نسخه های دیگر کامل این کتاب نایاب در هند و لندن موجود اند، ولی تا کنون عکس های آن بدست نیامده و نسخه ناقصی هم از آن پیش من است. امام الدین در باره رجال دربار زمان شاهی فصلی مفید و نافع دارد و اینک آنرا از روی آن نسخه نایاب خطی به صفحات آریانا می سپارم که یقینا برای پژوهندگان تاریخ این دوره دلچسب و سودمند خواهد بود».

از میر حسین شاه نیز در مقاله ای زیر عنوان «ماخذ سراج التواریخ» که قرار معلوم از «مجموعه مقالات، سیمینار بین المللی کاتب» نقل شده، در مورد این کتاب گفته شده است: «کتاب حسین شاهی تألیف امام الدین حسینی چشتی به سال 1213 هجری (1798 میلادی) تکمیل شده؛ نسخه یی از ان به خط محمد عمر فصیحی شاه جهان ابادی انوری بن حکیم محمد یحی بخط نستعلیق در پوهنتون علیگرد (مجموعه عبدالسلام) موجود است و ان مشتمل است بر تاریخ مفصل درانی ها از اغاز تا سال 1798. احوال احمد شاه درانی، تیمور شاه و شاه زمان در ان به تفصیل امده است. بهترین نسخه ان در بانکی پور می باشد که بخط مولف در سال 1798 کتابت شده است. نسخ دیگر ان در مو زه بریتا نیا و دیوان هند مو جود است».

این اثر گرانبها بار اول است که در اختیار علاقمندان تاریخ و دانش پژوهان کشور قرار داده می شود و امید است که گام مهمی در راستای خدمت به مردم و معرفی آثار نایاب و منابع منحصر به فرد در کشور شمرده شود.

لندن، مارچ ۲۰۱۸
لعل زاد

{فهرست مطالب}

{فصل اول - پیشگفتار مولف در باره خودش، نسب احمد شاه و أحوال نادرشاه}

{پیشگفتار نویسنده در باره خودش}

حمد و ثنای بیحد بادشاهی را سزاست که لمن الملک الیوم الله الواحد القهار شان جلال اوست و نعمت فراوان و درود بی پایان نثار جنابی که لولاک لما خلقت الافلاک کنگره ایست از بلندی ایوان جمال او صلی الله علیه و آله و سلم.

بعد میگوید، کمترین بندگان ارادت آئین، امام الدین حسینی غفرالله ذنوبه که چون این فقیر را در اوسط سن یکهزار و دو صد یازده هجری بحسب مقدرات الهی اتفاق سفر ولایت مغرب افتاد. در آن هنگام حضرت بادشاه جمجاه، سلیمان شکوه، عدالت پژوه، خاقان زمان، شهریار گیتی ستان، حضرت شاه زمان در درانی خلدالله ملکه بفضل ملک المنان رونق افزای دارالسلطنه لاهور پر نور بودند، کمترین نیز وارد شهر مذکور گردیده، بعد چند یوم همراه اردوی معلی خاقان ممدوح روانه شهر پشاور شد.

در این اثنا جزوی از احوال آن شهریار گیتی ستان و آن خاندان عالیشان تحقیق صحیح نموده، بقید قلم آورده، در آخر سال یکهزار و دو صد دوازده هجری مراجعت لکنهو کرد. در همان هنگام سعادت فرجام، ملازمت این بی بضاعت بخدمت سید شریف النسب، کریم الحسب، سلاله خاندان مصطفوی، نقاوه دودمان مرتضوی، آفتاب فلک نجابت، ماهتاب سپهر سیادت، شیر بیشه شجاعت و جلادت، هژبر میدان شوکت و شهامت، قدربخش سادات و فقرا، رتبه افزای علما و فضلا الموید بعواطف رب الودود، خلاصه خاندان خواجه مودود، واقف سر خفی و جلی، جگر گوشه علی و نبی، مقبول کونین، سید خواجه ابو محسن حسین حسنی الحسینی المودودی الکمهاری زادالله درجاته فی الدارین شد. چون در محفل شریف و بزم لطیف آن سید شریف النسب، اکثر اذکار سلاطین ماضی و حال که مقرون بصدق باشد، بیان میشدند، کوایف شاه جمجاه که این حقیر بقلم آورده بود، پسند خاطر عاطر آنوالا دودمان افتاد.

فرمودند که قدری مسوده صحیح رویداد خاقان جنت مکان، احمد شاه در درانی و شاه انجم سپاه، تیمورشاه مغفور در سرکار ما موجود است، باید که آن را بعبارت فارسی روزمره، صاف، بی تکلف و تعصب نوشته و آنچه شما بقلم آورده اند، به آن ضم نموده، کتابی تالیف سازند تا بطریق یادگار، درین دور ناپایدار، شغل عالی همتان روزگار باشد.

ناچار با وجود حوادث ایام و ناسازی هنگام، فرموده آن والا دودمان، رفیع خاندان را قبول نموده، به نوشتن مشغول شدم و بعون عنایت الهی در اواسط سال یکهزار و دو صد و سیزده هجری باتمام رسانیده، مسمی به حسین شاهی نمودم و آنچه ازین بادشاهان درانیه در ممالک وسیعه هندوستان کار های ارجمند و رویداد بلند بظهور آمده، نگاشتم و رزم های بسیار و جنگ های بیشمار که در اقلیم ایران و توران نموده و رویداد آن مفصل به این مولف نرسیده، معطل گذاشتم. چرا که حرف کذب و دروغ را که شیوه افسانه گویانست، عین نقصان عبارت و موی زبان قلم خود میدانم و علاوه احوال سلاطین، نقلی چند عجیب و غریب، که از زبان ارباب عز و وقار و اصحاب دانش و اعتبار شنیده، معه نقشه مزار حضرات چشت و بیان نسب اطهار سید ممحدوح در آخر این کتاب درج نمودم.

بر عالی طبعان عالم انصاف که دل ایشان از شوایب خلل عداوت مبراست، پوشیده نماناد که راقم اوراق این رویداد را از زبان دانایان منصفین که دران معرکه بوده، اکثر قتال و جدال را به چشم خود دیده و به نیروی سر پنجه مردمی و شجاعت خود آزموده بودند، شنیده، به قید قلم می آرد، چرا که بسا مردم افسانه های کذب و دروغ را به عبارت فصیح نوشته، زیب محافل این جهان نموده اند. پس این احوال که مشتمل است بر جرات و دلاوری و جلادت و عزم و اراده سلاطین، بغیر مبالغه و کذب، البته پسند خواطر ارباب عقول و ادراک خواهد شد و مولف را خالی از غرض خواهند فهمید و بدعای خیر یاد خواهند فرمود، انشاالله تعالی.

بیان حسب و نسب خاقان گیتی ستان، جنت مکان، احمد شاه در درانی، اسکنه الله فی فرادیس الجنان

بر ارباب دانش و اصحاب بینش پوشیده نماناد که انکشاف نسب و حسب این بادشاه ممدوح که رایت اراده در میدان داعیه عالی افراشته، کامیاب مقاصد سلطنت گردید، لازم افتاد، بنا بران سطری چند بقلم حقیقت رقم مرقوم می شود.

باید دانست که قیس عبدالرشید نام شخصی بود از بنی اسراییل که نسب آبا و اجدادی به بنیامین ابن حضرت یعقوب اسراییل الله بن حضرت اسحق نبی الله بن حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام می رسید. او معه قوم خود در زمان با برهان سیدالمرسلین، شفیع المذنبین، حضرت ابوالقاسم احمد مجتبی، محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم جرعه ایمان نوشیده، بسعادت اسلام فایز شده، در سلک اصحاب و احباب آن حضرت منسلک گشت.

از او سه فرزند بوجود آمدند، سره بن و بلبن و غورغشت. از سره بن مذکور دو فرزند پیدا شدند،

شرف الدین ملقب به شرخبون و خیرالدین مشهور به خیرشبون. از شرف الدین مذکور پنج فرزند باقی ماندند، شیرانی و ترین و بریچ و میانه و اورمر. از ترین مذکور ابدال بظهور آمد و او در آغاز نام دیگر داشت. چون بملازمت سیدالعرفا هادی راه هدا، برگزیده درگاه خدا، حضرت خواجه ابو احمد ابدال چشتی قدس الله سره العزیز رسیده، بخدمت سراسر سعادت آنجناب مشغول گردید. روزی آنحضرت به مهربانی تمام، از زبان الهام بیان، او را به خطاب ابدال مخاطب فرموده، در حق او دعای خیر کردند؛ چرا که حضرت ممدوح را باطنا منصب بلند و رتبه ارجمند ابدالیت که باصطلاح اهل الله پایه رفیع و مرتبه منیع است که بغیر از مقربان درگاه احدیت و محرمان حریم الوهیت بغیری نمی رسد، داشتند.

از آنزمان نام او به ابدال مشهور شد و افغانان در روزمره خود اودل می گویند و اولاد او را ابدالی خوانند. از ابدال مذکور دو فرزند باقی ماندند، زیرک و پنج پا. از هر یک مسطور، سه فرزند شدند، کلان همه پوپل و الکو و بارک. پوپل مذکور شش پسر داشت، اسمعیل و حسن و بامی و باد و عبعب و قلندر و از بامی مرقوم پنج پسر بظهور آمدند، کلان همه صدو و صالح و علیخان و زینک و اورک. از صدو مذکور دو پسر بودند، یکی خواجه خضر که او مرد خدا اندیش، ریاضت کیش بود، تمام مردم افاغنه سر بر خط فرمان او نهاده، نذر و نیاز پیشکش مینمودند و جبهه نیاز بر آستان فیض نشانش میسودند و حضرت خاقان گیتی ستان احمد شاه در درانی اولاد همین خواجه خضر ابن صدو مذکور است و او را خواجه برای بزرگی برسم ولایت می گفتند و حضرت بادشاه را صدوزایی میگویند.

چه افاغنه و در دیگر قوم هم رسم است که اولاد را بنام جد و آبایش اسم قومیت می نهند و زایی در محاوره افاغنه، جاری شدن اولاد را می گویند که فلان کس فلان زایی است. القصه چون از قدیم مردم افغان با خواجه خضر جد امجد حضرت بادشاه گیتی ستان رابطه عقیدت و ارادت داشتند، بهمان ارادت قدیمی، خاقان ممدوح را به سریر سلطنت نشانیده، خدمت آن جناب را سعادت می دانستند. هیچگاه سر از حکم و فرمان نه پیچیده، مستعد جانفشانی می بودند و شمشیر کشیدن و یا نوعی بی ادبی نمودن برای نفس خود بر این خاندان تا الی الان از جمله افعال ذمیمه و خصال نکوهیده می دانند. هچنان تابع اوامر و نواهی اولاد بزرگوار خاقان ممدوح که بعد یکدیگر بر سریر سلطنت و تخت خلافت جلوس فرما شده و می شوند، بدل و جان هستند و پسر دوم صدو مذکور کامران است که اولاد او را کامران خیل می گویند. او جد معتمد الدوله وفادار خان بهادر است که مدارالمهام سلطنت و مشیر تدبیر مملکت حضرت بادشاه دین پناه، خاقان گیتی ستان، حضرت شاه زمان است. اگر چه ذکر زایی های این اسم های مذکور الصدر نوشتن ضرور بود، اما از طول آن ملاحظه نموده، فقط نسب بادشاه ممدوح به قلم آوردم تا سد راه دیگر رویداد که نوشتن آن ضرور تر است، نشود.

آمدن حضرت نادرشاه به عزم تسخیر خراسان و بیان آن تقریبا در آغاز سلطنت بادشاه دین پناه، احمد شاه در درانی

شیران بیشه دغا و نهنگان دریای هیجا چنین روایت می کنند که در زمانی که نادرشاه از ملک ایران فراغت حاصل نموده، داعیه آن فرمود که سلاطین غلجه را زیر و زبر کند و دارالقرار قندهار را که از وطن قدیم آن گروه است، در تصرف خود آورد. چرا که سلاطین غلجه در آن هنگام بسیار آرام طلب و ضعیف شده بودند و نا اتفاقی و اختلاف در میان این مردم بدرجه اتم بظهور آمده بود و قوم ابدالی متوطن و ساکن هرات و نواح آن بودند و در سال هزار و صد و بیست و سه هجری عبدالله خان ابدالی صدوزای جد احمد شاه ولد حیات سلطان با پسر خود محمد زمان خان پدر حضرت احمد شاه و دیگر خویش و تبار از ملتان آمده، در هرات مالک و مختار کل قوم ابدالی که تخمینا شصت هزار خانه بودند، شده بود و اراده خروج و طمع حکومت هرات داشت.

عباس قلیخان شاملو که از طرفداران ایران یعنی شاه حسین صفوی حکومت هرات داشت، آثار فساد در ناصبه او ملاحظه کرده، او را با پسرش محبوس ساخت. چون قزلباشیه هرات شوریده، عباس قلیخان مذکور را بی دخل ساختند؛ عبدالله خان فرصت یافته، معه پسر خود اسدالله خان از حبس فرار نموده، سمت کوه دوشاخ رفته، قوم خود را فراهم نموده، متوجه هرات گردید. جعفر خان حاکم هرات یک فرسخی بیرون شهر جنگ نموده، دستگیر شد. عبدالله خان صدوزایی شهر هرات را محاصره نموده، هوا خواهان او، او را از راه برجی که به برج فیلخانه مشهور است، درون شهر داخل کردند. بسیاری مردم قتل و تاراج شدند و تمام ملک هرات و قلعه فراه که تعلق به محمود غلجه قندهاری داشت، نیز بتصرف او درآمد و محمود غلجه ولد میرویس بادشاه قندهار بر سر قلعه فراه فوج کشی نمود. اسدالله خان پدر احمد شاه از قلعه برآمده، جنگ عظیم نموده، کشته شد، اما قلعه مذکور بدست محمود نیآمد.

چند مدت براین نهج بود و افواج ایران متواتر به هرات رسیده، از قوم ابدالی شکست خورده میرفتند تا انکه نادرشاه خود عزم خراسان نموده، نواح هرات را مضرب خیام گردانید. در همان هنگام سردار و رئیس هرات، زمان خان ولد دولت خان ابدالی که عبدالله خان صدوزایی جد احمد شاه را قید نموده، کشته بود و بعد از آن ابدالی ها الله یار خان ابدالی بردار محمد خان را از ملتان آوره، سردار هرات کرده، زمان خان مذکور را اخراج ساخته بودند.

القصه، چون رایت نادری به هرات رسید، ابدالی ها مستعد جنگ گردیده، آغاز حرب نمودند. روزی در عین جنگ حاجی مشکین خان ابدالی به جاسوس خود گفت که خبر تحقیق بیار که نادرشاه در کدام قول ایستاده، چه نوع لباس در بر دارد تا امروز تردد نموده، چون شیر غران و پیل دمان

خود را رسانیده، کاری نمایان بظهور آرم؛ یا از این ورطه هلاکت نجات یابم یا خود را فدای قوم سازم. جاسوس عرض کرد که نادرشاه عقب این دو قول (تیپ) به قول سیوم با این نوع لباس ایستاده است. آن متهور بجان، یعنی حاجی مسکین خان اسپ شجاعت در میدان همت جولان داده، بعد از جد و کد بسیار به نادرشاه رسید و زخم نیزه کوه شکاف، بر آن بادشاه دارا مصاف زد، پوست مال بر پای آن بادشاه رسیده، مجروح ساخت.

چون معرکه جنگ بطول انجامید و مردم ابدالی از نایابی غله تنگ شدند و قوم اعماق و جمشیدی و تایمنی مغول تورانی سکنا و رئیس نواح هرات به بادشاه ملازمت نمودند، ناچار الله یار خان ابدالی (صدوزایی) سردار هرات با عبدالغنی خان الکوزایی طلب امان حاصل نموده، به ملازمت والای نادری مستفیض گردیدند، حکومت هرات به دستور الله یار خان را عنایت فرموده، فوج ابدالی را همراه گرفته، متوجه تسخیر قندهار و تنبیه حسین غلجه شدند و بودن قوم ابدالی به سبب تهور و جلادت این قوم همراه رکاب غنیمت دانستند.

چون لوای ظفر پیمای نادری وارد قندهار شد، حسین غلجه مذکور مستعد حرب گردیده، متحصن قلعه قندهار شد. مدتی مدید و عرصه بعید جنگ و جدال ماند. بالاخره شخصی از امرای مغول از رفقای غلجه مذکور به بادشاه پیغام فرستاد که فلان جا توپ را بالا کرده، به برج کنپون گوله ها زده، قلعه را تسخیر باید کرد. چون موجب گفته او بعمل آمد، تزلزل در ارکان قلعه و قلوب غلجه ها افتاد. حسین غلجه، زینت نام خواهر بزرگ خود را که کلید عقل او بود، با چند سردار دیگر به حضوز نادری فرستاده، طالب امان و خواهان احسان از آن خدیو قهرمان شد. حکم امان از حضور نادری صادر گشت و حسین مذکور با تمامی سرداران و الوس خود به آستان معدلت بنیان رسیده، جبهه نیاز سودند. نادرشاه همه را مرهون عنایت و الطاف نموده، حسین غلجه را معه اولاد و اقربا روانه مازندران فرمود که در آن ملک رفته، سکونت اختیار نمایند و ذوالفقار خان ابدالی را با بردارش احمد خان یعنی احمد شاه بادشاه که در قید غلجه مذکور بود، به عنایات بسیار سر افراز نموده و مواجب بسیار فراخور قدر ایشان معین ساخته، متعین مازندران کردند.

شهر و قلعه قندهار را ویران کنانیده، قریب آن قلعه شهری موسوم به نادر آباد بنا فرموده، دارالحکومت ساختند و اسرای نواح هرات را به استدعای الله یار خان ابدالی و اسرای قندهار را به حسب مرضی خود خلاص فرموده، هر یک را به وارثان و مالکانش رسانیدند و ایالت قندهار را به عبدالغنی خان الکوزایی مذکور عنایت نموده، حکم فرمودند که ایلات ابدالی نواح خراسان و شهر نیشاپور کوچیده، در قندهار و محالات آن سکونت کنند و غلجه و هوتکی به جای ایشان رفته، در نیشاپور استقامت ورزند.

از آن زمان ریاست و وطن ابدالی قندهار است. سابق از این، هرات و خراسان بوده است. بعد

از نظم و نسق قندهار، رایت قهاری نادری بسمت هندوستان متوجه شده، وارد نواح کابل گردید. مردم آنجا به جنگ پیش آمدند. به حکم نادری قبناره ها بر کوه بلند نموده، به ضرب آن کار بر سکنای شهر تنگ ساختند. بالاخر، شاه درگاهی رئیس آنجا به ملازمت رسیده، امان حاصل نمود.

از آنجا موکب همایون متوجه پشاور شد. ناصر خان نایب بادشاه عالیجاه هندوستان و افغانان یوسف زایی وغیره را با خود متفق ساخته، دره خیبر را بند نموده، مستعد جنگ نشست. یکماه و چند روز در آنطرف دره مذکور مقام فرمودند. بالاخر سرور نام افغان ورک زایی بادشاه را معه دوازده هزار سوار از راهی که حضرت تیمور صاحبقران گیتی ستان تشریف به هندوستان برده بودند، برده، بر پشت لشکر ناصر خان رسانید. فوج ناصرخان شکست خورده و خود مجروح و دستگیر شده، به حضور نادری آمد. چند مدت نظربند مانده، آخر از نواح لاهور به ایالت پشاور و کابل سرافراز شد.

چون رسیدن نادرشاه بدارالخلافت دهلی مشهور است، حاجت تسطیر و تحریر نیست. اینقدر برای اظهار قوم ابدالی که ذات خاقان گیتی ستان احمد شاه درانی اند، بقلم آمد و بزرگان این بادشاه از ملتان به هرات رفته، سردار و رئیس قوم خود، چنانچه بالا مرقوم شد، شده اند و این سرداران مرقوم الصدر همه جد و پدر و خویش و تبار و عم و عم زاده این بادشاه ممدوح اند و بعضی می گویند که تولد آن گیتی ستان نیز در ملتان شده و در صغیر سن همراه والد بزرگوار خود محمد زمان (اسدالله) خان مذکور به هرات و قندهار تشریف برده اند و در حضور نادرشاه خدمات بلند و ترددات ارجمند به ظهور آورده، سردار الوس و قوم ابدالی همراه رکاب شده بودند و اکثر نادرشاه دربار عام در حضور امرا و ندمای خود می فرمودند که من در ایران و توران و هندوستان مردی ستوده خصال، مثل احمد ابدالی نیافته ام و مقرب درگاه خود نموده، با سه، چهار هزار سوار ابدالی تجربه کار و صاحب کار زار آن جناب را از خیمه و سراپرده نادری جدا نمی فرمود.

روزی نادرشاه بر کرسی زرین نشسته، تفرج هوا می نمود و احمد خان ابدالی یعنی احمد شاه ممدوح روبرو با آداب تمام ایستاده بود که یکبار نادرشاه فرمود که ای احمد ابدالی پیش بیا. چون آمد، باز فرمود که قریب تر بیا. چون با آداب و عجز تمام زیاده نزدیک تر آمد، فرمود که ای احمد خان یاد خواهی داشت که بعد از من سلطنت به تو خواهد رسید، اما با اولاد نادری به خوبی پیش خواهی آمد. احمد شاه عرض کرد که قربانت شوم، اگر مرضی جناب شاهنشاهی به قتل من باشد، حاضرم. حاجت فرمودن این نوع سخنان نیست. باز فرمود که من به یقین دانسته ام که تو بادشاه خواهی شد و با اولاد نادری سلوک خواهی کرد. این سخن از جمله العقل، نصف الکرامات آن شاهنشاه باید شمرد و احمد شاه به همان سخن نادرشاه عمل نموده، در تواضع و تکریم اولاد نادری می کوشید و مشهد مقدس را بالکل به اختیار شاهرخ مرزا ابن رضا قلی مرزا ابن نادرشاه که از بطن فاطمه سلطان بیگم بنت سلطان حسین صفوی بود، گذاشته، خود ممد و معاون می

بود.

بعد، تیمورشاه ابن احمد شاه جنت مکان نیز همان عهود و مواثیق را عمل نموده، پسران شاهرخ مرزا را از بند و قید قوم ایشان خلاص کنانیده، به مشهد مقدس رسانید و او یکی از پسران خود را معه دختر نیک اختر خود به حضور تیمورشاه فرستاد. تیمورشاه آن را به کمال محبت و سرور و با نشاط به عقد شرعی در آورده، سر حلقه خواتین حرم ساخت و تعظیم بسیار به اولاد نادرشاه می فرمود. اگر چه آنها می گفتند که خدا سلطنت به جناب حضرت داده است، اینقدر تعظیم ما ضرور نیست؛ تا الی الان که سال یکهزار و دو صد و سیزده هجری است، همان سلوک از خاندان احمد شاهی نسبت به دودمان نادری جاری است. چنانچه بقیه احوال در خلافت و سلطنت حضرت خاقان زمان، شهریار گیتی ستان، شاه زمان در درانی به قلم خواهد آمد، اینجا به همین قدر اکتفا نمود.

{فصل دوم - احمد شاه درانی}

جلوس فرمودن حضرت خاقان گیتی ستان، احمد شاه دُر دُرانی با فر و شوکت و جهانبانی بر سریر بی نظیر سلطنت و کامرانی

چون نادرشاه بعد تحقیق مذاهب و نابینا کردن فرزند سعادتمند، قره العین خلافت، رضا قلی مرزا نوعی وحشت و قهاری بر مزاج غالب شده بود که مردم بسیار از قزلباش و افشار را هر روز بی صدور جرایم به قتل می رسانید. بنا بران مردم قوم او با علی قلیخان حاکم هرات سازش نموده، کشتن آن شهنشاه عدیم المثال و قهرمان جلال را با خود ها قرار دادند.

هنگامیکه رایات نادری رونق افزای فتح آباد، دو فرسخی خبوشان بود، در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخر سال یکهزار و صد و شصت هجری محمد خان قاجار ایروانی و موسی بیک ایرلوی افشار خلجانی و کوچه بیک کوندوزلوی افشار ارومی بصلاح محمد صالح خان قرقلوی ابیوردی و محمد قلیخان افشار ارومی کشکچی باشی و جمعی از کشیکان که پاسبان سراپرده دولت بودند، نیم شب داخل خوابگاه نادری شده، سری را که مسجود سران عالم و گردن کشان جهان بود، بریده در اردوی معلی انداخته، گوی چوگان طفلکان ساختند.

احمد شاه را یکی از خدام حرم سرای نادری از این معنی مطلع نمود. او معه سه، چهار هزار سوار دسته ابدالی مسلح و مکمل تمام شب بر اسپان سوار، ایستاده ماندند. صبح از اوباش افشاریه و فتنه جویان قزلباشیه جنگ و جدال نموده، آن گروه را هزیمت داده، با مال و اموال اردوی نادری روانه قندهار شد.

نقل است که سابق از این به سه سال، صابر شاه نام، درویشی مجذوبی از سکنای لاهور وارد اردوی نادرشاه شده، اکثر خیمه های خورد را از کرباس ایستاده کرده و اسپان گلی بسیار در پیش آن بسته، مثل طفلان به بازی مشغول می بود. هرگاه که احمد شاه برای سلام نادرشاه از آن راه می گذشت و سلام به درویش هم می کرد، او می فرمود که ای احمد خان من به تیاری سامان سلطنت تو ام. احمد شاه را از این سخن ها اعتقاد تمام به خدمت آن درویش پیدا شده بود و در روز قتل نادرشاه، احمد شاه آن درویش را همراه گرفته، به قندهار روانه شد و به تهوری و جلادت تمام از آن مکان پر شور و فغان خود را به کنار کشید.

چون یک دو منزل از اردوی نادری برآمد، درویش گفت که اکنون تو بادشاه شو. احمد شاه گفت

که من لیاقت سلطنت و اسباب حشمت آن ندارم. درویش مذکور صفه از گِل ساخته، دست بادشاه را گرفته بر آن نشانید و گفت، این تخت سلطنت تست و کاه سبز بر سَر گذاشت که این جیغه خلافت تو، بعد فرمود که تو بادشاه دُرانی. از آن روز بادشاه، قوم خود را به درانی ملقب ساخت. سابق از این ابدالی بودند، چنانچه مذکور شد و خود را به در درانی موسوم فرمود و در همان سه، چهار هزار کس، شاه ولی خان بامی زایی را به خطاب اشرف الوزرا و رتبه بلند وزارت سر افراز فرمود و سردار جهانخان را میر بزن و سپه سالار و شاه پسند خان را امیر لشکر و همچنین هر کس را فراخور حوصله به خدمات و مراتب سربلند ساخت.

از آنجا کوچ بکوچ چون به نواحی هرات رسید، اول اراده داشت که شهر و قلعه هرات را به حیطه تصرف خود در آورد، اما فراست و دانایی را کار فرموده، به خاطر آورد که تا الی الان همین فوج قلیلی که همراه دارم، خوب دریافت نشده که موافق اند یا منافق. پس از هرات جنگ کردن و برای نفع قلیل خلش کثیر بر پا نمودن بعید العقل می نماید؛ راه شهر هرات گذاشته، بالا بالا به دارالقرار نادر آباد قندهار رسیدند.

قضا را (نقی خان اخطه معه خزانه) نواب ناصر خان حاکم کابل و پشاور در همان هنگام از ملک متعلقه خود خزانه فراهم آورده، برای نادرشاه می برد. چون به قندهار رسید، چند روز برای دفع کوفت راه، مقام نمود که در همان اثنا بادشاه دین پناه، احمد شاه داخل (شهریار) قندهار شده، جارچیان به موجب حکم سلطانی، خبر کشته شدن نادرشاه و نوید سلطنت حضرت احمد شاه به گوش صغیر و کبیر و برنا و پیر رسانیدند. مال و اموال و اسباب و متاع ناصر خان که برای نادرشاه آورده بود، بالکل در سرکار احمد شاهی ضبط شد و ناصر خان چند روز نظر بند مانده، بالاخره باریاب مجری شد.

شخصی از رفقای ناصر خان به راقم این اوراق نقل می کرد که روزی همرای ناصر خان به دربار بادشاه رفتم، دیدم که احمد شاه بر تخت نشسته و درویشی سر و پا برهنه با تن عریان و جسم خاک آلود در کنارش خوابیده، هر دم دست به گوش و بینی احمد شاه رسانیده، به سمت خود می کشد و می گوید که ای افغان دیدی که ترا بادشاه کردم و احمد شاه با نیاز تمام (سرنگون) با او کلام می کند. چون از مردم دری خانه احوال و نام (آن) درویش استفسار کردم، گفتند که صابر شاه نام دارد و آن درویش بعد چندی به لاهور در میان خویش و اقربای خود آمده، بطور مجاذیب بی خبر در کوچه و بازار به آواز بلند می گفت که من علم های احمد شاه (درانی) در اینجا ایستاده خواهم کرد. شاهنواز خان ابن (خان) بهادر ذکریا خان که در آن زمان صوبه دار لاهور بود، از روی تعصب نفسانی و جهل و نادانی، آن درویش مظلوم را شهید ساخت.

بادشاه بعد او، برادرانش را بسیار توقیر و حرمت می کرد. چنانچه باقر شاه نام یکی از برادران

آن درویش، الحال در پشاور موجود اند، مرد خوش خلق، لطیفه گو، صاحب فهم و ذکا و عقل رسا است. پنج هزار روپیه از سرکار دولت مدار بادشاهی سالیانه می یابد، مقرب الخاقان است. مولف در سنه هزار و دو صد و دوازده هجری در پشاور با ایشان مستفیذ ملاقات شده، بسیار سلوک می فرمودند. بعد شهید ساختن آن درویش، پس از چندی، شاهنواز خان نیز سرگردان و حیران شده، جان داد.

القصه ناصر خان بعد چند ایام، به روایتی گریخته و به قولی، به موجب حکم بادشاه در پشاور رسیده، افواج خود را فراهم آورده، مصدر شورش گردید و شاه گیتی ستان در قندهار به مراسم جلوس سلطنت پرداخته و هر یک از امرا و رفقای خود را به مراتب بلند و مناصب ارجمند به عنایات خلاع فاخره و جیغه مرصع سر افراز فرمودند و وجوه دراهم و دنانیر به اسم سامی و نام نامی آن بادشاه گرامی به این سکه میمون و موزون مرتب گردید.

حکم شد از قادر بیچون باحمد بادشاه
سکه زن بر سیم و زر از اوج ماهی تا بماه

و خاتم شریف که حقیقتا حکم نگین سلیمانی داشت، به این الفاظ همایون منقوش گشته، زینت ده ارقام فرامین گردید: بحکم الله (الحکم لله)، یا فتاح، احمد شاه (در) درانی و صورت طاوسی نیز در خاتم شریف مرتسم نموده اند و شکل آن خاتم، مدور، مطول صراحی نماست.

القصه بعد از نظم و نسق ولایت قندهار و فرمان بردار شدن کل ایلات درانیه بعهود و مواثیق درست، به عزم تنبیه و تادیب ناصر خان و تسخیر ملک، روانه کابل و پشاور شدند. چون رایات و جاه و جلال شاهی وارد غزنین گردید، حاکم آنجا که از طرف نادرشاه بود، به جنگ پیش آمده، شکست فاش خورد. شاه حکومت غزنین را به یکی از هوا خواهان دولت علیه خود تفویض فرموده، لوای آسمان سا را متوجه کابل فرمودند.

حاکم بلده دارالملک کابل که گماشته ناصر خان بود، طاقت جنگ و تاب نظاره حمله دلاوران ظفر نشان نیاورده، بسمت پشاور فرار نموده، خاقان گیتی ستان با فر دولت و اقبال داخل ارگ کابل گشتند. بند و بست و انتظام آن ملک نموده، خیام گردون احتشام زیب صحرای پشاور شدند. چون قبل از این ناصر خان در پشاور رسیده، در دل خود چنین تجویز نموده بود که الحال بادشاهی به قوم افغان رسیده، افاغنه نواح پشاور دستبردی بر من خواهند کرد، بهتر آنست که معه افواج خود رسیده بر سر اینها شبخونی آرم، تا خوف و رعب من بر این قوم غالب شود و از شر ایشان نجات یابم. این مصلحت در دل خود قرار داده، اول بر سر عبدالصمد خان محمد زایی که از عمده زمینداران پشاور و رئیس ملک دوابه عشقنگر که شمالا از پشاور بفاصله شانزده کروه است، چپول

نمود.

عبدالصمد خان از استماع خبر چپاول ناصر خان و خاقان گیتی ستان از دوابه گریخته، از راه کهرپه روانه اردوی معلی شد. ناصر خان بسیاری از پس مانده های او را به قتل رسانیده، به پشاور مراجعت کرد. عبدالصمد خان در راه کابل قریب جلال آباد به قشون شاهی که بطریق چپاولی بسرکردگی سردار جهان خان خانان بر سر ناصر خان تعین شده بود، ملحق شده، به اتفاق سردار موصوف روانه پشاور شد. ناصر خان از استماع آمد آمد افواج قاهره شاهی فرار بر قرار غنیمت دانسته، عبور دریای سند از گذر قلعه اتک کرده، به ملک چهچ هزاره پناه برد.

خاقان گیتی ستان با فتح و فیروزی داخل پشاور شدند. روسا و سرداران و ارباب ملک قوم افاغنه نواح پشاور جبهه نیاز بر آستان عدالت نشان سوده، سر بر خط فرمان نهادند. چون متواتر خبر می رسید که ناصر خان در ملک چهچ هزاره استقامت دارد، به صلاح دولتخواهان ارادت کیش، سردار نامدار، کثیرالاقتدار، جهان خان بهادر، سپه سالار را معه فوج حکم چپاولی فرمودند. سردار موصوف عبور دریای سند کرده، بر سر ناصر خان رسید. خان مذکور تاب مقاومت در خود نیافته، به سمت لاهور گریخت؛ مال و اسبابش غنیمت افواج شاهی گردید. سردار موصوف مظفر و منصور مراجعت نموده، به حضور اقدس رسید. بادشاه دین پناه از پشاور مراجعت به قندهار فرموده، به ضبط بعضی از ملک خراسان مشغول گردیدند.

متوجه شدن حضرت گیتی ستان احمد شاه دُر دُرانی با قشون نصرت نشان به تسخیر ممالک وسیعه هندوستان

چون بادشاه از تمامی انتظام ملک پشاور و کابل و قندهار و بعضی از ملک خراسان فراغت حاصل نمود، داعیه آن شد که کمر همت به تسخیر هندوستان که ملکیست وسیع و پر از مال و منال، باید بست و آنملک را در حیطه تصرف خود باید آورد.

پس در سال یکهزار و صد و شصت و یک هجریه نبویه علیه الصلواه و التحیته با فوجی جرار و سرکردگان نامدار که قریب دوازده هزار سوار بوده باشند، از گذر قلعه اتک دریای سند را به جر کشتی ها عبور نموده، همچنین دریای بهت یعنی جهلم و چناب را که اعظم دریای پنجاب است، بی آب عبور فرموده، وارد لاهور شدند.

چون در لاهور شاه نواز خان ولد خان بهادر ذکریا خان همشیره زاده نواب قمرالدین خان بهادر وزیر هندوستان صوبه بود و یحیی خان برادر کلان خود را شکست داده، خود مالک و مختار جمیع

امورات مالی و ملکی شده بود، عرضداشت متضمن ورود لشکر خاقان گیتی ستان معه خود ایشان بحضور اعلیحضرت صاحبقران ثانی محمد شاه گورکانی بادشاه هندوستان ارسال کرده، استدعای امداد و کمک نمود. هنوز افواج از دارالخلافت شاهجهان آباد به امداد او روان نشده بود که شاه دین پناه با فر دولت و جاه، نواح لاهور را مخیم سرا پرده جاه و جلال گردانیدند. شاه نواز خان صلاح عاقبت خود در فرار دیده، بی جنگ و جدل روانه دارالخلافت شد و مال و اسباب و آلات حرب از اقسام توپ و جزایر و شاهنگ و بان وغیره که در لاهور گذاشته رفته بود، به ضبط اولیای دولت درآمد و راجه جمو و باهو وغیره راجهای کوهستان شمالی عرضداشت معه وکلای کاردان بحضور فرستاده، مطیع شدند و روسا و زمینداران و رعایای ملک پنجاب نیز حلقه اطاعت بادشاهی در گوش کردند.

چون این اخبار متواتر در دارالخلافت شاهجهان آباد بسمع مبارک سلاله سلسله چنگیز خانی و نقاوه دود مان قاآنی سر دفتر خاندان امیر گیتی ستان باد شاه عالیجاه هندوستان، حضرت محمد شاه رسید، کنکاش نموده، بصلاح (صوابدید) اراکین سلطنت و رای عقده گشای اساتین مملکت قره العین خلافت و جهانداری خلف الصدق سلطنت و شهریاری شهزاده عالیجاه احمد شاه را معه نواب اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر نصرت جنگ وزیرالممالک و نواب ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ و کل امرا و عظمای دولت علیه خود که قریب دو صد پنجاه هزار مردم بوده باشند و توپخانه آتشبار نیز همراه فرموده، بجنگ شاه دین پناه رخصت نمودند.

کیسر سنگه راجه جی پور اولاد راجه جی سنگه که سرآمد راجه های هندوستان اند، با فوج کثیر و زمینداران اطراف سهرند، مثل جمالخان مالیزی و رای کلهه زمیندار جگراوان و اله (اعلی) سنگه جات زمیندار پتیاله وغیره نیز در لشکر بادشاهی حاضر شدند و دیگر عبدالله خان و فیض الله خان پسران علی محمد خان روهیله که بطریق یرغمال در دارالخلافت بودند، همراه رکاب نواب وزیر آمدند.

چون افواج هندوستان بنواحی سهرند رسید، علی محمد خان روهیله مذکور که دران زمان از طرف بادشاه هندوستان حکومت سهرند داشت، قبل از ورود لشکر دارالخلافت باستماع خبر رایات جهان ستانی شاه درانی دریای جمن را عبور نموده، از راه سهارنپور روانه آنوله و بسولی کهر وطن خود گردید. نواب وزیر الممالک اسباب زیادتی و مال گران وزن را معه عبدالله خان و فیض الله خان پسران علی محمد خان مذکور در قلعه سهرند باحتیاط و حفاظت گذاشته، خود معه افواج بحر امواج متوجه ماچهی واره شد. شاه گیتی ستان از استماع این خبر لشکر هندوستان را بر پشت داده، چون برق و باد خود را به قلعه سهرند رسانید و بجلادت تمام قلعه را متصرف گردیده، مال و اسباب را ضبط فرمودند و پسران علی محمد خان را نیز علاوه مال و اسباب همراه گرفته و اردوی خود را در سهرند گذاشته، سردار عبدالله خان درانی را اردو باشی ساخته، خود مقابل

لشکر هندوستان شدند.

به مجرد شنیدن این خبر نواب قمرالدین خان بهادر سراسیمه شده، روانه سهرند شد. مصاف طرفین به قصبه مالورپور شش کروهی سهرند واقع شد. چندی جنگ بطور قراولی می نمودند و لشکر هندوستان با وجود اجماع فراوان مضطرب و هراسان بودند. چنانچه راجه کیسرسنگه مرقوم الصدر که همراه هفده هزار کس زرد پوش شده، قسم و عهد میان یکدیگر نموده بوند که از معرکه فرار ننمایند و در جنگ ثبات قدم باشند تا زمانی که جان در قالب باشد، چه رسم سپاه مردم هندوستان، خصوص در قوم راجپوب بسیار است، هرگاه خواهند که چنان جنگ نمایند که تا دم حیات بی ظهور فتح رو نگردانند، لباس کیسری در بر می کنند، یعنی زرد پوش می شوند. چرا که کیسر بزبان هندی زعفران را گویند.

القصه راجه مذکور با وجود زرد پوشی و عالی خاندان خود بی مشاهده تابش شمشیر و بلا استماع صدای توپ و تفنگ گریخته، به جی پور وطن اصلی خود رفته، زرد روی دارین گردید. قریب شانزده روز جنگ ماند و در لشکر هندوستان غله به قیمت گران بدست می آمد، بلکه آب هم با وجود سبکی بهای گران داشت. روزی جنگ و جدل خوب از طرفین و آزمایش حرب و ضرب از فریقین بظهور پیوست، توپهای اژدها (اژدر) صولت به فرو بردن عالم کشاده و غلوله تفنگ برق آهنگ پیام اجل بگوش ارباب نام و ننگ رسانیده، ناگاه صباح آنروز گوله از طرف قشون شاهی آمده، بر پشت یا پهلوی قمرالدین خان بهادر رسید و چنان کارگر شد که نواب موصوف فورا جان بحق تسلیم نموده، رخت اقامت بدارالاخرت کشیده، فدای راه ولینعمت خود گردید.

گویند که توپچی از توپخانه شاه درانی آمده، بوساطت نواب ناصر خان مذکور الصدر به نواب قمرالدین خان ملازمت نموده، اوضاع و اطوار نشست و برخاست نواب موصوف دیده، در لشکر خود رفته، چنان گوله زد که که گویا پیک عزراییل بود که چندین هزار خیمه را گذاشته، به مجرد رسیدن، کار نواب موصوف را تمام ساخت. این رویداد را از عجاییات مقدرات الهی باید شمرد و در آنحال نواب قمرالدین با قرائت اوراد وظایف مشغول بود. نواب معین الملک معین الدین خان اقتدارالدوله بهادر دلیر جنگ المشهور به میرمنو خلف نواب وزیر مرحوم مذکور معه احمد زمانخان بهادر طالب جنگ بر سر لاش پدر رسیده، گریه آغاز نهادند. احمد زمان خان که سردار پنجهزار منصبدار بادشاهی و مردی متهور و صاحب تدبیر بود، به معین الملک گفت که الحال وقت گریه و زاری و هنگام نوحه و بیقراری نیست. برخیز و مردانه وار کمر همت بسته، با غنیم جنگ کن و شکست ده.

غرض که خبر فوت قمرالدین بهادر را مخفی داشته، با تمامی سرداران و فوج سوار شده، مقابله نمود. جنگی عظیم و حربی صعب اتفاق افتاد. درانی چندان دلیری (یورش) می کردند که قریب

توپخانه لشکر هندوستان می رسیدند، اما از باعث کثرت لشکر هند کاری از پیش نمی بردند. چند اعرابه بان که بابت ضبطی اموال شاه نواز خان همراه درانیان بودند، بیحکم شاهی اعرابه ها را رو بطرف خود کرده، آتش دادند. تمامی بان های مذکور در لشکر درانی گردش نموده، چون برق سوختن شروع کردند. درانی ها از غایت هراس می گریختند و می گفتند که این بلایست که از هندوستان آمده، شاه کو، شاه کو می گوید و جناب حضرت بادشاه را می جوید.

غرض که تمام انتظام افواج برهم خورده، شاه گیتی ستان از ملاحظه حمق درانیان ثبات قدم گردیده، دسته غلامان صف شکن را قول بسته، معه پسران علی محمد خان روهیله مذکور بطریق یلغر روانه ولایت شد و عبدالله خان اردوباشی مرقوم الصدر از سهرند اردوی معلی را در میان قول خود گرفته، عقب شاه روانه گردید و هیچ تدبیری از لشکر هندوستان چنان نشد که بر اردوی معلی دست انداز شوند و میرمنو معین الملک عقب سپاه (شاه) نموده، بدلاوری تمام به لاهور رسیده و باقی فوج معه شاهزاده احمدشاه بدارالخلافت مراجعت کردند که در اثنای راه خبر رسید که شمع پر نور شبستان تیموریه به پنجه صرصر حوادث اجل گرفتار گردیده، جهان نورانی را ظلمانی ساخت. یعنی عالیجناب کیوان رکاب فلک بارگاه فردوس آرامگاه صاحبقران ثانی محمد شاه گورکانی ازین جهان فانی و سرای ظلمانی متوجه ملک جاودانی گردید.

اول این خبر به ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ رسید. او فورا بحضور شاهزاده عالیجاه رفته، بعد ادای لوازم تعزیت و شرایط ماتم نذر سلطنت گذرانیده، عرض نمود که خلافت بذات با برکات حضرت مبارک باشد. شاهزاده فرمود که وزارت بشما مبارک باشد. از آن زمان نواب صفدر جنگ به پایه اعلی وزارت رسیدند. سابق ازین میرآتش توپخانه بادشاهی و صوبه اوده پورب بودند. بعد میرمنو را صوبه داری لاهور و ملتان مقرر شده، فرامین از حضور صادر شد. میرمنو معین الملک نیز چار و ناچار در لاهور بنظم و نسق پرداخته، تمام ملک پنجاب را تحت فرمان نموده، نشست. القصه حضرت بادشاه دین پناه بجرات و دلاوری تمام معه جز و کل از اسباب خود گرفته، داخل دارالقرار قندهار شده، مشغول بفکر جهان ستانی گردیدند.

عزم فرمودن نوبت دویم شاه عالیجناب بعزم تسخیر هند و مراجعت نمودن از پنجاب

چون در قندهار این معنی بسمع بادشاه دین پناه رسید که نواب قمرالدین خان وزیر بضرب گوله توپ شاهی و محمد شاه بادشاه هندوستان بمرض طبیعی ازین جهان در گذشتند، خاقان گیتی ستان از استماع این اخبار بسیار تاسف خورده، فرمودند که اگر مرا این معنی در ملک هند معلوم میشد، هرگز بی انتظام آنملک مراجعت نمی کردم.

پس احکام قضا نظام بجمع شدن ایلات و احشامات ممالک ممالک محروسه صادر فرمودند و با سامان و تزک تمام روانه هندوستان گردیده، فضای دارالسلطنت لاهور را جولانگاه قشون ظفر مشحون ساختند. معین الملک ولد ارشد نواب وزیرالممالک قمرالدین خان مرحوم صوبه دار لاهور به لوازم احتیاط پرداخته، بسرانجام اسباب جنگ و تیاری توپ و تفنگ مشغول شد و کورامل دیوان خود را معه افواج سمت شاه دره که دو کروه از لاهور آن روی دریای راوی واقع است، رخصت فرمود. دیوان مذکور در شاه دره مورچال بسته، سد راه شاه دین پناه شد، تا یکنیم ماه فیمابین جنگ عظیم واقع شد. از اتفاق الهی و اقبال جهان گشای شاهی کوره مل که مرد دلاور و صاحب تدبیر بود، کشته شد. مردم فوج معین الملک هزیمت خورده، داخل لاهور شدند. بهادران قشون شاهی گرد شهر لاهور را محاصره کرده، کار بر اهالی لاهور تنگ ساختند. معین الملک که سردار جریح و جوان بهادر بود، غازیان عساکر بادشاهی را دایر و سایر شهر دیده، ناچار بوساطت اشرف الوزرا شاه ولیخان بهادر پیغام صلح نمود.

بعد از فیصله سوالجواب و عهود و مواثیق از جانبین، معین الملک با سه کس از ندمای صاحب اعتبار مثل داراب خان و میراحمد خان پسران نواب جان نثار خان و محبت خواجه سرا داخل اردوی معلی گردیده، در خیمه عبدالصمد خان محمد زایی و سردار شاه پسند خان که از عمده سرداران شاهی بودند، فرود آمده، از آنجا به صحابت اشرف الوزرا بحضور انور شاه دین پناه رفته، سعادت ملازمت حاصل ساخت.

از شاه و معین الملک کلام بسیار بمیان آمد. از آن جمله آنکه، شاه پرسید که اگر من بدست تو می افتادم، چه می کردی؟ گفت که سر حضرت را بریده، بحضور بادشاه خود می فرستادم. شاه دین پناه فرمود که الحال بحضور ما حاضری، بگو که با تو چه سلوک نمایم؟ معین الملک عرض کرد که اگر بادشاه هستید و رحیم و عادل اید، ببخشید و عفو جرایم کنید و اگر جابر و جلاد اید، بکشید. شاه دوران و عادل زمان ازین سخن های معین الملک بسیار فرحناک گشته، توجهات بیشمار فرمود و بعنایات خطاب فرزند خان بهادر و رستم هند خلعت فاخره و اسپ خاصه و شمشیر سرفراز فرمودند و نسقچی ها همراه داده، حکم نمودند که احدی از قشون شاهی در شهر لاهور و بر سکنای آن ستم و تعدی نکند و حکومت و ریاست معین الملک بدستور برقرار ماند.

معین الملک نذرانه که لایق حضور پر نور آن شاه عالم پناه بود، بحسب وعده و اقرار داخل خزانه عامره نمود و مختار تمام صوبه لاهور وغیره برسم قدیم ماند و انتظام ملتان نیز در همین سفر صورت بست و عمل و دخل کارکنان بادشاهی در آن مکان شده، قوم صدوزایی ذات بادشاه هر یک فراخور رتبه بعنایات جاگیر و تیول سرفراز گشتند. چرا که از قدیم بودوباش قوم صدوزای در ملتان است و ملتان نیز درینولا داخل ممالک محروسه گردید.

بعد انتظام ملک پنجاب، شاه گیتی ستان به فیروزی و کامگاری مراجعت بقندهار فرموده و شهر نادر آباد قندهار را ویران نموده، بنام نامی خود شهری دیگر قریب آن موسوم به اشرف البلاد احمد شاهی قندهار بنا فرمودند. تا الحال که سنه هزار و دو صد و سیزده هجری است، همین احمد شاهی قندهار آباد است و شهر هرات که از عمده بلاد خراسان است، نیز در تصرف اولیای دولت درآمد و شاهرخ مرزا نبیره نادرشاه نیز اطاعت نموده، شاه دین پناه نظر بر حقوق نادری فرموده، سلوک و احسان وافر در حق آن قره باصره نادری مرعی داشتند و مشهد مقدس را با توابع آن باو واگذاشتند.

کیفیت لاهور برین نهج شد که بعد از مراجعت شاه دین پناه، چند سال بعد، نواب میرمنو معین الملک بمرض حیضه فوت کرد. مغلانی بیگم زوجه نواب موصوف بر ملک و فوج مختار مانده، بهکهاری خان ولد روشن الدوله طره باز خان مرحوم را که مدارالمهام و مختار امورات معین الملک بود به تهمت اینکه معین الملک را زهر داده، به قتل رسانید و خود مختار تمام امور مالی و ملکی گردید و آدینه بیک خان از ملک دوآبه خود وارد لاهور شد و مغلانی بیگم بوساطت سردار کثیرالاقتدار جهانخان بهادر عرضداشت فرستاده، دو دسته فوج شاهی را طلب نموده، ریاست و صوبه داری لاهور در تخلل افتاد.

رسیدن خاقان گیتی ستان نوبت سیوم به تسخیر هندوستان با افواج خدا داد و رسیدن بدارالخلافه شاه جهان آباد

چون خبر وفات معین الملک و برهمی انتظام لاهور و پنجاب بعرض مقدس رسید، سامان قشون ظفر مشحون نموده، با عساکر فراوان و جنود بی پایان از اشرف البلاد احمد شاهی قندهار نهضت فرموده، وارد لاهور شدند. مغلانی بیگم زوجه نواب معین الملک بوساطت سردار جهان خان از خاقان گیتی ستان ارادت پیدا کرده، همرای اردوی معلی شد.

چون بادشاه یلغار کوچ بکوچ از راه سهرند وارد نواح دارالخلافت شدند، نواب نجیب الدوله بهادر که در آن زمان ظاهرا از متابعان نواب عمادالملک غازی الدین خان بود، از ملک سهارنپور که جایداد او بود، عبور دریای جمن نموده، قریب کرنال بملازمت والا مستفیض شد. از استماع ورود موکب معلی عمادالملک نیز معه حضرت عزیزالدین محمد عالمگیر ثانی بادشاه هندوستان در قصبه نریله که ده کروه از ارگ دارالخلافه شاهجهان آباد سمت سهرند است، بملازمت و ملاقات خاقان گیتی ستان فایز شدند.

شاه دین پناه بسیار مهربانی و تفقد، چنانچه بادشاهان با یکدیگر بظهور آرند، بحال محمد عالمگیر

ثانی مبذول فرموده، بالاتفاق داخل ارگ دارالخلافه شدند. اما عالمگیر ثانی موصوف و انتظام الدوله گله کدورت آمیز خفیه از عمادالملک غازی الدین خان بجناب حضرت شاه دین پناه بیان نموده، از طرف او حضرت شاه عالم پناه را بد ظن ساختند. اما از باعث اشرف الوزرا شاه ولیخان بهادر که مربی نواب عمادالملک بود، قهر شاهی به عمادالملک ظاهر نگشت، لیکن خاقان گیتی ستان به سردار جهان خان خانان گفت که اگر انتظام الدوله خان خانان پسر قمرالدین خان نذر لایق بحضور اقدس گذراند، وزارت و مدارالمهامی هند باو عنایت خواهد شد.

سردار موصوف بانتظام الدوله گف که مرضی حضرت خاقان گیتی ستان چنین است. ایشان گفتند که من یک خر مهره ندارم. باز سردار دامن قبای خود را بروی انتظام الدوله بلند کرده، گفت که مرا شرمنده و خجل بحضور شاه مکن و مبلغ پنجاه لک، بلکه چهل لک روپیه نذرانه بده و مالک تمام امور هندوستان شو، چرا که من در میان سوالجواب تو افتاده ام. انتظام الدوله باز جواب داد که من هیچ ندارم. سردار موصوف بسیار غضبناک گشته، به محرم خان خواجه سرا فرمود که مال و اموال این مرد را تجسس نموده و مکانات را کنده، در خزانه شاهی داخل سازند. غرض که بعد از تفحص و کندن مکان اشرفی دو کرور روپیه از زیر حوض برآمده و کرور روپیه را دیگر اجناس مثل جواهر و ظروف طلا و نقره برآمد و همه در خزانه احمد شاهی ضبط گردید.

بعد با محمد عالمگیر ثانی مشورت نموده، حکم شاهی چنین نفاذ یافت که نسقچی ها بر دروازه هر یک از روسا و امرا و تجار و جمیع اهل وسعت نشسته، زر با انداز شاهی تحصیل نموده، داخل خزانه سازند و مغلانی بیگم زوجه معین الملک احوال هر کسی را به سردار جهان خان خانان اظهار نموده، خانه های مردم را تاراج می کنانید. علی الخصوص خانمان اعتماد الدوله ولد قمرالدین مرحوم خسر خود را بالکل از قسم نقود و جواهر در سرکار شاهی ضبط کنانیده، شعله پوری بیگم زوجه قمرالدین خان مرحوم را که خوشدامن او بود، قید نموده، به تکلیف تمام زر و جواهر بمعرض وصول آورده، بخزانه بادشاهی رسانید و روبروی سردار جهان خان نشسته، عرض احوال سکنای شهر مینمود.

غرض که مال و اسباب بسیار از دارالخلافه بضبط مردمان شاهی درآمد. فوج قشون ظفر مشحون مالامال دولت شدند و نواب عمادالملک بسبب نا اتفاقی خاقان گیتی ستان و سرسبزی امور نجیب الدوله و عداوت سردار جهان خان خانان و نااتفاقی حال خود انتظام حال انتظام الدوله به قابویی که یافت از دارالخلافت شاهجهان آباد بسمت بهرت پور نزد سورجمل جات شتافت.

قریب چهل روز، بادشاه در ارگ دارالخلافت مقام فرموده، حضرت بیگم صبیه رضیه فردوس آرامگاه محمد شاه را که از بطن صاحبه محل بود، بصلاح محمد عالمگیر ثانی بادشاه هندوستان بعقد خود درآورده، سردفتر خواتین حرم ساخت. بعد نواب ملکه زمانیه و صاحبه محل مذکور هر

دو زوجه محمد شاه ممدوح برغم عالمگیر ثانی بخاقان گیتی ستان اظهار نمودند که دختر محمد عالمگیر ثانی را با قرة العین خلافت و جهانداری شهزاده جمجاه، تیمورشاه عقد باید بست. خاقان گیتی ستان ازین معنی بسیار مسرور و فرحناک گشته، آن مستوره سرادق عصمت را در سلک ازدواج فرزند ارجمند خود آورده، رابطه یکانکت و قرابت خود را بخاندان عالیشان حضرت امیر گیتی ستان تیمور کورگان استوار ساخت.

درین اثنا سردار جهان خان خانان بهادر با فوجی سنگین و جوانان قهار بطریق چپاولی برای قتل متهرا از حضور مقدس دستوری یافت. سردار موصوف ناگهان چون شهاب ثاقب خود را در آن مکان که از عمده معابد اهل هند است، رسانیده، دست بقتل و غارت گشاده، چندان آدم کشی از قوم هنود کرد که تا الی الان بر زبان خاص و عام ذکر آن جاری است.

بت های سنگین گران بها مضروب ضرب تیر غازیان منصور گردیده، چون گوی طفلان از چوگان پای دلاوران غلطان کوچه و بازار شدند. سردار موصوف بعد قتل متهرا تا مستقرالخلافه اکبرآباد رسیده، چند ضرب گوله توپ به قلعه که سر به کهکشان فلک رسانیده بود، زده و حسب الامر اقدس اعلی جریده معه چند هزار کس بحضور رسید. اشرف الوزرا شاه ولیخان بهادر بضبط اموال مهترا از حضور اعلی رخصت یافت. وزیر مذکور چون بنواحی متهرا رسید، قضا را نواب عمادالملک غازی الدین خان بهادر از استماع رسیدن چپاول شاهی و قتل متهرا و مراجعت سردار جهان خان متوحش گردیده، از بهرت پور برآمده، اراده فرح آباد داشت که ناگاه در دست سواران چپاول و قراولان فوج اشرف الوزرا گرفتار گردید.

اشرف الوزرا مهربانی و تعظیم و تکریم او بجا آورد، چرا که مزاج اشرف الوزرا مایل بصواب بود، خصوص بر مردم عالی خاندان هندوستان سلوک و احسان می نمود. نواب عمادالملک برای خلاصی خود تدبیری اندیشیده، به اشرف الوزرا گفت که آنطرف دریای جمن گروه سناسیان که فقرای قوم هنود اند، می باشند و مال و اسباب بسیار دارند. اگر ارشاد فرمایند، من تنها رفته، تمام مال و اشیای آنها را تحقیق نموده، اظهار سازم.

چون مرضی اشرف الوزرا نیز براین بود که عمادالملک بنوعی از چنگ من رها شود، رفتن آن بحضور بادشاه مناسب نیست و اینقسم علانیه گذاشتن هم نمی توانم. گفت، بسیار خوب است. شما تشریف برده، مال کفار را تحقیق نموده، اطلاع سازند. عمادالملک معه یک جلو دار و اسپ سواری خود دریای جمن را عبور نموده، بر اسپ سوار شده، آن لب دریا ایستاده، این شعر خواند.

مردانه گذشتیم حریفان ز می ناب
ما اینطرف آب و شما آنطرف آب

شاه ولیخان اشرف الوزرا گفت، معلوم شد که این شخص از دست ما خود را خلاص کرده، بدر رفت، تفنگ ها بزنید. بموجب فرموده، تفنگ ها سر دادند. عمادالملک جلو ریز روانه فرخ آباد گردیده، بسلامت تا مکان مقصود رفت. اشرف الوزرا مال و اسباب متهرا گرفته، بحضور مقدس رسید.

بعد این قضایا، شاه گیتی ستان، محمد عالمگیر ثانی را به بادشاهی هندوستان چنانچه از سابق بودند، مقرر فرموده و انتظام الدوله خان خانان بهادر پسر نواب قمرالدین بهادر مرحوم را بوزارت و نجیب الدوله محمد نجیب خان بهادر را به رتبه امیرالامرایی سر افراز نموده، در خدمت بادشاه موصوف گذاشتند و خود معه نو عروسان جلباب عفت و پرده نشینان حجاب عصمت و نواب ملکه زمانیه و صاحبه محل با فتح و فیروزی با مال و دولت بسیار و حشمت و شوکت بیشمار روانه ولایت شدند. در اثنای راه سردار عبدالصمد خان محمد زایی بحکومت سهرند و سر افراز خان را بفوجداری دوآبه تعین فرموده، بدولت و اقبال داخل دارالسلطنت لاهور شدند.

سزاوار سلطنت و شهریاری، قرة العین خلافت و نامداری شهزاده والاجاه، تیمورشاه را به نیابت خود در لاهور گذاشته، سردار جرار کثیرالاقتدار جهان خان خانان بهادر سپه سالار را به نیابت شهزاده با فوج قلیل مقر فرمودند و حکم شد که مردم، شرفا و نجبای ملک پنجاب وغیره هر قدر که بدست آیند، در سلک ملازمان بادشاهی منسلک گردانید و بلند خان صدوزایی ملتانی را بصوبه داری کشمیر سر افراز نموده، بعد تاخت و تاراج شهر امرتسر و انهدام عمارات و تالاب آنجا و قتل سکهان بدولت و اقبال روانه قندهار شدند.

ذکر وقایع و رویداد پنجاب و هندوستان بعد از مراجعت فرمودن شاه دین پناه گیتی ستان

چون مردم پنجاب و روسا و سران آن ملک دیدند که بادشاه دین پناه بولایت رفته، آدینه بیک خان که از عمده سرداران صاحب تدبیر و جری بود، از هیبت افواج قهار و نترس جناب شاهی چندی خود را در کوهستان شمالی مخفی داشته، انتظار فرصت می بود تا سرانجام فراوان و توپخانه بسیار بر سر تیمورشاه و سردار جهان خان خانان رسیده، طرفین جنگ های متواتر نمودند. اما سردار موصوف از باعث قلت فوج ولایت و بی اعتمادی مردم هندوستان نو نگاهداشت پی بمقصد فتح نمی برد، ناچار شهزاده نامدار را همراه گرفته، از لاهور برآمده، در نواح چهار محال ایمن آباد وغیره سنگر و مورچال بسته، منتظر نزول رایات عالیات نشست.

آدینه بیک خان داخل لاهور شده، خواجه مرزا خان را از طرف خود صوبه دار آنجا مقرر نموده، خود بر سر سر افزار خان افغان که از طرف شاه دین پناه حاکم دوآبه میان بیاه و دریای ستلج بود، رفت و فوج بسیار از قوم سکهه نیز همراه گرفت. سرافراز خان حاکم دوابه قریب جالندهر از آدینه بیک خان شکست فاحش خورده، تباه شد. بعد، بندوبست دوابه خان مذکور روانه سهرند شد.

اما در دارالخلافت دهلی چنین رویداد بظهور آمد که نواب عمادالملک محمد غازالدین خان بهادر مراجعت خاقان گیتی ستان را غنیمت دانسته، خطوط نوشته، سرداران عمده ملک جنوب را از قوم مرهته مثل راکهو و صوبه دار ملهار راو را و جهنگو را و دتاپیتل که سپه سالار و عموی جهنگو مذکور بود، طلب نموده و سورجمل جات که از باعث سستی سلطنت سلاطین هند ملک بسیار در تصرف خود آورده، حصار های استوار پر از الات جنگ و اساسه بیشمار ساخته، فرعون با سامان شده بود، نیز همراه نواب عمادالملک رفیق شد.

سرداران مذکور فراهم شده، معه نواب موصوف بر سر نجیب الدوله، بدارالخلافه شاهجهان آباد رسیده، مستعد جنگ شدند. نجیب الدوله کثرت لشکر مخالفان را ملاحظه نموده، در شهر دارالخلافه متحصن گردیده، بجنگ پیوست. عمادالملک معه تمام سرداران مرهته شهر را محاصره نموده، هر روز جنگ توپ و تفنگ می کردند و راه آمد و شد غله و متر‌ددین را موقوف کردند. ازین سبب قحط غله و جمیع اجناس در شهر بظهور آمد و جنگ هر روز از طرفین میشد. آخر عمادالملک به نجیب الدوله بهادر گفته فرستاد که شما معه مردم خود از شهر برآمده، با ساز و سامان تمام مستعد و دلیرانه روانه ملک سهارنپور جایداد خود شوید و شهر را خالی نمایید. نجیب الدوله بحسب مصلحت وقت، این معنی را غنیمت دانسته، با ساز و سامان تمام مستعد و دلیرانه دریای جمن را عبور نموده، روانه سهارنپور گردید.

عمادالدوله معه مرهته ها داخل شهر شاهجهان آباد شدند که دراین اثنا آدینه بیک خان هم به سهرند رسیده، بوعده زر تمام فوج مرهته ها را به امداد خود طلب نمود. سرداران دکهن با افواج چون مور و ملخ روانه سهرند شدند. عبدالصمد خان محمد زایی که از طرف خاقان گیتی ستان صوبه دار حاکم شهر سهرند و مرد جرار و متهور بود و اکثر شاه بزبان فیض ترجمان خود او را دیوانه میفرمود، نظر بر قلت افواج خود و کثرت مرهته ها ننموده، بجنگ و جدل آویخت.

درین اثنا آدینه بیک خان هم معه فوج خود رسیده، بمرهته ها ملحق گشت. عبدالصمد خان شکست خورده، دستگیر شد و تمام عمله و نواح سهرند، تاخت و تاراج مرهته ها شدند. از آنجا تمام افواج بالاتفاق مجمع نموده، متوجه دارالسلطنت لاهور شدند. بعد بندوبست آنجا همه یکبار یورش نموده، به چارمحال بر سر شهزاده تیمورشاه و سردار جهان خانخانان رفتند.

سردار مذکور حرب های رستمانه نموده، کامیاب فیروزی نگردیده؛ پس در دل خود اندیشه نمود که قشون ولایت که محل اعتماد من است، کمتر دارم و بر مردم نو نگهداشت پنجاب و هندوستان اعتبار ندارم، مبادا که این شهزاده نامدار و مرشد زاده کامگار من گرفتار این قوم کفار شود. بدنامی شاه گیتی ستان و حقارت و بی عزتی من مشهور آفاق شود. پس بهتر آنست که شهزاده را از هجوم و غوغای مخالفان در امن و امان رسانم. نصف شب قشون ولایتی را همراه گرفته، به بهانه آنکه بچپاولی میروم، معه شهزاده تیمورشاه راه ولایت در پیش گرفته، عبور دریای سند کرده، روانه پشاور شد و فوج هندوستان را معه تمام بنه و اردو همانجا گذاشت.

چون این خبر به آدینه بیک خان و مرهته ها رسید، اینها معه هجوم تمام بر سر سنگر آمده، تمام اردو و مردم سپاه هندوستانی را قتل و غارت نموده، بسیاری را دستگیر و اسیر ساختند و سکهان و مسلمانان را گرفته، تالاب امرتسر را که غازیان قشون خاقان گیتی ستان از استخوان گاو و انواع چرکین پر ساخته بودند، از دست آنها بزور و تعدی و ضرب و شلاق صاف کنانیده، بسیار اذیت و اضرار به مسلمانان رسانیده، اکثری را کشتند و افواج آدینه بیک خان و مرهته ها بر سر دریای اتک رسیده و تاپتیل را با فوج سنگین بر حد دریای سند گذاشتند تا فوج ولایت را از عبور شدن دریا مانع آید و نگذارد که احدی از دریا عبور نموده، قدم بسمت ملک پنجاب و هندوستان نهد و باقی سرداران مثل صوبه دار ملهار راو و راگهو وغیره معه آدینه بیک خان مراجعت نموده، به سهرند رسیدند.

آدینه بیک خان در آنجا توقف ورزیده، حکومت سهرند را به صدیق بیک خان داده، خود مراجعت بملک دوآبه کرد و سرداران مرهته ها روانه هندوستان شده، پیش نواب عمادالملک که قبل ازین جهنگو وغیره مرهته ها را همراه گرفته، نواب نجیب الدوله بهادر را در سکرتال محاصره نموده بود، رسیده، بجنگ و جدال پرداختند. شورشی عظیم و فتنه مستقیم بلند شد.

متوجه شدن شاه گیتی ستان نوبت چهارم به هندوستان با قشون نصرت نشان برای تنبیه و تادیب سرکشان

چون خاقان گیتی ستان در قندهار به تنبیه و تادیب میر خوش درانی که از عزیزان شاه دین پناه بود، به اغوای درویشی دعوی سلطنت نموده، مصدر فساد شده، مشغول بودند. بعد از جنگ و جدل بسیار بنوعی دستگیر نموده، چشمان او را برآوردند و آن درویش مقلد کیش، بد باطن را بپاداش اعمال بدش از لباس زندگانی عاری (عریان) ساختند.

بعد، چون اخبار ملالت آثار هندوستان و فرار شده آمدن سردار جهان خان معه شهزاده اقبال نشان، بسمع شریف آن گیتی ستان رسید و نیز احوال رسیدن مرهته ها در شهر دارالخلافه دهلی و محاصره کردن نجیب الدوله از عرایض همین نجیب الدوله دریافت خاطر دریا مقاطر گردید، با تزک و سامان تمام، معه افواج قهار و قشون جرار در ساعت مسعود و زمان محمود روانه هندوستان شدند. چون خبر نزول رایات عالیات سلطانی و لوای جهانگشای خاقانی به مرهته ها حیران دشت نادانی، رسید؛ متفرق الحواس گردیده، کناره دریای اتک و ملک پنجاب را گذاشته، معه سرداران خود تاپتیل روانه شاهجهان آباد شدند و از اتفاقات قضای الهی آدینه بیک خان نیز در همان عرصه که آمد، آمد شاه کرم شده بود، بمرض طبیعی از این جهان فانی رخت زندگانی بعالم جاودانی کشید.

چون مرهته ها و عمادالملک از سابق، نجیب الدوله را در سکرتال محاصره داشتند و جنگ عظیم از طرفین بظهور می آمد، نواب نجیب الدوله پای همت در میدان استقامت فشرده، ثبات قدم بود. مرهته ها با وجود کثرت أفواج، کاری از پیش نمی بردند. آخر عمادالملک به نواب شجاع الدوله بهادر نوشت که شما آمده، شریک ما شوید تا این افغان را از میان برداشته، بصلاح یکدیگر به انتظام امورات سلطنت بپردازیم. نواب شجاع الدوله بصلاح وقت علی بیک خان جارچی را که مرد دانا و ظریف بود، نزد عمادالملک فرستاد تا او را بانواع حیل فریب داده، با من متفق دارد.

دراین اثنا پیغام نجیب الدوله نیز به نواب شجاع الدوله بهادر رسید که من حضرت خاقان گیتی ستان احمد شاه بادشاه را از ولایت طلبیده ام. آنسب و اولی آنست که در این وقت شریک ما گردیده، ملازمت شاه دین پناه خواهند نمود که در حق من و آن صاحب بسیار خوب است.

نواب شجاع الدوله بهادر رسیدن شاه دین پناه و عداوت های قدیمی عمادالملک را که نوبتی جنگ باز خان افغان را با تمامی افواج هندوستان برای برهمی امورات نواب موصوف به فرخ آباد آورده بود و نواب شجاع الدوله بهادر دانایی و خود داری را کار فرموده، با نواب سعدالله خان پسر علی محمد خان روهیله دستار بدل شده، نواب حافظ الملک رحمت خان بهادر که سعدالله خان مذکور هم نشانیده او بود و دوندی خان پسر عم حافظ الملک مذکور و بخشی سردار خان و فتح خان و خانه سامان را با خود متفق نموده، از شر عمادالملک امان یافته بود، بخیال آورده، موافقت نمودن همراه نجیب الدوله مستحسن دانسته، در عین جنگ و جدل در سکرتال رسیده، شریک نجیب الدوله شده و مرهته ها را هزیمت داده، عبور دریای گنگ کردند.

چون خبر موافق شدن نواب شجاع الدوله بهادر به نجیب الدوله بهادر و رسیدن بادشاه دین پناه در لاهور به نواب عماد الملک و سرداران مرهته رسید، مهم نجیب الدوله را مهمل گذاشته، به شاهجهان آباد آمده، عمادالملک بسرعت تمام عزیزالدین محمد عالمگیر ثانی بادشاه هندوستان و

نظام الدوله خان خانان حال خود را بخوف اینکه اینها با شاه درانی نوشت خواند دارند و بدی های ما را اظهار می سازند، بقتل رسانید و جهنگو مرهته از سهارنپور فوج جرار جدا نموده، بمقابله شاه درانی روانه شده و مردم بنگاه و اثقال خود را جدا ساخته، بشاهجهان آباد فرستاده و از دریای جمن بگذر کنج پوره عبور نموده، قریب کنج پوره با دتاپیتل که از اتک می آمد، ملاقی شده، پتیل مذکور هم بنگاه خود را معه صدیق بیک خان صوبه دار سهرند که رفیق او بود، روانه شاهجهان اباد نموده و نواب شجاع الدوله بهادر از سکرتال مراجعت بصوبه اوده نمودند.

القصه، چون قراولان شاه نامدار و هراولان لشکر شهریار کامگار به مرهته ها مقابل شدند، مرهته با وجود جمعیت درست، راه فرار در پیش گرفته، بسمت دارالخلافت گریختند و حضرت بادشاه دین پناه با اردوی کیهان پوی از گذر کنج پوره دریای جمن را عبور فرموده، روانه سهارنپور شدند. نواب نجیب الدوله بهادر مقدم شریف آن بادشاه گیتی ستان را عین احسان خالق منان دانسته، از سکرتال باستقبال همایون روانه گردیده، بشرف سعادت ملازمت والا مشرف گشت و بعنایت خلعت فاخره و اسپ تازی نژاد سربلند گردید.

بعد چند یوم، دیگر سرداران افاغنه ملک کتهر مثل سردار نامدار، عالی تبار، حافظ الملک حافظ رحمت خان بهادر معه پسر خود نواب عنایت خان بهادر و دوندی خان پسر عم حافظ الملک مذکور وغیره سرداران لعبته، کیهان شکوه رسیده، جبهه نیاز سودند؛ آز انجا بطرف شاه دره که از ارگ شهر دارالخلافت شاهجهان آباد سه کروه آن روی دریای جمن است، کوچ فرمودند.

مرهته ها از گذر براری تا شهر و قلعه دارالخلافه کنار دریای جمن مورچال بسته، جنگ و جدل آغاز نهادند و معرکه گیر و دار و قرار و فرار از جانیبن آغاز شد. اول جنگ توپ بمیان آمد و تاپتیل و جهنگو راو که هر دو جرار بودند، عبور دریای جمن نموده، بر پیاده های روهیله یورش آوردند. جنگی عظیم بمیان آمد. چون پیاده روهیله ها از زد و کوب سواران بسیار تنگ آمده، بنام و ننگ خود ناچار جنگ می کردند که در همان اثنا، خاقان گیتی ستان حکم فرمودند که شاهیگی (شاهنگخانه) والا بکمک پیاده های افغان روانه شود.

بموجب حکم شاهی، شاهنگچی های والا، حصار شیران ساخته، به زدن شاهنگ مشغول شدند و نیز دو دسته غلامان بموجب حکم والا، از راه بالا، دریای جمن را عبور نموده، بر پشت مرهته ها آویختند. بعد از شلق بندوق، دست بشمشیر برده، جنگ عظیم نمودند و دتاپتیل در میان دریا بقتل رسید. سر او را بریده، بحضور انور حضرت شهریار دین پرور بردند و سردار عمده مرهته ها یعنی جهنگو راو زخمی شد. بسیار کشته و هزاران خسته شدند.

آخر فتح و نصرت نصیب اولیای دولت گردون صولت گردید و نواب عمادالملک با تمامی سرداران

مرهته از شاهجهان آباد گریخته، به کمبهر پیش سورجمل جات رفتند و شاه همان روز داخل ارگ دارالخلافه شاهجهان آباد شدند. مردم اردوی معلی دست تعدی بر سکنای دارالخلافه دراز کرده و مال مردم را بزور و تعدی متصرف میشدند. تا سه روز در قلعه شهر پناه شاهجهان آباد حشر بر پا بود. روز چهارم حکم شاهی نفاذ یافت که مردم سپاه از شهر بدر شده، بیرون فرود آیند.

چون شهر دارالخلافه از باعث کشته شدن محمد عالمگیر ثانی بی بادشاه بود، بصلاح و صوابدید نواب نجیب الدوله بهادر، شاهزاده عالی تبار، صاحب عالم محمد جهاندار شاه جوان بخت بهادر قرة العین حضرت خلافت پناهی، جمجاهی، سلطان العصر، عالی گهر، محمد شاه عالم بادشاه غازی ابن عالمگیر ثانی مذکور را به نیابت حضرت شاه عالم ممدوح که در آن زمان بسبب شر و فساد عمادالملک غازی الدین خان سیاح دشت غربت بودند، بطور ولی عهدی نشانیدند و بر تخت خلافت به نیابت جلوس دادند و سکه و خطبه بنام نامی حضرت شاه عالم رواج یافت.

شاهزاده ولیعهد ممدوح بحضور پیر و مرشد خود یعنی قدوة العارفین و زبده الکاملین، قطب عصر، حضرت شاه سید شاه علی اکبر مودودی قدس الله العزیز نقل می فرمودند که روزی من معه چند شاهزاده برای ملاقات و مجرای حضرت گیتی ستان، احمد شاه در درانی رفتیم و اشرف الوزرا نیز همراه بود. دیدیم که بادشاه متفکر و مکدر، زیر دیوار درون باغ حیات بخش، تردد می فرمودند. چون نگاه کردند، سلام کردیم. اشرف الوزرا عرض کرد، قربانت شوم، امروز مزاج مبارک و طبع والا مکدر معلوم می شود. سبب آن بجز خیر و خوبی امری دیگری مباد. بادشاه هیچ نفرموده، همچنان متفکر تردد می کردند. اشرف الوزرا سخن اول را مکرر عرض نمود. فرمودند که ای وزیر اسپ ترلان من بیمار است. وزیر عرض کرد که هزاران اسپ یدک در حضور موجود اند. فرمودند که بعد مدتی به تلاش تمام دو اسپه شده بودم، الحال یکی از آن بیمار است. متفکرم که مبادا یک اسپه شوم. گویند که آن دو اسپ، خاص بادشاه بودند، یکی ترلان و دویم همدم.

القصه راجه های عمده هندوستان مثل راجه جی پور و مارواړ وغیره از استماع طنطنه موکب گردون کوکب، نذر و نیاز لایق ارسال داشته، حلقه بندگی در گوش ارادت انداختند. از انجا رایات عالیات بتسخیر ملک سورجمل جات روانه شدند. چون موکلب معلی قریب قلعه کول که سابق ثابت گده نام داشت و سورجمل آنرا رام کده نام نهاده بود رسید، حکم شد که توپچیان بهرام صولت قنباره ها را بر دمدمه برآورده قلعه را خالی کنانند.

حسب الارشاد سلطانی بهادران قشون خاقانی در عرصه شانزده روز آن قلعه را به تسخیر اولیای دولت در آوردند. مال و اسباب بسیار که از سورجمل مذکور در انجا ذخیره بود، به سرکار دولتمدار شاهی ضبط شد. بعد باستدعای سورجمل مذکور، حافظ رحمت خان بهادر حافظ الملک برای سوالجواب نزد عمادالملک بهادر و سورجمل رفت. در همین اثنا موسم برسکال در رسید. خاقان

گیتی ستان معه نواب نجیب الدوله بهادر و سرداران کتهر در انوب شهر، سامان برسات بطور چهاونی درست نموده، رحل اقامت انداختند و نواب شجاع الدوله بهادر از صوبه اوده و نواب احمد خان بهادر بنگش باون هزاری از فرخ آباد بملازمت رسیده، شریک رکاب اقدس شدند و نواب شجاع الدوله بهادر بخطاب فرزند خانی سربلند شد.

امدن لشکر جنوب بعزم رزم شاه دین پناه با سامان بسیار بسرکردگی سرداران ذوی الاقتدار مثل سهارود بسواس راو و ملهار راو

چون موسم برسکال انقضا یافت، افواج جنوب مانند دریای مواج، بیشتر از مور و ملخ با ساز و سامان بسیار برای انهدام بنیان اهل اسلام و محاربه نمودن با خاقان گیتی ستان عزم هندوستان نموده، به دارالخلافت شاهجهان آباد رسیدند.

سرداران عمده در این فوج بسیار بودند، خصوص سر دفتر سرداران جنوب و سپه سالار قوم مرهته بهاو نام داشت و بسواس راو پسر باجی راد که سردار کل قوم و فوج مرهته بود و جهنگو راو و صوبه دار ملهار راو که ذکر این هر دو بالا مرقوم شده است و شمشیر بهادر پسر باجی راو مذکور که مادر این مسلمان و خود نیز مسلمان بوده. چه در قوم هنود رسم است که اگر زن مسلمه را در خانه خود نگه دارند، پسری یا دختری که از او تولد شود، آن را نیز مسلمان می کنند و ابراهیم خان گاردی با دوازده پلتن که هر پلتنی از آن عبارت از هزار جوان پیاده بندوق دار چقماقی است و جنگ این مردم بطور اهل فرنگ است.

سوای این فوج سوار هم داشت و این ابراهیم خان مردی بود، جری و صاحب استقامت در دکهن؛ کار های نمایان و تردداث شایان کرده، نام بهادری و دلاوری خود را بر لوح دل کل سرداران جنوب منقش ساخته بود و سیندهه پتیل که در آنروز ها چندان پایه اقتدار نداشت و یکهزار و پانصد ضرب توپ که توپچیان آنها بیشتر قوم نصارای فرنگ بودند و دوازده هزار راوت و چند هزار پته باز که باصطلاح دکهن مراد از بهادران و صاحب کسب شمشیر و نیزه بوده باشد و بسیاری از یکه سواران پیش علوفه و خاصان زیاده مواجب نیز همراه بودند و آنقدر سواران و پیاده ها همراه این سرداران بودند که عدد آن از ادراک ارباب درک و فهم ذوی الافهام بیرون بود.

هیچ چشمی اینقدر سپاه ندیده و هیچ گوشی مثل آن ذکری از کهن سالان روزگار نشنیده. این مجمع کثیر با شوکت و هیبت تمام از دکهن وارد دارالخلافت شدند. نواب عمادالملک غازی الدین خان و سورجمل جات نیز رفیق طریق بغاوت این قوم شدند. سرداران مذکور قلعه ارگ دارالخلافت را محاصره کردند.

چون دران ایام نواب محسن الملک یعقوب علی خان بهادر قلعه دار بود، بحراست پرداخته، بجنگ مشغول شد و این یعقوب علیخان از چند پشت در شاهجهان پور که آن لب دریای جمن و گنگ بفاصله یکصد و پنجاه کروه، کم و زیاده، از دارالخلافت بسمت مشرق است، سکونت داشت و قبل ازین برای سوالجواب حافظ الملک بهادر در پیش اشرف الوزرا شاه ولیخان رفته بود، الحال درینولا اشرف الوزرا نظر بر همقومیت نموده، بحضور انور حضرت خاقان دین پناه ملازمت گنانیده، بقلعه داری دارالخلافه سر افراز ساخته بودند. چه ذات اشرف الوزرا بامی زایی بود و خان مذکور نیز همین ذات شریف داشت.

القصه افواج مرهته ها چون مور و ملخ گرد قلعه هجوم آورده، کار بر یعقوب علی خان و سکنای حصار تنگ ساختند. یعقوب علی خان چون مرد صاحب کرم و جود و نیک طینت بود، احوال تنگی مردم قلعه و کثرت مخالفان را معروض حضور پر نور خدیو کیهان شکوه و اشرف الوزرا نموده، حسب الارشاد خاقان گیتی ستان قلعه را بصلاح وقت تفویض دکهنیان نمود. در همین اثنا نواب عماد الملک و سورجمل جات بتقریبی که وجه آن معلوم نیست، کوچ نموده، بطرف بهرت پور و کمبهیر رفتند. سرداران جنوب بند و بست شهر دارالخلافه را نموده، شخصی را قلعه دار آنجا ساختند.

آن زمان بر زبان قباحت بیان بهاو و دیگر سرداران گذشت که بعد از فتح جنگ شاه و قتل سرداران افاغنه و انهدام بنیان مسلمین، بسواس راو را بادشاه هندوستان ساخته، این بت سنگین را که همراه ماست، در جامع مسجد گذاشته، معبد قوم هنود خواهم گردانید و به جای بانگ نماز، آواز ناقوس بلند خواهم گنانید.

اما غیرت منتقم حقیقی بر حال و قال آن گروه خیال می خندید. بعد، کل سرداران دکهن معه فوج و سامان مذکور الصدر بسمت کنج پوره روانه شدند. عبدالصمد خان محمد زایی و میان قطب شاه و مومین خان معه فوج خود جمع بودند، بیرون کنج پوره استقامت داشتند. نجابت خان غورغشتی زمیندار و رئیس کنج پوره گفت که که فوج مرهته ها بسیار است، لازم است که شما در قلعه من داخل شوید و فوج خود را بیرون قلعه بگذارید.

عبدالصمد خان وغیره سرداران بموجب گفته او بعمل آورده، درون قلعه رفتند و مرهته ها هجوم آورده، از چار طرف یورش کردند. فوج بادشاهی که بیرون قلعه بودند، راه فرار و دروازه قلعه را مسدود یافته، بسیاری بدرجه شهادت رسیدند و قلعه به تسخیر مرهته ها آمد و عبدالصمد خان محمد زایی و میان قطب شاه وغیره سرداران بسبب دغای نجابت خان غرغشتی مذکور زخمی شده، اسیر پنجه تقدیر گشته، شربت شهادت نوشیدند و نجابت خان نیز به پاداش اعمال خود

بانواع سیاست و مذلت کشته شد.

چون خبر کوچ نمودن افواج مرهته ها بطرف کنج پوره بر سر سرداران شاهی بسمع اقدس خاقان گیتی ستان رسید، از آنوب شهر معه نواب نجیب الدوله بهادر و نواب شجاع الدوله بهادر و احمد خان بهادر و نواب حافظ الملک بهادر وغیره سرداران افاغنه مثل فیض الله خان بهادر پسر علی محمد خان روهیله کوچ نموده، به تنبیه و تادیب دکهنیان روانه شدند. چون موکل گردون کوکب ظل الهی وارد باغپت گردید، خبر رسید که کار آن قوم نمک حلال عقیدت فرجام از دست مرهته های بد سرانجام، بانجام رسید. خاطر مبارک بسیار ملول و مکدر شد.

بعد حضرت خاقان گیتی ستان خود نفس نفیس بر لب دریای جمن بر گذر باغپت ایستاده، ملاحظه فرمودند که دریای مذکور از باعث انقضای ایام برسکال در کمال طغیانی و لطمه افشانی است و عبور اردوی معلی بی کشتی های بسیار که بهم رسیدن آن دشوار بود، محال مینماید. تیری از ترکش مقدس بر آورده و لب های مبارک را بطور خواندن اوراد جنبانیده و بران دم کرده، بسم الله الرحمن الرحیم گفته، در دریا انداختند. بعد از آن به چهار هزار سوار دسته غلامان که قریب مرکب همایون ایستاده بود، حکم شد که لفظ مبارک بسم الله گفته، عبور دریا نموده؛ چهار، چهار گروه آنطرف دریا بطور طلایه ایستاده باشند. چرا که فوج حریف بیحد و بیشمار در عرصه بیست و پنج کروه افتاده است.

دسته های مذکور حسب الامر خاقانی، بسم الله و اقبال شاه گفته، چون نهنگان دران طوفان درآمده، به یمن الفاظ الهی و فرموده حضرت شاهنشاهی سالما از آن بحر پر وحشت و طغیان عبور نمود. گویند که آب دریا تا به خوگیر زین رسیده بود. بعد حکم شد که هر سواری از قشون ظفر مشحون یک پیاده اردو را معه قدری أسباب، پس پشت خود نشانیده و اسباب ثقیل را بر پشت پیلان کوه شکوه نهاده، عبور کنند. بموجب حکم والا، غازیان و بهادران تمام پیاده های اردو را معه اسباب عبور گنانیدند و کل مردم ولایتی و هندوستانی بفضل یزدانی و برکت بسم الله و اقبال شاه در درانی معه مال و جان بامن و امان گذشتند.

مقابل شدن قشون ظفر مشحون خاقان گیتی ستان معه سرداران هندوستان با گروه کینه پژوه دکهنیان

چون تمامی مردم اردوی معلی از دریای جمن عبور نمود، یک دو روز برای درستی حواس لشکر ظفر اثر، آهسته آهسته کوچ فرموده، قریب سرای سنهالکه دایره دولت فرمودند. خبر رسید که قریب بیست و پنجهزار سوار مرهته ها در سرای مذکور و نواح آن برسم پیش جنگی فرود آمده

اند.

شاه دین پناه خود بالای زین پوش نشسته بترتیب فوج حکم میفرمود و سردار نامدار شاه پسند خان بهادر که جوان حسین الوجه و قوی الجثه و دلاور بود، روبرو ایستاده بود. شاه دین پناه فرمود که ای شاه پسند خان قراولی امروز و تنبیه و تادیب این سکهان که قریب فرود آمده اند، ذمه تست. او آداب کورنش بجا آورده، معه مردمان دسته خود که تخمینا سه چهار هزار کس بوده باشند، روانه شدند.

چون مقابله طرفین رویداد، جنگی خوب بمیان آمد. آخر مرهته ها تاب بهادران منصور نیاورده و جنوبیان طاقت مقابله مغربیان در خود ندیده، هزیمت خوردند و دلاوران جلادت نشان بیدرنگ سر آن گروه را چون خیار و بادرنگ بریده، بسیاری را بر خاک خواری انداختند. شاه پسند خان سر های آن یاغیان را بنظر اقدس گذرانید.

گویند که درین سه چهار هزار سوار دسته او، در دست هر سواری یک سر و دو سر مرهته ها بودند. شاه دین پناه این فتح اول را فال نیک و مال فیروزی خود تصور فرموده، شاه پسند خان را سر افراز نموده، مورد تحسین و آفرین ساختند. او عرض کرد که قبله عالم قربانت شوم، امروز جنگ این سکهان را خوب یافته ام. انشاالله تعالی بفضل الهی و اقبال شاهی، تمام این سکهان بقتل خواهند رسید. آنگاه بادشاه دین پناه بزبان الهام بیان فرمود که ای شاه پسند خان زدن این سکهان و کافران را انشاالله تعالی، اما قدری دیر و اهمال بمیان خواهد آمد. بالاخر این سکهان دکهنیان معه جان و مال بقتل و تاراج خواهند رفت. این سخن را از جمله کرامات و خرق عادات آن گیتی ستان عادل دوران باید فهمید.

چون خبر نزول خیام گردون احتشام شاهی و بارگاه جاه و جلال ظل الهی، معه روسای نامدار و سرداران بلند اقتدار هندوستان به بهاو وغیره سرداران دکهنیان رسید، از کنج پوره کوچ نموده، در میان کرنال و پانی پت که از دارالخلافه چهل کروه جانب مغرب فاصله دارد، رسیدند.

درانی ها بموجب حکم والا گرد و پیش لشکر مرهته ها را زدن آغاز نمودند. مرهته ها با وجود کثرت سپاه و حشم و جاه، گرد لشکر خود خندق کنده، سنگر استوار ساختند و دمدمه ها بلند نموده، توپهای اژدها دهن را بالای آن نصب نمودند. شاه دین پناه مصلحتا چند کوچ بطرف مغرب نموده، اشیای ناقص و اسپان و گاوان لاغر را در فرودگاه اردو گذاشت. مردم هندوستان و دکهنیان میگفتند که همین قسم آهسته، آهسته بولایت فرار نموده، خواهند رفت.

چون به مرهته ها خبر رسید که شاه از باعث اضطرابی بسیاری از مراکب و اشیای خود را در

جای فرودگاه اردو گذاشته رفت؛ آن گروه طامع لعیم الطبع در فرودگاه لشکر معلی رسیده، از اسپان و گاوان آنچه یافتند، گرفته؛ بخوشی و دلجمعی تمام روانه شدند که ناگاه سردار جرار نامدار کثیرالاقتدار جهان خان خانان بهادر سپه سالار که بموجب حکم اقدس در جنگل کمینگاه نشسته بود، چون عقاب که بصید کلنگ خود را بی تابانه زند، بال همت کشوده، صمصام برق انجام را از نیام انتقام برآورده، بر آنگروه ناکام افتاد. مرهته ها که بدلجمعی به بردن مال و اسباب پس مانده اردو مشغول بودند و اسپان آنقوم حریص زیر بار ناچار مانده، مضطرب گردیده، بی حواس راه فرار در پیش گرفتند. هژبران میدان جنگ تمام آن مردم را تنگ نموده، زیر تیغ آبدار کشیدند و دمار ادبار از روزگار آن گروه بی شکوه برآوردند.

گویند که احدی از آن معرکه از دست شیران لشکر دغا و نهنگان دریای هجا خلاصی نیافت. سر های آن گروه بریده و تن ها زیر سم سمندان باد رفتار غلطیده شد. سردار موصوف بالای چاهی نشسته، شمشیر خود را پاک مینمود که سواری نواب شجاع الدوله بهادر برای دیدن کشتگان وارد آنجا شد. نواب موصوف گفت که سردار سلام علیک. او جواب داد که علیلکم السلام. بیایید خوش و چاق آمدید. نواب فرمود که الحمد لله باقبال شاهی خوش هستیم. سردار گفت که بگو نواب مرزا چقدر کفار را کشته باشیم. نواب شجاع الدوله بهادر گفت که البته پنجهزار کس کشته باشی. سردار موصوف خنده نموده، بر سبیل لطیفه گفت که نواب فرزند خان بهادر اگر یک روپیه فی سر بدهی، بیست هزار سر نشان بدهم. آنگاه بفوج خود آواز داد؛ همه مردم فوج سر ها را از توبره برآورده، روبروی نواب شجاع الدوله بهادر می انداختند. گویند که در هر توبره دو و سه و چهار سر بودند و چهار، پنجهزار سوار همراه سردار موصوف بوده باشند.

نواب شجاع الدوله بهادر بسیار متعجب گردیده، تعریف و توصیف جوانمردی و تهوری سردار را بیان نمودند و باتفاق یکدیگر روانه اردوی معلی گردیدند. سردار جرار موصوف سر ها را بحضور اقدس گذرانیده، بعنایات خلاع، معه رفقای نامدار خود سر افراز گشته، مورد تحسین گردید و سر ها را بمیدان انداختند، توده انبار بنظر می آمد. همین قسم در هر چپاول دو، سه هزار کس از مرهته ها بقتل میرسیدند و از لشکر ظفر اثر، کم کسی شربت شهادت می نوشیدند.

دراین اثنا بسمع سرداران هندوستان که شریک اردوی خدیو کیهان شکوه بودند، رسید که گویند پندت نام، سردار با اقتدار بموجب حکم بهادر وغیره سرداران مرهته ها از دارالخلافت شاهجهان اباد برای تاخت و تاراج ملک و مال و قبایل سرداران افاغنه و نواب شجاع الدوله بهادر که شریک رکاب اقدس اند، روانه ملک کتهر و صوبه اوده پورب شده که تا ملک و مال و عیال این مردم را که بنده های شاهی اند، تاراج نمایند. متصل غازی الدین نگر بر لب دریای هیدن (نهیندن) دیره نموده است و چهل، پنجاه هزار فوج همراه دارد. سرداران افاغنه و نواب شجاع الدوله بهادر ازین معنی مضطرب و حیران شده، رویداد را بعرض اقدس رسانیدند.

بادشاه دین پناه نظر بر بنده پروری و رعایت بر جانفشانی این مردم نموده، به حاجی عطا خان و حاجی کریم داد خان درانی که همان زمان برسم یلغار از قندهار داخل اردوی معلی گردیده، باریاب کورنش شده، بحضور ایستاده بودند، حکم فرمودند که همین وقت با مردم خود سوار شده، به تنبیه و تادیب آن مدبر بد کیش یعنی گوبند پندت نموده، فردا همین وقت خود را معه سر آن نابکار بحضور اقدس رسانید.

چون دران زمان، روز یک پهر کثری کم باقی مانده بود، شش جاسوس و پانصد سوار روهیله رساله نواب عنایت خان بهادر خلف حافظ الملک بهادر را برای راهبری همرای دسته سرداران مذکورین فرمودند. حاجی عطایی خان و حاجی کریم داد خان بسم الله و اقبال شاه گفته، معه سه، چهار هزار سوار جرار یلغر روانه شدند و دریای جمن را عبور نموده، وقت نماز صبح بر سر گوبند پندت رسیده، دست بقتل و غارت گشادند و سر گوبند پندت بریده، با پانزده هزار سوار دیگر بوقت سه پهر روز دوم، موافق ارشاد اقدس داخل اردوی معلی گردیده، سر ها را بنظر مبارک در آوردند. باری دلجمعی بسرداران هندوستان از ظهور این شمایان حاصل شد، به اطمینان مستعد جانفشانی شدند.

القصه از لشکر بهاو و از دلاوران رکاب شاهی، متواتر جنگ قراولی و مورچال بمیان می آمد و هر یک از غازیان لشکر منصور از مردم ولایتی و هندوستانی در مورچال خود ها چون کوه قدم افشرده، ثبات دم می بودند. از قضای الهی روزی بوقت شب، خزانه بسیار از شهر دارالخلافه شاهجهان آباد به لشکر بهاو میرفت. ناگاه گذر سواران مرهته حاملان خزانه به لشکر بادشاهی در مورچه افغانان هندوستان افتاد. آن گروه بزبان دکهنی پرسیدند که این پاگاه یعنی مثل کدام سردار است. افغانان چون زبان مرهته ها شنیدند، بی اختیار برخاستند و دست به قتل مردم و غارت خزانه کشادند. درین شور و غوغا درانی هم آمدند. غرض که تمام مرهته ها بقتل رسیدند و خزانه بالکل بتصرف غازیان درآمد.

روزی در همین جنگ و جدل بوقت شب، فتح خان گاردی برادر ابراهیم خان گاردی مذکور الصدر با فوج تیار و مستعد معه توپخانه بطریق شبخون بر لشکر بادشاهی آمد. طرف مورچه افغانان هندوستانی گذاره او شد. مردم لشکر خبردار شده، جنگ نمودند. قریب سی نشان و چند ضرب توپ او بدست غازیان لشکر فیروزی اثر درآمد. او هزیمت خورده، نادم و منفعل به لشکر خود مراجعت کرد.

روزی افغانان همرای نجیب الدوله بهادر و نواب عنایت خان بهادر خلف حافظ الملک بهادر از مورچه های خود برامده، دلیرانه و متهورانه خود را درون سنگر انداختند؛ اما عنایت خان موصوف بموجب

حکم والد بزرگوار خود بیرون سنگر، قدری دور تر ایستاده ماند. اما مردم نجیب الدوله بی اختیار خود را به سنگر داخل ساخته، جنگ شروع نمودند و بسیاری را کشته، تا قریب بازار مرهته رسیده بودند و بر توپ ها نشسته، دف می نوازیدند که ناگاه قریب چهل، پنجاه هزار سوار مرهته از کمین گاه برآمده، افغانان را درون سنگر خود محاصره نموده، زدن پته و نیزه شروع کردند. جنگی عظیم روی داد. افغانان اگرچه بنام و ننگ خود جنگ میکردند، اما از باعث کثرت فوج مرهته و قلت خود از زد و کوب سواران بسیار عاجز آمده، بدرجه شهادت رسیدند. قریب شش هزار خاص پیاده نجیب الدوله دران روز بکار امدند و قوت لشکر نجیب الدوله همین مردمان بودند. از جمله آن مردمان قریب پانصد کس پیاده با زخم های کاری فواره خون از سر و رخسار و تن آنها روان، دف زنان و رقص کنان برامدند.

نواب شجاع الدوله بهادر احوال جراحت و رقص نمودن افغانان مذکور ملاحظه نموده، گفتند، چه مردان دلاور و جوانان متهور اند و مورچه نواب شجاع الدوله بهادر و نجیب الدوله بهادر یکجا بود و خیمه ایشان نیز متصل یکدیگر میشد و حافظ الملک بهادر بسبب مرض سرسام بذات خود در جنگ حاضر نمی توانست شد. مگر نواب عنایت خان بهادر ولد حافظ الملک موصوف و دوندی خان پسر عم ایشان با مردمان همرای خود کار های نمایان میکردند و از اکثر مردم هندوستانی دراین حروب نمایان و ترددات شایان بظهور می آمد و در جنگ ثبات قدم می بودند.

کشته شدن بهاو وغیره سرداران و شکست یافتن دکهنیان ناکام از دست غازیان نصرت انجام و دلاوران لشکر اسلام

گویند که تا قریب پنج ماه جنگ و جدل و چپاولی و مورچه جنگی از فوج اسلام و قوم مرهته بمیان آمد. چون فوج شاهی آمد رسید غله و کاه و جمیع اجناس مسدود کرده بودند، بنا بران در لشکر مرهته قحط غله و کاه بدرجه رسید که استخوان حیوانات ساییده می خوردند و اسپان این مردم از کار رفتند؛ بسیاری مردند. ناچار سرداران جنوب از سنگر معه توپخانه و دیگر سامان حرب برآمده، جنگ آغاز کردند. معرکه عظیم رویداد که چرخ نیلگون با وجود کهن سالگی چنین برق شمشیر ندیده و فلک بوقلمون با وصف جهاندیدگی، مثل آن صدای توپ بگوش هوش نشنیده، جهان نورانی از گرد و غبار ظلمانی گشت.

تو گویی که گردون بهم بر درید
سرافیل سور قیامت دمید

ز سم ستوران در آن پهن دشت
زمین شش شد و آسمان گشت هشت

درختان دشت از ضرب گوله های توپ رعد صدا، چون پنبه حلاج بصحرای هوا پرواز داشتند. کوه و زمین با وصف وقار و تمکین آثار، اذا زلزلت الارض زلزالها می پنداشتند. سکهان زمین و زمان از بس اضطرابی یوم ینفخ فی الصور میدیدند. شعاع سیوف و سنان روشنی دل دلاوران صاحب نیک و شهاب ثاقب هزیمتان میدان جنگ گردیدند. تفنگ تیز آهنگ پیام ملک الموت بگوش هژبران رسانیده و کمان پرتوان سرهنگ تیر جانستان برای ضبط ارواح غظنفران بهر سو دوانیده، درین گیر و دار و قرار و فرار نواب عنایت خان بهادر خلف حافظ الملک بهادر بمقتضای ایام جوانی و نشه کامرانی از حضور اقدس مرخص گشته، معه چند هزار پیاده روهیله خود را چون رستم و اسفندیار درون سنگر رسانیده، بجنگ شمشیر پرداخت.

مرهته ها قریب شصت هزار سوار از سنگر برآمده، او را محاصره نمودند و راه فرار و قرار بر او مسدود ساختند و بی اختیار بزدن پته و شمشیر و نیزه اشتغال داشتند و افغانان نیز در زد و کوب استوار بوده، جنگ باستقلال مینمودند و آن جوان شیر توان یعنی نواب عنایت خان بهادر پای همت در میدان استقامت چنان افشرد که اگر زمین و آسمان را حرکت آید، او متحرک نگردد و نیز سرداران هندوستان هر یک بمورچه خود ها مستعد جانفشانی بودند.

شاه دین پناه بر سمند باد رفتار، قهار، صبا کردار، سوار و افواج بحر امواج و جوانان جرار، قشون قهار، میمنه و میسره و قلب و جناح آنجناب مسلح و مکمل ایستاده، انظار حکم قضا توام می بردند که ناگاه نواب شجاع الدوله بهادر شمشیر و سپر بسته، بر اسپ تیز تک نشسته، جلو ریز قریب بادشاه آمد. بعد از ادای کورنش عرض کرد که قربانت شوم امروز همه سکان از سنگر برامده جنگ می کنند.

بادشاه فرمود، فرزند خان بهادر بچشم خود دیدی، باز عرض نمود که بلی قربانت شوم، بچشم خود دیدم که همه برآمده اند. فرمودند که برو باز تحقیق نموده، عرض کن. نواب موصوف کورنش نموده، بر اسپ سوار شده، روانه مورچه خود شد. درین اثنا دو افغان از همراهیان حافظ الملک بهادر فریاد برآوردند که عنایت خان خانه زاد حضور مقدس در گرداب شمشیر و سنان افتاده، کارش عنقریب بتمامی رسیده، امید که جناب اقدس در اینوقت بامداد او امر فرمایند.

چون مرضی مبارک بحکم نمودن یورش بود، به حاجی عطا خان فرمودند که برو به شمشیر آبدار این سکهان را گوشمالی ده. حاجی موصوف معه دسته خود که دو، سه هزار کس بوده باشند، یک شلق بندوق نموده، قضا را از ضرب غلوله تفنگ مرهته ها حاجی عطایی خان نثار شاهزاده

ولینعمت خود گردیده، روانه دارالاخرت شد. مردم فوج لاش او را برداشته، بر اسپ بار کرده، روانه اردو شدند.

چون از رسیدن حاجی عطایی خان اندکی شفی و تسلی به عنایت خان بهادر و دیگر مردمان شده بود، از برگشتن دسته حاجی عطایی خان باز دل شکستگی و نا امیدی از جان حاصل شد تا هم آن متهور بجان یعنی نواب عنایت خان بشمشیر جانستان بآن گروه هزیمت نشان چست و چالاک مقابله داشت. لیکن از بسیاری انبوه مرهته ها مردمان همراهش خسته و کشته شده بودند.

ناگهان نظر شاه دین پناه مبارک بسمت تیپ دسته غلامان صف شکن نموده، به سرداری منگ باشی که مالک هزار سوار بود، فرمودند که برو و این سکهان را تنبیه و گوشمالی ده. او آداب بجا آورده و اقبال جیغه شاه گفته، روانه شد. هنوز از نظر مبارک دور نشده بود که سردار دیگر رخصت یافت. سردار اول به سمتی که بهاو و بسواس رای وغیره سرداران بر فیل ها سوار با فیل سواران دیگر که قریب سیصد فیل بوده باشند، ایستاده بودند، روانه شد. قریب قول رسیده، یکبار شلق بندوق ها نموده، گردش خوردند که فورا دسته دیگر بجای آنها رسیده، بدستور اول شلق کردند و گردش کرده، به پر کردن تفنگ ها مشغول شدند که دسته سیوم نیز بدستور اول و دویم، بارش غلوله های تفنگ نمودند.

قضارا بفرمان منتقم حقیقی بهاو و بسواس راو و بسیاری از سرداران بزخم تفنگ های این هر سه دسته روانه عدم گردیدند و فیلان یکبار جنبش خورده، رو گردان شده، قول خود را برهم زدند و غازیان جلادت نشان قشون شهریار گیتی ستان، یعنی هر سه دسته سرداران مذکوران دست شمشیر خراسانی و سیوف اصفاهانی برده، بسم الله و اقبال شاه گفته، بقتل و غارت درآمدند و هزیمت در لشکر دکهنیان افتاد.

اینقدر لشکر کثیر با وصف سامان بسیار رو بفرار نهادند و غازیان قشون ظفر مشحون و بهادران هندوستان نیز یورش نموده، هر طرف و هر سمت بازار ملک المموت گرم ساختند. چندان قتل دکهنیان بظهور امد که گاهی اینقدر کشتگان را دیده دوربین گردون ندیده و زمین لذت خون این چنین خون گرفتگان در مدت العمر خود نه چشیده و لاش کشتگان تا چهل، پنجاه کروه عبرت ده متکبران روزگار بود. غرض که حساب مقتولان آن معرکه از فهم بشریت بیرون و عدد آن جاندادگان از ادراک ارباب عبودیت افزون بودند. روی زمین از جسد کشتگان پشته و هوا از ناله خستگان بسته شده، گویند که احدی از سرداران دکهن از ان ورطه نجات نیافت، الا ملهار راو بسبب موافقتی که به نواب نجیب الدوله بهادر داشت و مورچه او مقابل مورچه نوابین بود، بسلامت معه مردم خود بدر رفت و سندهیا پتیل که اقتدار عظیم بعد از آن در هندوستان پیدا کرده بود، زخمی فرار کرد.

اما شخصی یابو سوار لشکر جرار تعاقب او نموده، بعرصه شصت کروه پتیل را از اسپ غلطانده، ساز نقره که بر اسپ مادیان او بود، گرفته، بلشکر خود مراجعت کرد و از همان زخم ها تا حال دم زندگی بدرجه لنگ شده بود که بی امداد دو آدم راه نمی توانست رفت و شمشیر بهادر زخم های گران برداشته، روانه کمبنهر یا بهرت پور شد، هر چند که سورجمل جات بمداوای جراحتش پرداخت، اما سودی نکرد و در همن ساعت روانه عدم شد.

طرفه نقلی است که چون فوج مرهته ها هر طرفی گریخته، بقتل رسیدند؛ چند هزار کس در سرای سونی پت که مثل قلعه دیوار های بلند دارد، پناه گرفتند. درانیان انجا هم رسیده، قتل و غارت شروع کردند.

مادیان سواری خود را سواره از راهی که داشت، بالای سقف حجره های سرای مذکور برآمده، مادیان خود را پاشنه کرد. آن مادیان چون باد بجولان درآمده، پرش آغاز نموده، می خواست که خود را بزیر افگنده، هر دو پای پسینه اش در میان دو کنگره بند شد و بروایتی سیخی آهنی بود، در شکمش درآمد. همانجا آویزان مانده، جان داد. بسیار مردم تا مدتی نعش را همانجا آویزان میدیدند. گویند که آن جوان سوار او نیز ازو جدا شده جان داد و ابراهیم خان گاردی مجروح دستگیر شده، بحضور مقدس رسید. هر چند که نواب شجاع الدوله بهادر و دیگر سرداران به شفاعت او معروض حضور اعلی نمودند، درجه قبول نیافت.

بادشاه دین پناه فرمود که فرزند خان بهادر من بار ها باین منافق از روی الطاف خسروانه مرقوم فرمودیم که تو مسلمان و قوم افغانی، ننگ قومیت نموده، خود را بحضور رسانیده، شریک رکاب اقدس شو؛ ملک بسیار از حضور انور عنایت خواهد شد. این بدبخت (مرتد) جواب داد که من کفر و اسلام را نمی دانم. همراه این شخص ام؛ بموجب حکم، این بهر کس خواهد گفت، جنگ خواهم کرد. پس قتل این یزید (مرتد) گمراه نمودن بهتر است. آخر الامر بفرمان حضرت گیتی ستان او را گردن زده انداختند. بعد رسن در پایش بسته، در اردوی معلی گردانیده، طعمه زاغ و زغنش ساختند و غنایم کثیر و نقود و طلا و نقره و دیگر اجناس غریبه و اشیای لطیفه و فیلان کوه توان و اسبان پری پیکر نصیب اولیای دولت گردون صولت گردیدند.

کوس دولت و فیروزی در چار دانگ هندوستان، بلکه در کل اقالیم جهان باسم شریف آن شهریار نامی و خلیفه گرامی نواخته و اعلام دین متین محمدی و لوای جهان آرای سرمدی با پرچم ظفر توام در میدان نصرت و کامرانی و فضای شوکت و شادمانی بنام نامی خاقان گیتی ستان و شهریار عدالت نشان، ظل سبحانی، حضرت احمد شاه در درانی افراشته شد و صدای مبارکباد از مقربان بارگاه الوهیت و خاصان درگاه صمدیت و نوید تهنیت از خواص و عوام بشریت و صغیر

و کبیر جهان عبودیت بلند شد. هریک از سرداران ولایت و هندوستان فراخور مراتب بعنایت خلاع سر افراز شده، مورد تحسین و آفرین شدند و عنایت خان بهادر خلف حافظ الملک بهادر را که مصدر کار های نمایان شده بود، فرمودند که فتح بتو مبارکباد و رحمت خدا بر تو و بر پدر تو که رحمت خان نام دارد.

بعد ازان بادشاه بسرداران افاغنه گفت که من ممالک هندوستان را از دهلی تا بنگاله و دکهن برای شما خالی کرده و از مخالفان و دشمنان صاف نموده ام، اکنون بدلجمعی و آرام و آسایش عمل خود نموده، بدعای دولت ما مشغول باشید و این فرزند خان بهادر یعنی نواب شجاع الدوله بهادر که از روی قومیت در میان شما بیگانه است، همراه می برم و ملکی وسیع زیاده از ملک او در ممالک محروسه باو عنایت خواهم فرمود.

همه سرداران خاموش ماندند و باطنا تن برضا دادند، الا حافظ الملک بهادر بعرض رسانید که در میان ما مردم و ایشان هیچ تغایر و تباین نیست. ایشان اکثر بوقت ناچاری بکمک و امداد ما مردم میرسند، اگر چه حضرت قبله عالم همراه رکاب برده، ایشان را زیاده ازین سر افراز خواهند فرمود؛ اما مردم هندوستان خواهند گفت که اخر قوم افاغنه مجمع نموده، یک سردار مغول را که باقی مانده بود، برآوردند؛ در حق ما خوب نیست. شاه دین پناه فرمود که ما بدولت را با فرزند خان بهادر خصومتی نیست، برای خاطر شما می فرمودیم، قبول نکردید. یاد داشته باشید که نتیجه این، روزی بشما عاید خواهد شد.

پس حضرت بادشاه دین پناه سرداران هندوستان را بعنایت و سر افرازی تمام رخصت فرموده و خود بدولت و اقبال متوجه ولایت شدند و صوبه داری سهرند را به زین خان مهمند عطا فرموده، کوچ در کوچ نهضت داخل پشاور و از آنجا به اشرف البلاد احمد شاهی قندهار شدند.

توجه فرمودن شاه عالیجناب کیوان رکاب نوبت پنجم بامداد گروه مطیع الاسلام قصبه جنداله پنجاب

روایت کنند که بعد از چند سال از مراجعت هندوستان، روزی خاقان گیتی ستان در اشرف البلاد احمد شاهی قندهار بر بستر استراحت در خواب بودند که ناگاه نصف اللیل از خوابگاه بیدار شده، بیرون برآمدند و بی اطلاع و اراده بر اسپ سوار شده، معه سیصد سوار غلامان که دران زمان در کشیک خانه حاضر بودند، بعزم هندوستان روانه شدند. اما وقت روانه شدن نسقچی ها را فردمودند که به اشرف الوزرا شاه ولیخان بهادر بگویند که من احمد دران برای غزا متوجه هندوستان شده ام؛ خود را یلغار برسان.

بمجرد شنیدن این حکم، اشرف الوزرا حیران ماند که کدام واقعه رویداد که حضرت شاه دین پناه بی صلاح من، باین بی سامانی متوجه هندوستان شدند. چون اشرف الوزرا بدرجه اتم صاحب شعور بود، همان زمان تعلیقچه های مهری خود قریب پنجاه، شصت نویسانیده، روانه ایلات ساخت که خاقان گیتی ستان روانه هندوستان شدند. بمجرد ورود تعلیقچه، خود را یلغر رسانیده، مستفیض رکاب ظفر انتساب شوید و خود همراه مردمانی که دران زمان موجود بودند، عقب شاه جلو ریز روانه شد.

شهریار کیوان شکوه یلغار کوچ در کوچ دریای سند و بهت یعنی جهلم و چیناب و راوی را عبور فرموده، وارد نواح لاهور گردیدند. در آنوقت در رکاب سعادت زیاده از ده، دوازده سوار زیاده نبودند. از شخصی پرسیدند که سکهان سکان کجا استقامت دارند. از اظهار او معلوم شد که سکهان از کل پنجاب جمع شده، قریب هفتاد، هشتاد هزار سوار فراهم آمده، قلعه جنداله را که هفت کروه از انبرت سر {امرتسر} فاصله دارد، محاصره نموده اند. محصوران حصار که مطیع الاسلام و فقرای نانکشاهی سامع بانک صلوة اند، از دست اینها بتنگ آمده، ران های گوشت گاو را بر فصیل قلعه ایستاده کرده اند. شاه دین پناه از استماع این خبر بسمت جنداله روانه شدند.

چون خبر نهضت رایات عالیات جهانگشای شاهی به سکهان رسید، یکبار محاصره قلعه را گذاشته، مورچه خود را برداشته، راه فرار در پیش گرفتند. فقرای نانکشاهی یعنی محصوران قلعه چون دیدند که سکهان تمام از گرد قلعه، بی نزول فوجی و آفتی، گریخته رفتند، دانستند که شاید فریبی کرده باشند که مردمان قلعه از ما غافل شوند و دروازه را وا نموده، بفراغت و دلجمعی بنشینند. آنزمان کار این مردم را تباه سازیم.

غرض که از ظهور این امر متعجب بودند. اخرالامر چند جاسوس فرستادند که چند کروه گرد قلعه رفته، خبری آرند که چه سبب روی داده. اخرالامر، جاسوسان به تردد و تلاش تمام آمده، اظهار نمودند که هیچ احوال ظاهر نمی شود. مگر شخصی از اینجا بفاصله دو کروه، قبله رو زیر درختی نشسته و دو شخص چادر یا تات را مقابل سر او سایه کرده، ایستاده اند و آن مرد که نشسته است، چهار جیغه بر سر دارد و پر های جیغه او می جنبد و ده، دوازده کس دیگر رو بروی او دور تر، به اداب تمام بندوقها بر زنخ گرفته، ایستاده اند.

سردار جنداله معلوم نمود که حضرت شاه دین پناه رسیده، این تمام آثار اوست. سردار موصوف با برادران و قوم خود نذر و نیاز برسم زمینداران گرفته، وارد آن مکان گردیدند. چون ملاحضه کردند، دانستند که واقعی شاه گیتی ستان است. در آنوقت دو صد سوار روبرو پیاده شده، ایستادند. بادشاه تبر در زیر بغل تکیه کرده، نشسته است. این مردم از دور کورنش نمودند و نذر

گذرانیده، بدستور ولایت، گرد فرق مبارک تصدق شدند و عرض نمودند که قبله عالم همین زمان قریب نود هزار سوار سکهان ما را محاصره نموده بودند. به یمن قدم مبارک و هیبت جناب حضرت بادشاه خود بخود گریخته رفتند. اما هنوز دور نرفته باشند. اگر دایره دولت و اردوی معلی قریب قلعه فرود آید، بهتر است. ارشاد فرمودند که دایره دولت سلطانی همین جا نزول خواهد کرد؛ بفضل الهی هیچ مخاطره نیست.

غرض که ایشان دیدند که فوج علای الاتصال می آید و دسته غلامان صف شکن اکثر پی در پی میرسند. قریب شام اشرف الوزرا شاه ولیخان بهادر نیز داخل اردوی معلی شد. همین قسم امرا و جیغه داران به تسلسل میرسیدند، تا بشب قریب سه هزار کس فراهم شدند. همانجا بارگاه شاهی و سراپرده ظل الهی ایستاده شد. تا بصبح قریب شش هزار سوار فراهم شدند. جاسوسان برای خبر سکهان تعین شدند و افواج بحر أمواج، علی الاتصال رسیده، قشون ظفر مشحون دمبدم زیاده میشد.

اشرف الوزرا بعرض رسانید که قربانت شوم، تشریف فرما شدن حضرت باین تعجیل و بی سامانی بغیر صلاح خیرخواهان سلطنت در ملک غنیم و کفار بعزم غزا، خالی از حکمت نخواهد بود. اما امیدوارم که غلام را اگر شمه ازان معلوم شود، رفع شبهات و خطرات خواهد بود. فرمودند که من نصف شب در خواب بودم که بزیارت جناب مستطاب، حبیب سبحانی و محبوب ربانی و بشرف ملاحظه جمال با کمال سیدالنبین و شفیع المذنبین حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مشرف شدم. فرمودند که ای احمد درانی ما ترا برگزیده کردیم، از خواب برخیز و به پنجاب رو که گروه مطیع الاسلام در قصبه جنداله به محاصره کفار سکهان افتاده اند و کار بر آن گروه تنگ گردیده است. نخواستم که بفرموده سیدالکونین اهمال روا داشته، به تدابیر و جمع آوری قشون کوشم. بنابران تکیه بر افضال الهی و فرموده رسالت پناهی نموده، روانه شدم و نظر بر قشون نه نمودم.

القصه، قریب جنداله دو سه مقام فرمودند که جاسوسان باد رفتار، برق کردار، خود را بحضور اقدس رسانیده، معروض داشتند که تمام کفار سکهان ازینجا کوچ نموده، قریب مالیز کوتله در دیهه که نامش کوپ است، زین خان مهمند حاکم سهرند را معه بهکهن خان مالیزی و دیگر سرداران مالیزی و دیگر سرداران مسلمانان آن نواح مثل مرتضی خان بریچ و قاسم خان مزل و دیگر رفقا و فوج او را محاصره نموده، کار تنگ ساخته اند و لشکر اسلام بسیار قلیل است و زین خان مذکور از باعث قلت سپاه، سوالجواب آشتی دارد و برای محافظت خود قراولی هم میکند. شاه دین پناه از استماع این خبر متوجه آنسمت شدند.

گویند که زین خان مهمند مذکور در عین ناچاری محصور بود که ناگاه دو سوار چپر شاهی رقم

مبارک بر کلاه نهاده، در دربار عام رسیده، گفتند که زین خانا شاه گفته است که فردا از دیهه بیرون شده، با کفار جنگ خواهی کرد و الا برخلاف این بغضب سلطانی گرفتار خواهی شد و من فردا انشاالله تعالی رسیدم. زین خان بسیار متعجب شده، از چپر ها پرسید که شاه کجاست و کی گذاشته اید. گفتند که دیروز از اینجا بفاصله نود کروه گذاشته ایم. وکلای سکهان که برای سوالجواب آشتی آمده بودند، خبر رسیدن چپر های بادشاه بموکلان خود نوشتند که چنین بظهور امده، نمیدانیم که راست است یا مکر و فریب زین خان بوده باشد.

چون صبح شد، زین خان مذکور چار و ناچار از ترس حکم شاهی صبحی سوار شده، معه فوج خود از دیهه برامده، جنگ قراولی شروع کرد و سکهان نیز حیله های خود را قریب بیست هزار سوار همراه داده، مقابل زین خان فرستادند.

ناگهان از پشت لشکر زین خان گردی نمودار شد. او بسیار ترسید که شاید سکهان از پشت رسیده، میخواهند که دستبردی نمایند. به شتر سواران خود گفت که قدری پیشتر رفته، تحقیق نمایند که این گرد چیست. قضا را پیش از گرد، پنج، شش سوار جارچی و نسقچی چون شیر غران، الله الله گویان رسیده، به زین خان گفتند که زین خان بسرعت تمام، مردمان خود را بگو که برگ درختان یا کاه سبز بر سر بگذارند. چرا که این گرد چپاول اوذبک است و حکم شاه است که هر کس لباس هندی در بر داشته باشد، بی محابا به قتل رسانند؛ الا کسی را که برگ درختان یا کاه سبز بر سر داشته باشند، تعرض نرسانند و بمال و جان او مزاحم نشوند. زود بگو که مردمان تو بموجب حکم شاهی عمل نمایند و الا این قوم اوذبک اند، کسی را نمی فهمند، بغیر از قتل و غارت. زین خان مذکور بمردمان فوج خود فرمود، همه ها فی الفور برگ درخت و کاه سبز بر سر نهادند.

القصه سواران شیر توان، ببر صولت، رعد هیبت، چون آفت ناگهانی و یا چون شهاب آسمانی بر آن گروه شیطانی رسیده، جنگ شمشیر و نیزه آغاز نهاده، دست بقتل و غارت گشادند. سکهان با وجود اجماع فراوان که قریب هشتاد هزار سوار بوده باشند، یکبار هزیمت خوردند. شیران دشت دغا تعاقب آن قوم نموده، دست بسر بریدن دراز کردند. درین اثنا قشون درانی هم رسیده، به شمشیر آبدار دمار از آن گروه نابکار برآوردند و شاه دین پناه، خود نیز رونق افزای آن مکان شدند.

غرض که تا بشام قتل عام نموده، قریب سی هزار سر سکهان بریده، بنظر اشرف اقدس گذرانیدند. حکم شد که در میدان انبار نمایند و خود با جاه و اقبال، چند روز در آن مکان نصرت نشان دایره دولت و اجلال داشته، بدستور قدیم، آن ملک را به زین خان مذکور عنایت فرموده، روانه اشرف البلاد احمد شاهی قندهار شدند.

عزم فرمودن شاه دین پناه انجم سپاه نوبت ششم به هندوستان با فر شوکت و حشمت و جاه

چون مرضی مبارک، شاه دین پناه مایل آن نبود که در هندوستان استقامت فرموده، بند و بست و انتظام آن ملک فرمایند. چرا که ملک موروثی خود را گذاشتن و در هندوستان بودن بر مزاج انورش خیلی دشوار مینمود و حب وطن خود دامنگیر خاطر مبارکش بود. چند نوبت جهت نام آوری و حمیت دین اسلام برای تنبیه و تادیب قوم مرهته و سکهان که در اصل مخالفان دین و هادم بنای ایمان اند، توجه نمودند. اگر نظر بر حب الوطن من الایمان نمی فرمودند، انتظام مهام هند بغایت آسان بود. این مرتبه نیز از استماع خروج سکهان و اذیت رسانیدن به مسلمانان پنجاب از ولایت نهضت فرموده، بعد تنبیه و تادیب بسیار و قتل و غارت بیشمار به انباله که صد کروه، کم و بیش، از دارالخلافت شاهجهان آباد بسمت لاهور واقع است، رونق افزا شدند.

چون سرداران افاغنه هندوستان از طفیل هیبت و شوکت شاه گیتی ستان بی خطره شده، اوقات خود را به کمال شادمانی و حکمرانی می گذرانیدند؛ الحال رسیدن بادشاه خلایق پناه را بملک هندوستان موجب خلل و عدم آرام و عیش خود می پنداشتند. بنابران عرایض متضمن بر عجز و نیاز مصحوب وکلای کاردان بحضور اقدس ارسال داشته، به لطایف الحیل از رکاب سعادت و ملازمت اکسیر خاصیت، خود را معاف داشتند. الا نواب نجیب الدوله بهادر چار و ناچار در قصبه انباله رسیده، بشرف قدمبوس مبارک (همایونی) مشرف گشت و بعرض مقدس رسانید که از اقبال شاهی و هیبت قشون ظل الهی، هیچ خللی و غنیمی الحال در هندوستان باقی نمانده و جناب اقدس اعلی بولایت تشریف فرما شده، آرام و آسایش نمایند.

شاه دین پناه صوبه داری سهرند را به نجیب الدوله بهادر عنایت فرمودند. چنانچه نواب محمد ظابطه خان بهادر ولد ارشد نواب موصوف داخل قلعه سهرند شد و امر سنگه نبیره آلا سنگه جات را که ابتدای خروج سکهان از همین آلا مذکور بوده، نظر بند کرده، حواله نجیب الدوله کردند. نواب مذکور روزی به امر سنگه گفت که راجه این قلعه پتیاله شما چیست؛ من پهتر کده قلعه نجیب اباد خود را بشما نشان خواهم داد که چه خوب استوار ساخته ام. امرسنگه دانست که مرا قید نموده، به نجیب اباد خواهد برد؛ جان در قالبش نماند و رنگ رویش زرد شد. فتو نام زوجه آلا سنگه جده امراسنگه که زن عاقله بود، خفیه رفته، بر قدم اشرف الوزرا شاه ولیخان افتاد و چادر خود را بر پای او نهاده، سر برهنه عرض کرد که برای خدا بتصدق حضرت بادشاه، نبیره مرا از چنگ نجیب الدوله خلاص باید کنانید و نذرانه لایق نیز قبول کرد.

اشرف الوزرا چون مرد خوش دیانت و اهل مروت بود، معلوم نیست که شب در خلوت، بحضور اقدس چه عرض نمود که صبحی بادشاه دین پناه، امرسنگه مذکور را از خانه نجیب الدوله بهادر طلبیده، خلعت و ماهی مراتب و صوبه داری سهرند عنایت فرمود و بخطاب راجه راجگان سر افراز ساختند.

از همان زمان در خاندان امرسنگه تا الی الان که سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری است، سکه بادشاه دین پناه در پتیاله جاریست. هر که از اولاد جنت مکان بر سریر سلطنت جلوس میفرماید، سکه اسم گرامی او را در ملک خود جاری می کند و خود را ظاهرا از بندگان این خاندان خلافت مکان می شمارد و امرسنگه بر نگین مهر خود این شجع کنده بود که راجه امرسنگه بامی زایی. چرا که ذات اشرف الوزرا بامی زایی بود. بنابران او خود را در عوض احسان اشرف الوزرا از بندگان او میشمرد. اما از این معنی در باطن کدورتی از طرف اشرف الوزرا بخاطر نجیب الدوله بهادر نشست.

بعد از ان خاقان گیتی ستان ملاحظه فرمودند که من در هندوستان جهت تنبیه و تادیب مخالفان و انتظام امور افغانان می آمدم. الحال این مردم از نزول رایات عالیات، چندان خوش نیستند. بنا بران مراجعت فرموده، بسمت ولایت تشریف برده، بانتظام ملک خراسان و سیر و شکار پرداختند.

وفات یافتن حضرت احمد شاه گیتی ستان و خرامیدن بروضه رضوان اسکنه فی فرادیس

چون آن شاه با اقبال، بفر دولت و جلال، چندی در ممالک محروسه خود، بشهر اشرف البلاد احمد شاهی قندهار بعیش و کامرانی گذرانیدند. اما مرض ناسور بینی که از معالجه اطبای حاذق و حکمای صادق رو به بهتری نیاورد، روز بروز زیاده میشد. خاطر اقدس اعلی از این معنی مکدر می بود تا آنکه مزاج مبارک از مرکز اعتدال پا در دایره ملال نهاد. نوبت باینجا رسید که شهریار نامدار سر بر بستر ناتوانی گذاشته، باضطرابی تمام اوقات همایون میگذرانند، از معالجه اطبا هیچ شفا نمیشد.

چون بیش ازین، چند سال آن بادشاه با اقبال فرزند سعادتمند، مهین پور خلافت و جهانداری، نورالابصار سلطنت و کامگاری، قره باصره دولت و اقبال نور حدیقه حشمت و اجلال، شاهزاده والاجاه، تیمورشاه را ملک خراسان عنایت فرموده بودند و آن شهزاده در شهر دارالسطنت هرات که از اعظم بلاد خراسان است، بانتظام مشغول بود؛ خبر بیماری و افزونی ناتوانی پدر بزرگوار شنیده، برای زیارت جمال أنور، برسم عبادت از هرات کوچ فرموده، روانه اشرف البلاد احمد

شاهی قندهار شدند.

چون اشرف الوزرا را با شهزاده ممدوح در باطن چندان ارادت و عقیدت نبود و در جناب حضرت بادشاه دین پناه بسیار رتبه مزاجدانی و قبولیت سخن داشت، رسیدن شاهزاده نیک فرجام را در چنین هنگام بحضور مقدس ناگوار دانسته، کلمات موحش از طرف شاهزاده عالی تبار بعرض اقدس رسانید.

شاه حکم فرمود که بفرزند سعادتمند بگویند که مراجعت بسمت هرات نماید، هر چند شاهزاده عالی تبار عرضداشت نموده، ارسال کرد که اینقدر راه بعید را طی نموده، جهت ادراک سعادت ملازمت آمده ام. الحال که استان معدلت نشان چهار کروه باقی مانده، بی ملاحظه دیدار انور و قدمبوس اشرف اعلی چه قسم برگردم. چرا که دل نیاز منزل و خواهان قدم بوسی است و در کمال عقیدت و ارادت آمده ام. بادشاه سزاولان شدید مثل نسقچی ها و ریکها تعین فرمودند که همین زمان کوچ شهزاده کنانیده، بیایند.

ناچار، شاهزاده والاجاه بموجب حکم پدر خود، از چهار کروهی قندهار مراجعت هرات نموده با خاطر ملول و دل اندوهگین روانه گردید و از طرف اشرف الوزرا غباری و کدورتی تمام، بر خاطر شهزاده نشست. بعد از چند روز حضرت بادشاه دین پناه، خاقان گیتی، بانی خلافت و جهانبانی، احمد شاه در درانی داعی حق را لبیک اجابت گفته، کمیت همت ازین خاکدان فانی بملک جاودانی تاخته و داغ حسرت بر دل اهل اسلام گذاشت.

مدت سلطنتش بیست و سه سال و چند ماه بود و فرزندان آن جناب از آنچه مشهور اند، یکی حضرت بادشاه والا جاه تیمورشاه، دوم سلیمان شاه که شاه ولیخان او را بادشاه کرده بود، سیوم سکندر شاه، چهارم پرویز. آن هر سه در قید بودند.

ذکر واقعات بعد وفات شاه گیتی ستان و کشته شدن اشرف الوزرا شاه ولیخان

چون شاه دین پناه وفات یافت، اشرف الوزرا معه امرا و ارکان سلطنت، تجهیز و تکفین آن جنت مکان را به آیین شریعت غرا و ملت بیضا نموده، جسد شریفش را در احمد شاهی قندهار مدفون ساختند.

گویند که مردم درانی و اولاد خاقان، جنت مکان، چندان آداب مرقد آن شاه دین پناه می نمایند که اگر کسی گناهی عظیم که عوض آن جز قتل نبوده باشد، نموده، بر قبر آن شاه دین پناه بنشیند،

از سیاست و کشتن امان می یابد. چنانچه بسیار کسان از اعلی و ادنی بر سر قبر آن بادشاه رفته، از قتل شدن چه در زمان تیمورشاه مغفور ابن حضرت بادشاه، جنت آرامگاه ممدوح و چه در عصر حضرت شاه زمان خلدالله ملکه، بفضل الملک المنان امان یافته، جان بسلامت برده اند.

القصه بعد تدفین بادشاه، اشرف الوزرا، شهزاده سلیمان شاه برادر خورد بی مات تیمورشاه را که داماد او بود، بصلاح جمیع خوانین و روسا بر سریر سلطنت نشانیده، سکه و خطبه باسم او رواج داد.

چون خبر وفات خاقان رضوان دستگاه و بادشاهی سلیمان شاه بحضرت تیمورشاه رسید، بحبل المتین افضال لایزال الهی متمسک شده، معه افواج و امرا و رفقای خود بتقریب فاتحه خوانی از هرات متوجه قندهار شد. چون خبر آمدن آن والا جاه، اقبال نشان، باشرف الوزرا، شاه ولیخان رسید، از استماع این خبر بحسب قضا و قدر خالق اکبر که اذا جاءه القضا عمی البصر، جریده با معدودی چند که قریب صد و پنجاه سوار بوده باشند، باین امید روانه شد که رفته شاهزاده را چون طفلان بازی داده، آورده، بند خواهم نمود.

هر چند که مردم دوستدار و هوا خواهان او عرض کردند که تنها رفتن پیش کسی که از شما نسبت در حق او حرکات ناملایم واقع شده باشد، مناسب نیست و خیر خواهان او بملا انزله آخوند که از قوم وزیر و درویش تجرد کیش صاحب کمال بود، گفتند که در حق وزیر دعا کنید که شما مستجاب الدعوات اند، گفت که من بسیار دعا می کنم، اما خدا وزیر را نمی گذارد.

چون دایره دولت تیمورشاهی به فرح {فراه} بود که خبر رسید که وزیر با صد و پنجاه سوار بر در دولتسرای عالی ایستاده، خواهان سعادت ملازمت است. درین اثنا مشیران شاهزاده مثل قاضی فیض الله خان و میر هزار خان و اسلام خان درانی وغیره عرض کردند که در کلام وزیر سحر است. هرگاه که بحضور رسد، به یک سخن خاطر مبارک را بطرف خود خواهد کشید و بحسب دلخواه خود کار ها بظهور خواهد آورد. بهتر است که پیش از رسیدن او بحضور، کارش را تمام باید کرد.

تیمورشاه این معنی را مستحسن دانسته، به انکو خان درانی بامی زایی که از نزدیکان وزیر بود، حکم فرمود که وزیر را معه هر دو پسرانش که مرد صاحب جمال بودند، بقتل رساند. وزیر هر چند بعجز و الحاح میگفت که بحضور عرض نمایند که یک سخن صلاح دولت می خواهم که بعرض رسانم، امیدوار کورنش ام؛ اما قبول نمی افتاد. شهزاده می فرمود که وزیر را بگویند که تو در سخن سحر داری.

غرض که انکو خان درانی مذکور، وزیر و هر دو پسرانش را بقتل رسانید و دو همشیره زاده وزیر هم که همراه او بودند، از دست اسلام خان درانی پوپل زایی نسقچی باشی کشته شدند. صبح دولت اشرف الوزرا بشام زوال مبدل شد. این است انجام دنیای دون و گردش چرخ بوقلمون.

القصه، شاهزاده حکم فرمود که کشتگان مذکور را دفن نکنید. چنانچه مقتولان دو روز همچنان افتاده بودند. چنانچه مردم افاغنه مشوانی که متوطن آن نواح بودند، می خواستند که بوقت شب دفن کنند. کلانتران و افسقالان گفتند که بی حکم بادشاه دفن کردن مناسب نیست. آخرالامر، همه متفق شده، عرض نمودند. شهزاده حکم فرمود که دفن کنند. چنانچه در خاشرود و بکواه که خاص زمینداری وزیر دیهه (نهر) او بود، هر پنج مقتولان را دفن کردند. شهزاده والا جاه از آنجا روانه قندهار شد.

{فصل سوم - تیمورشاه درانی}

جلوس فرمودن حضرت شاه جم جاه تیمورشاه در درانی ابن احمد شاه بر سریر سلطنت با فر شوکت و جهانبانی

چون شاهزاده والا جاه از کار اشرف الوزرا فراغت یافت، بدلجمعی و اطمینان تمام داخل اشرف البلاد احمد شاهی قندهار شده، بدولتسرای شاهی نزول اجلاس فرمودند. سلیمان شاه برادر خورد حضرت شاه انجم سپاه تیمورشاه که بصلاح اشرف الوزرا بادشاه شده بود، از تخت فرود آمده، عرض نمود که سلطنت بذات مبارک جناب شما مبارک باشد. چرا که حق شماست؛ من بی تقصیرم. تیمورشاه در همان ساعت مسعود و زمان محمود بر تخت کامرانی و سریر شهریاری جلوس فرموده، سلیمان شاه برادر خود را بسیار تشیقی و دل آسا فرمودند. سکه باسم سامی و نام نامی خود برین وجه جاری فرمودند:

چرخ می آرد طلا و نقره از خورشید و ماه
تا زند بر چهره نقش سکه تیمورشاه

و خاتم مبارک را که اجرای فرامین و رقم قضا توام موقوف بر آن بود، باین شجع مسجع گردانید:

علم شد از عنایات الهی
بعالم دولت تیمورشاهی

جشن ملوکانه ترتیب داده، هر یک از امرا و رفقای نامدار خود را بعنایات خلاع و افزونی مراتب سر افراز ساختند. بعد، گردن کشان ناموافق را بقتل رسانیده، در اجرای حکم خود و انتظام ممالک محروسه اشتغال فرموده، چندی در قندهار سکونت نمودند.

چون بسیاری از قوم درانی بسب کشته شدن اشرف الوزرا از حضرت شاه جم جاه در دل رنجیده بودند و عداوت نهانی را می خواستند که قابو یافته بظهور آرند؛ بادشاه والا جاه باقی الضمیر آن قوم فهمیده، بحسب صلاح وقت، از قندهار معه قشون اعتباری خود مثل دسته غلامان صف شکن وغیره داخل دارالسلطنت کابل گردیدند و سردار کثیرالاقتدار جهان خان خانان بهادر نیز همراه رکاب سعادت به کابل رسیده، شاه والا جاه بند و بست آن نواح نیز فرموده، چند سردار دیگر را مثل دیوان بیگی وغیره بقتل رسانیده و از قوم درانی خاطر مبارک بسیار مکدر گردیده،

اوقات همایونش در خوف و رجا می گذشت. چند مدت برین نهج و دستور منقضی گشت.

خروج کردن عبدالخالق خان بر حضرت شاه انجم سپاه و گرفتار شدن او بدست غازیان جلادت دستگاه

گویند که در همین اثنا که شاه انجم سپاه رونق افزاری کابل بودند، عبدالخالق خان درانی که خود را از عمو های حضرت خاقان جنت مکان می شمرد و باغوای درانیان قندهار و باستظهار این قوم داعیه سلطنت را بخود قرار داده، مصدر شورش عظیم و فتنه مستقیم گردید و جمعی کثیر و مردم وافر را از قوم درانی بخود متفق ساخته، بعزم رزم بادشاه جم جاه نهضت نموده، قریب شصت هزار سوار جرار همراه خود گرفته، بکابل روانه شد و در رکاب سعادت بادشاه فوجی که مقابله او تواند نمود، موجود نبود. مگر، قریب شش هزار سوار همراه سرداران و امیران رکاب حاضر بود. آنهم بطوری که پدر کسی این طرف و پسر او آنطرف علی هذالقیاس.

بادشاه جمجاه نظر بر افضال لایزال الهی نموده، بصلاح و صوابدید دولت خواهان حضور، از کابل، معه قشون موجود بمقابله او روانه شدند. مهراب خان و پاینده خن و دلدار خان پسر موسی خان از طرف مخالفان آمده، شریک رکاب سعادت شدند و عبدالخالق خان مذکور بغزنین رسیده، دلیرانه می آمد و شهر غزنین را نیز بتصرف خود درآورد. بادشاه دریا دل با وجود قلت سپاه تن برضای الهی سپرده، پیشتر کوچ نموده، قریب غزنین رسیدند و میان دو گروه بصلاح امیران دولتخواه سنگر کنده، منتظر عنایت منتقم حقیقی گردیدند.

اخرالامر میان قشون بادشاهی و لشکر عبدالخالق خان متواتر جنگ و جدل بظهور می آمد. روزی حربی صعب از قشون فریقین بمیان آمد. نوبت بشمشیر رسید، شیران قشون بادشاهی و هژبران لشکر ظفر اثر، ظل الهی بسیار محاربه و مجادله نموده، بافضال الهی و اقبال تیمورشاهی اهل شقاوت و فساد را شکست دادند و عبدالخالق خان از مشاهده هزیمت فوج خود رو بفرار نهاد. حکم والا شد که تا دو صد کروه تعاقب او نموده، اسیر سازند و اصلا نگذارند که آن سر دفتر اهل فساد و عناد بدر رود و باقی درانیان را نیز زنده دستگیر ساخته، بیارند.

حسب الحکم اقدس، غازیان نصرت انجدم تعاقب نموده، بسیاری از درانیان از وضیع و شریف اسیر کرده، بحضور انور آوردند و عبدالخالق از ترس قشون بادشاهی که عقب او رسیده بودند، خایف و ترسان می گریخت. ناگاه اسپش از رفتن باز مانده، جایی ایستاده شد. هر چند که حرکت میداد، از جا نمی جنبید. در این اثنا غازیان لشکر منصور رسیده، اسیرش ساختند و بحضور مقدس رسانیدند. حکم شد که هر دو چشمش را برآورده، از حلیه بینایی عاطل سازند. او التماس

کرد که اگر یک چشم مرا کور کنند، مضایقه ندارد؛ چرا که اگر یک چشم من باقی خواهد بود، روزی در حضور اقدس بکار خواهم آمد. بادشاه فرمود که من اجرای کار از تو نمی خواهم، هر چند که مرد جرار باشی. اخر، بموجب فرمان بادشاهی هر دو چشمش برآوردند و از جانش مزاحم نشدند و باقی درانی ها را بیک یک آثار انگور از دست دلاوران خود خریده، آزاد ساختند. دراین خریدن و آزاد کردن، سرداران و رئیسان هم بشمار آمدند. باین قسم جان بخشی فرمودند؛ اما آن خجالت تا الی الیوم دامنگیر درانیان است و سرداران درانیان را که رفیق قشون ظفر مشحون و شریک رکاب ظفر انتساب شده بودند، بعنایات خطاب و مراتب سرفراز فرمودند.

چنانچه سردار پاینده خان بارکزایی بخطاب سر افراز خان و دلدار خان اسحق زایی را بخطاب مدد خان مشرف نموده، باعلی مراتب رسانیدند و مرردمانی که رفیق بغی و فساد عبدالخالق خان شده بودند، تفحص نموده، بقتل رسانیدند و انتظام قندهار را بحسب دلخواه خود نموده، مراجعت بدارالسلطنه کابل فردمودند.

اما از طرف درانیان بی اعتمادی بر دل ان شهریار نامدار جا گرفت. قوم قزلباش را که در دسته غلامان بودند و سوای آن از هر جا بهم رسانیده، معتمد علیه خود فرمودند و مردم قلماق خطایی را نیز داخل دسته غلامان نمودند و قاضی فیض الله خان را برغم درانیان و سرداران قدیم مدارالمهام سلطنت و مشیر تدبیر مملکت ساختند. حتی که رفته رفته قاضی مذکور نفس ناطقه شاه جمجاه شد و شیخ عبدالطیف خان جامی را وکیل الرعایا و مختار امور خلافت فرمودند و ملا عبدالغفار خان را که سابق پسر کلال کوزه ساز هنود نواح لاهور بود، در زمان حضرت شاه جنت مکان مسلمان شده، تعلیم علوم دینی و فنون دنیاوی نموده بود، بدرجه بلند و رتبه ارجمند رسانیده، کار پرداز مهام سلطنت فرمودند و خود به نفس نفیس گاهی در موسم تابستان بشهر کابل و گاهی در فصل زمستان در شهر پشاور بعیش و کامرانی گذرانیده، بسیر و شکار می پرداختند و رعایا و علما و فضلا در مهد امن و امانش زندگانی میکردند.

خروج کردن در شهر پشاور فیض الله خان خلیل و کشته شدن او بتائیدات رب جلیل

فیض الله خان خلیل که رئیس و زمیندار نواح پشاور بود، دغدغه امر خطیر سلطنت را در دل جا داده، اول یاقوت خان خواجه سرا را که محل اعتماد شاهی بود، معه چند سردار دیگر با خود متفق ساخته، از روی مکر و فریب بعرض اقدس رسانید که قوم سکهان مخالف دین و ایزا دهنده گروه مسلمین اند. در ملک پنجاب اضرار بسیار و اهانت بیشمار باهل اسلام آن دیار رسانیده، در انهدام اساس دین و بنای کفر قیام میدارند. اگر حکم والا شود، مردم بسیار از افغانان جمع نموده، باقبال حضرت روانه ملک پنجاب شده، آن ملک را به تسخیر اولیای دولت در آرم؛ نام

حضرت و عزت این غلام در زمره اهل اسلام خواهد شد.

چون او تمهید درستی امور دین و قتل کفار بد آیین اظهار نمود، بر مزاج مبارک پسند افتاد. فرمودند که افواج خود را جمع نموده، متوجه مقصد شوند. چرا که حضرت بادشاه اکثر اراده انتظام ملک پنجاب و هندوستان و تنبیه و تادیب سکهان و گردنکشان منظور خاطر عاطر داشتند. اما از باعث نا اتفاقی قوم درانی و مانع آمدن خیرخواهان دولت سلطانی در توقف می افتاد. جهت آنکه سکهان همیشه نذر و نیاز برای بادشاه و رشوت برای امرای شاهی فرستاده، عزم سلطانی موقوف می ساختند. بنابران بادشاه از این معنی بسیار راضی شده، به فیض الله خان مذکور حکم نگاهداشت فرمودند.

او حسب الارشاد عالی مردم خلیل و دیگر افاغنه نواح پشاور و یوسف زایی را جمع نموده، قریب بیست هزار پیاده فراهم آورد. روزی بادشاه بعادت معهود بعد فراغ طعام، وقت زوال در بالاحصار پشاور در خواب بودند که فیض الله خان با مردم و مجمع خود داخل قلعه گردید. چون مردم دربانان و کشیک گفتند که درینوقت کجا میروی. گفت که بادشاه برای شان دیدن طلبیده است.

غرض که هجوم نموده، درون قلعه درآمدند و از غایت نادیدگی و حماقت اول دست به شمشیر برده، دربانان را کشتن شروع کردند و افغانان گرسنه سیرت در مطبخ خانه شاهی درامده، بخوردن الوان طعام که در مدت عمر خود ندیده بودند، اشتغال نمودند و مطبخیان هر سو گریختند. محمد طبیب لاهوری ناظر التفات خان خواجه سرا که به بادشاه جمجاه طعام خورانیده، در مطبخ نشسته بود، زخمهای گران برداشت. چون از حیاتش چندی باقی بود، زنده ماند. زنان ترکیه و حبشیه و قلماقیه که در کشیک خانه محل سرای حرم ایستاده بودند، هجوم افغانان در سرای حرم دیده، بادشاه والا جاه را بیدار ساختند.

شاه والا جاه بمجرد استماع این خبر و مشاهده هجوم افغانان بی اختیار بالای بنگله که جانب فصیل جنوب بالاحصار است، برآمده، سر زینه بالا کشیدند و بدسته غلامان وغیره که دران زمان حاضر بودند، حکم فرمودند که هیچ یکی از دستار بندان را زنده نگذاشته، همه را بقتل رسانند.

چون غلامان صف شکن و درانیان پیلتن که در آنزمان حاضر بودند، چندان قتل نمودند که از حساب بیرون است. چنانچه در مسجد و بازار و کوچه از لاش کشتگان توده شد و بسیاری از علمای پشاور که دستار بند بودند، بقتل رسیدند و صحن قلعه و حرم سرای بادشاهی پر از کشتگان گردید. قریب شش هزار لاش اهل بغاوت و گروه اوباش در بالاحصار و شهر پشاور بشمار آمدند، سوای آنکه در نواح شهر تا هجده کروه کشته افتاده بودند و فیض الله خان معه پسر خود اسیر پنجه تقدیر و غضب سلطانی گشته، بحضور مقدس آمدند.

پرسیدند که این کار دور از صواب را تو بگفته کدام کسی بظهور آمد. فیض الله خان از بسکه مرد جرار بود، هیچ نگفت، ساکت بود. بادشاه حکم فرمود که اول پسرش را رو بروی او ذبحه کنند. چون میر غضب خواست که پسرش را ذبحه کند او بزبان افغانی گفت که ای پدر ترا می گفتم که این کار مکن که بغضب سلطانی گرفتار خواهی شد. فیض الله خان گفت که ای نامرد خاموش. همین کار مردان است. اگر خدا فضل میکرد، همین زمان تاج شاهی بر سر می نهادم. الحال بحکم خدا همین وقت کشته می شوم و سر برای قربانی است. زنهار نامردی نموده، فریاد نخواهی کرد. میر غضب پسرش را رو برویش ذبحه نمود. بعد فیض الله خان را بانواع سیاست و عذاب بقتل رسانیدند.

شاه جمجاه فرمود که تحقیق نمایند که این امور بصلاح کدام کدام کس بظهور آمده. اخرالامر معلوم شد که میان محمدی پیر زاده پسر شیخ عمر ساکن جمکنا نیز در این معنی اشاره داشت. حکم شد که قصبه جمکنا را تاراج نمایند. قدری غارت شده بود که سرداران درانی شفاعت نموده، معاف کنانیدند.

بعرض اقدس رسید که تمام فساد در اصل از یاقوت خان خواجه سرا بود که به فیض الله خان متفق شده، گفته بودند که من از دروازه قلعه تا خوابگاه اقدس برنج انداخته، نشان خواهم کرد و باید که به همان نشان تا خوابگاه معلی رسیده، کار خود را بانجام رسانی. یاقوت خان را طلبیده، انواع سیاست نمودند و روغن تلخ جوشانیده، بر دماغش می چکانیدند تا آنکه مغزش برآمده، جان داد و بسزای افعال و اعمال بد خود رسید و بادشاه انجم سپاه، بجاه و اقبال بدستور بر سریر کامرانی بعیش و شادمانی مشغول شدند.

فرستادن شاه والا جاه قشون جرار بتادیب سکهان و نیز عزم فرمودن خود بدولت جهت خالی کنانیدن قلعه ملتان

چون از چندی سکهان در صوبه ملتان دخل خود نموده، شهر و قلعه و نواح آن را متصرف شده بودند، شاه والا جاه بسبب منازعت و بد باطنی قوم خود این مهم را مهمل گذاشته بودند که ناگهان خبر رسید که فوجه سکهان قریب پنجاه، شصت هزار سوار بوده باشند، از دریای که چناب و راوی یکجا شده، جاری اند و از ملتان سه، چهار کروه فاصله دارد، عبور نموده، می خواهند که بر دیره اسمعیل خان و غازی خان وغیره که از ممالک محروسه است، تاخت آورده، از انجا بملک سند که آن نیز از ملک شاهی است، دست غارت گشوده، برای مکانات مذکوره عمل خود نمایند.

چون دران هنگام حضرت بادشاه جمجاه در شهر پشاور رونق افزا بودند، از استماع حرکات ناشایسته آن قوم منغص گردیده، اول بصلاح وکیل الرعایا جامی علیخان عرب را که جوان قوی الجسه و متهور و سردار پنجاه سوار بود، معه چند سوار برای فهمانیدن و ترسانیدن از غضب سلطانی تعین فرمودند که رفته هیبت شیران اسلام ظاهر نموده، سکهان را از عف عف بیجا باز دارد.

چون علیخان مذکور حسب الارشاد حضور رفته، ادای حکم شاهی نمود. آن مقهوران بد کیش، نا عاقبت اندیش با هم صلاح نموده، گفتند که این ایلچی بادشاه است و ما از بادشاه کراه گورو میخواهیم و این شخص ما را هیبت بادشاه نشان میدهد. اول باید که کار این مردم را تمام سازیم. همه یکبار هجوم کرده، او را گرفته، در درخت بسته، بضرب گوله تفنگ کارش تمام نموده، بشهادت رسانیدند. چند نفر جاسوس همرایش گریخته، رویداد بحضور اقدس اظهار ساختند و بی اعتدالی و ناهنجاری ان قوم را بعرض اعلی رسانیدند.

آتش غضب سلطانی زبانه دار گردیده، پوشاک سرخ گلناری که اثری از اثار غضب سلطانی است، در بر نموده، در دیوان عام داخل شدند و احکام قضا نظام بامرا رکاب و سرداران قشون ظفر مشحون صادر شد که بالکل تیار و مسلح شده، بحضور اقدس حاضر آیند.

امرای رکاب حسب الامر خاقانی معه فوج خود تیار شده، دو قول بسته، دو طرف ایستاده شدند. شاه انجم سپاه خود بدولت و اقبال بر فیل سوار شده، آهسته آهسته فوج را ملاحظه نموده، در میان هر دو قول تردد میفرمودند و گاهی دوربین را قریب چشم مبارک گذاشته، مردم دور را ملاحظه میفرمودند.

چون سردار نامدار وکیل الرعایا جامی که صاحب پانزده هزار سوار بود و سردار جرار مدد خان هر دو دور تر زیر سایه اسپان خود ها نشسته بودند. بادشاه از دوربین آنها را مشاهده نموده، چیزی از زبان مبارک به نسقچیان فرمودند که ناگاه نسقچیان قریب وکیل الرعایا و مدد خان مذکورین رسیده، بآواز بلند و جوش تمام نعره زده، گفتند که هان بر زمین بغلطید. هر دو سرداران بموجب گفته نسقچی ها بر زمین غلطیدند. انها قریب ده ده جریب بر کمر هر دو سردار زدند. آنها سعادت خود دانسته، باز بالای اسپان سوار شدند. همین قسم هر سواری که بزیر سایه اسپان بودند، بضرب و شلاق نسقچی ها در آمدند.

شخصی از علمای صاحب اعتبار که ندیم آن شهریار نامدار بود، عرض نمود که این ضرب چوب ها که بموجب ارشاد جناب حضرت بادشاه، باین سرداران کثیرالاقتدار رسیده، یقین است که خالی از حکمت و نصایح نخواهد بود. فرمودند که چون از دوربین ملاحظه کردیم، دیدیم که

سرداران از اسپان فرود امده، در سایه آن نشسته اند و تمامی قشون در شدت تابش آفتاب ایستاده. چونکه ما بدولت اراده گیتی ستانی داریم و برای همین خلق شده ایم و امیران لشکر ما حرارت آفتاب را بر خود گوارا نمیدارند، از این سبب ایشان را زجر و نصایح فرمودیم که باز این قسم بعمل نیاورده، در رکاب سعادت، محنت اختیار نمایند؛ چندان مایل راحت نباشند. عوض این، فردا ایشان را خلعت عنایت خواهم فرمود. چون امیران مذکور ضرب های چوب خورده، علاوه آن خوف جان داشتند که حضرت شاه بحضور انور طلبیده، خلعت فاخره فراخور مراتب و موافق مناصب ایشان عطا فرمودند و از غضب سلطانی مطمین ساختند.

بعد، حضرت بادشاه از هر دسته جوانان دلاور و توانا که اسپان باد رفتار، دشت پیما داشتند، انتخاب کنانیده و از مردم یوسف زایی و درانی و مغول و قزلباش قریب هژده هزار کس از سوار جرار علیحده بسرکردگی زنگی خان درانی جارچی باشی که سردار جریح و صاحب تدبیر بود، بطریق چپاولی بر سر سکهان تعین فرمود که بی خبر بر آن قوم رسیده، قتل و غارت نموده، سر های آن نابکاران را بحضور مقدس روانه سازند. زنگی خان مذکور برسم ولایت، سه بار گرد فیل سواری مبارک حضرت بادشاه انجم سپاه بصدق گردیده، حضرت بادشاه بوقت سه پهر از رومال اشارت فرمودند که راوانه شوید و نیز از زبان مبارک ارشاد فرمودند که در راه کسی بیکدیگر کلام نکند و بوقت جنگ لفظ دشنام بر زبان نیارند. چرا که ثواب شهادت وغیره خواهد رفت.

بمجرد اشارت رومال، بسم الله و اقبال شاه گفته، روانه شدند و عبور دریای سند نموده، از یک پاس روز باقیمانده و تمام شب تا بروز دوم راه می رفتند. باین نوع که کسی با کسی سخن نمی کرد. بلکه آب از یکدیگر برای آشامیدن به اشارت می طلبیدند. غرض که بروز دوم، یکنیم پاس روز باقیمانده، هشت کروهی از سکهان رسیده، از اسپان فرود آمده، دانه و کاه دادند. زنگی خان سردار مذکور حکم کرد که گرد لشکر دو دو گروه سواران ایستاده، چوکی دهند. احدی را نگذارند که بسمت لشکر سکهان رود، بلکه اسیر ساخته، نگاه دارند تا خبر نزول فوج اسلام بآن گروه بد کیش نرسد.

القصه، یکنیم پاس روز و سه پاس شب اسپان خود را چرانیده، سیر نمودند و یکنیم پاس شب باقیمانده سوار شدند. زنگی خان فوج را بسه قول ترتیب داده، قول مغول مردم قزلباش بر دست راست و قول درانیان قندهار بر دست چپ و حکم کرد که این هر دو قول مذکور از یمین و یسار برابر قدم بر قدم بیایند و در صورت عدول حکم، گنهکار شاهی خواهند بود و خود معه پنجهزار سوار از مردم نیزه بازان یوسف زایی که آنها را بر درانی خوانند و درانیان قندهار را همراه گرفته روانه شد. بوقت صبح بر سر سکهان رسیده، بفاصله دو کروه اینطرف نماز صبح فورا ادا کرده و فاتحه خیر خوانده، سوار شدند.

سکان از این سبب که بادشاه معه فوج در پشاور بعرصه بعید است و قریب صد کروه فاصله و دریای سند در میان هایل است، بی خبر بودند و از نزول بهادران شجاعت بیشه و متهوران جلادت اندیشه غافل که ناگهان بهادران میدان دغا و شیران دشت هجا چون آفت ناگهانی، بل چون برق اسمانی رسیدند. آن گروه شغال طینت، روباه طبیعت از ملاحظه دستبرد هژبران و چستی و چالاکی غظنفران مضطرب گردیده، بر اسپان خود سوار شدند. چرا که اسپان این قوم برسم ولایت همیشه زیر زین می باشند. کسانی که هوش و حواس درست داشتند، ثبات قدم گردیده، مقابل شدند. قریب صد قدم از لشکر خود برامده بودند که دلاوران دین یکبار شلق بندوق کرده، خرمن زندگانی بسیاری را بباد فنا دادند و دلاوران قول مغول از طرف دست راست بقبضه شمشیر آبدار و تیغ خونخوار برده، بقتل مشغول شدند. درانی ها نیز شمشیر ها کشیده، از دست چپ در بحر تیغ و سنان غوطه ور گردیده، به زدن و کشتن، دست همت گشادند.

چون فوج سکان بسیار بودند، زنگی خان کلاه خود را از سر فرود آورده، بر قاش زین نهاده، با سر عریان و گریبان وا از جناب خدا و رسول او، فتح حضرت بادشاه مسئالت مینمود و جوانان قشون را بر جرات و دلیری تحریص نموده، دلداری میکرد تا انکه بعد از جد و کد بسیار و زد و خورد بیشمار کوس فتح و نصرت بنام حضرت بادشاه دین پناه نواخته و لوای فتح و ظفر بحکم خالق اکبر و رسول اطهر بنام نامی خدیو داد گستر افراشته شد. مقهوران دین و دشمنان مسلمین فرار بر قرار غنیمت دانسته، بی اختیار راه گریز در پیش گرفتند. زنگی خان حکم کرد که تعاقب این بدکیشان نموده، نگذارند که احدی ازین دشت بی پایان و وادی ضلالت جان بسلامت بدر رود و بهادران جلادت شعار عقب آن گروه نموده، سر های بسیار از تن جدا کردند.

گویند که قریب سی هزار کس از آن مقهوران در میدان بقتل رسیدند و پانصد کس اسپ در دریا انداخته، می خواستند که جان بسلامت برند که دسته جوانان مغول رسیده، بسیاری را بشلق طپانچه در دریا غریق بحر عدم ساختند و قریب دو هزار سوار عبور دریا نموده، چون زندگی آنها بود، بسلامت بدر رفتند. اما معلوم نشد که از کدام گذر عبور نمودند و بچه نوع راه یافتند.

تا سه پهر سر های آن گروه را جمع نموده، شتران از نواح آن ملک فراهم آورده، بار کرده، روانه حضور مقدس شدند که در اثنای راه رایت ظفر آیت شاهی و قشون ظفر مشحون ظل الهی نمودار شد؛ مستفیذ قدمبوس شده، سر های آن یاغیان و مدبران را بنظر مبارک در آوردند و روز ملازمت زنگی خان روز چهارم از عقب بود و در فرد حساب سی هزار سر سکان محسوب شده بودند.

بعد، بموجب حکم بادشاهی سر ها را بپامالی اولیای دولت گردون صولت سپردند و خلعت فاخره به زنگی خان و سرداران متعینه او مثل شاه ولیخان پسر فتح خان کمال زایی و بهادرخان پسر فیض طلب خان محمد زایی و دیگر سرداران یوسف زایی و مغول عنایت شده، مورد تحسین و

آفرین گشتند و خود بدولت کوچ بکوچ با جاه و جلال داخل سواد جانفزای دارالامان ملتان شدند. بهادران ظفر قرین چند روز بمحاصره قلعه ملتان پرداختند.

بالاخره مردم سکهان که در قلعه بودند، امان جان و مال حاصل کرده، کلید قلعه را تفویض کار پردازان دولت علیه شاهی نمودند و شاه عدالت پناه بموجب التماس سکهان، مردم بسیار از قشون همراه فرمودند که از حد ممالک محروسه بسلامت بگذرانند و مزاحم جان و مال نشوند.

مردم درانی چند کروه به آرام برده، بعد ازان غارت نمودن شروع کردند. بسیاری را تاراج کردند و بسیاری گریخته، معه اسباب خود بدر رفتند. شاه انجم سپاه صوبه داری ملتان به شجاع خان صدوزایی عنایت فرموده، خود با فر دولت و جاه، عبور دریای سند نموده، داخل شهر پشاور شده، بسیر و شکار مشغول شدند.

تا الی الان که سال هزار و دو صد سیزده هجری است، ملتان در ممالک محروسه شاهی داخل است. الحال تا بسال مذکور الصدر صوبه دار آنجا نواب مظفر خان بهادر صفدر جنگ پسر شجاع خان مذکور است.

بعد چندی، سردار کثیرالاقتدار مدد خان برای تنبیه و تادیب سندیهان حسب الارشاد حاکم شکارپور سنده رخصت شد. سردار موصوف بضرب قنباره و توپ، قلعه گردنکشان آن نواح را تسخیر کرده و بشمشیر آبدار تنبیه آن قوم خود رای داده، رجوع بحاکم شاهی کنانیده، خود مراجعت بحضور اقدس اعلی نمود.

عزم فرمودن شاه انجم سپاه نوبت دوم بسمت ملتان برای مطیع نمودن قوم داود پوتره و تسخیر ملک بهاول خان

چون رکن الدوله محمد بهاول خان بهادر عباسی نصرت جنگ حافظ الملک سردار قوم داود پوتره ملک بسیار از نواح ملتان و سنده وغیره در تصرف خود آورد و بی مزاحمت غیری حکمرانی مینمود و باج و خراج بکسی نمیداد، خاطر مبارک شاه انجم سپاه بر آن راجع شد که او را مطیع و فرمان بردار خود نموده، در زمره ایلات و جانفشانان داخل فرمایند و ملک او نیز رسما در شمار ممالک محروسه در آید.

بنابران قشون ظفر مشحون را جمع فرموده، معه سرداران نامدار و فدویان جان نثار از پشاور بسمت ملتان روانه شدند. چرا که شهر بهاول پور جانشین بهاول خان از ملتان قریب سی و پنج

کروه جانب مشرق مایل به جنوب فاصله دارد. چون اردوی معلی وارد ملتان شد و بهاول خان مذکور بیش از ورود موکب منصور مطلع شده بود؛ نزول رایات عالیات شاهی را در شهر ملتان شنیده، معه آل و عیال و نقود و خزاین و اشیای خود را بر پشت شتران باد رفتار بار کرده، به قلعه که در ریگستان بی آب ساخته بود، فرار نمود.

در همان نزدیکی چپاول عساکر منصور رسیده، شهر بهاول پور را تاراج نموده، بسیاری مکانات سوختند و خدیو دولت نیز متعاقب فوج چپاول داخل بهاولپور شدند. افواج قهار به تاخت و تاراج ملک خان مذکور از حضور پر نور مامور شدند و سردار کثیرالاقتدار مدد خان درانی برای تسخیر قلعه بهاول که در ریگستان که تا پنجاه، پنجاه کروه گرد آن آب نبود، از حضور اقدس مرخص شده و درون قلعه بسیار از مال و اسباب بهاول خان مضبوط بود. سردار مدد خان معه فوج جرار و آذوقه بسیار چون روانه شد، حکم اقدس بسرداران صادر گردید که قریب بیست هزار سوار معه آذوقه و آب سه روزه، سه روز بعد به مدد سردار مذکور از قشون منصور می رفته باشند و بیست هزار سوار که همرای او رفته اند، واپس آیند. همین قسم بیست هزار سوار با آذوقه و آب دیگر بروند و بدستور اول بعمل آرند.

علی هذالقیاس، بموجب حکم سلطانی آمد و رفت سرداران مذکور تسلسل داشت. سردار مدد خان که مرد صاحب تدبیر و جریح بود، مشقت و محنت قشون شاهی را ناگوار دانسته، تدبیری نیکو اندیشید که یعنی مهندسان دور بین را فرمود که پیمایش زمین و تشخیص کره ارضی نموده، دو، سه چاه عمیق تیار سازند که آب بمردمان قشون کافی باشد و بفراغ خاطر و دل مطمین در تسخیر قلعه متین و حصن حصین کوشند.

مهندسان حسب الامر آن سردار ذیشان پیمایش زمین کرده، در عرض هشتاد درعه کم و زیاده چاهی کنده، آبی در غایت عذوبت و صفایی برآوردند که تمام مردم لشکر و اسپ و قاطر و شتران را کفایت کرد و گرد قلعه مورچال بسته، بهادران و غازیان را چون کوه استوار ساخته، بزدن توپ و قنباره مشغول شدند. اما هر چند که متواتر گوله های توپ و قنباره می زدند، اثر ضرب آن هیچ معلوم نمیشد.

گویند که آن قلعه تمام مسقف بود از برج و فصیل و صحن تمام سقف استوار داشت. الا چند دریچه برای روشنی و بالا برآمدن بام گذاشته بودند. بنابران گوله درون قلعه نمی رسید، بالای بام میماند. ناگهان از قضای الهی گوله قنباره از راه دریچه که زیر آن باروت خانه بود، درون آن افتاد و باروت خانه را آتش درگرفت. بسیاری مردم قلعه سوختند و بسیار مکان قلعه نیز خاکستر شدند و طرفی از فصیل و برج بهوا پریدند.

ساکنان حصار بی اختیار، در کمال اضطرار از قلعه فرار نمودند و این چنین حصن حصین و حصار استوار از فضل پروردگار و اقبال بادشاه دیندار به تسخیر اولیای دولت قهار درآمد و مال و اموال بسیار داخل خزانه عامره گردیدند و بسیاری از خواتین داود پوتره بملازمت حاشیه نویسان بساط فیض نشان خاقانی مستفیذ شدند.

ناچار، محمد بهاول خان وکلای کاردان ارسال استان معدلت بنیان نموده، عرضداشتی متضمن بر عجز و نیاز و اظهار عبودیت و انکسار و قبول اطاعت و فرمان شهریار نامدار و نذرانه شاهانه و خراج هر ساله ابلاغ داشت و پسر خود را نیز روانه درگاه گیتی پناه نمود و عذر ملازمت خود چنین آورد که من چندان از غضب سلطانی هراسان و از نادانی خود غرق عرق پشیمانی ام. اگر بحضور خواهم رسید، اغلب است که مرغ روحم از قفس قالب پرواز خواهد کرد.

هرگاه که خدیو دولت و اقبال با لشکر ظفر اثر به تسخیر ملک پنجاب و هندوستان متوجه شوند، تمام قوم و الوس خود را برکاب سعادت ارسال خواهم کرد. بادشاه دین پناه نظر بر اسلام و دین داری او نموده، خلعت لایق معه رقم اطمینان فرستاده، خدیو دولت و اقبال، پسرش را همراه رکاب گرفته، بخیر و خوبی و ظفر و فیروزی مراجعت بسمت پشاور و کابل فرمودند و آن ملک تمام داخل ممالک محروسه و روسای آنجا از بنده های بادشاهی شدند.

الحال سطری چند از احوال محمد بهاول خان بهادر مذکور نوشتن ضرور افتاد. باید دانست که او از قوم داود پوتره است. داود نام یکی از اجداد او بوده که اغاز ریاست این قوم ازوست و بهاول خان مذکور خود را عباسی، یعنی از اولاد حضرت عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه می شمارد.

هنگامی که شهنشاه دوران نادرشاه بعد تسخیر هندوستان از راه کابل بملک سنده رونق افزا شد، ملک بهلولی سنده را تا نواح ملتان بخوانین داود پوتره عنایت کرد. بعد از بهاول خان اول که شهر بهاولپور از بناهای اوست، رتبه و داعیه بهم رسانیده، تا نواح کنار بیکانیر و کنار لکهی جنگل ملک به تصرف خود آورده، بعد از وفات او این بهاول خان که او عم این بود، سردار الوس و حاکم ملک شد. در تمام امور مالی و ملکی گوی سبقت از عم خود ربود. مردیست حافظ قران مجید و عالم متبحر، خوش دیانت، رعیت پرور.

چنانچه قشون بادشاهی شهر بهاولپور را خراب کرده، سوخته بودند. بعد مراجعت موکل معلی، چند لک من غله و لک ها روپیه برعایا داده، باز بنوعی آباد نمود که الحال از هر قسم اجناس اقالیم سبعه که بخواهند، شهر بهاولپور البته بهم میرسد و چنان رعب بر رعیت دارد که جواهر و طلا در میدان انداخته، مسافر خواب کند، طاقت نیست که دزد یا راهزن آن را تعرض رساند و آبادی و

کشت و کار در ملک او چندانست که این مولف با وصف سیر اکثر ملک در جای دیگر مشاهده نکرده. حد ملک او به ملتان و بیکانبر و کنار لکهی جنگل (جیکل) و سند وغیره پیوسته است. قریب سی هزار مردم داود پوتره از سوار و پیاده بوقت ضرور جمع می تواند کرد.

عزم فرمودن خدیو کیهان شکوه بتادیب شاه مراد بی بسمت ترکستان و مراجعت فرمودن بفتح و فیروزی بتایید ملک المنان

چون بار ها شاه مراد بی اوذبک والی بخارا مصدر فتنه و فساد گردیده، بسیاری از نواح خراسان و ایران را که از ممالک محروسه شاهی است، تاخت و تاراج میکرد. چون حضرت بادشاه قصد ترکستان می فرمودند، او معاذیر آن حرکات نوشته، عفو جرایم خود می خواست. خدیو کیهان شکوه نظر بر پاس اسلام و دینداری او نموده، اغماض می فرمودند.

هنگامی که حضرت بادشاه انجم سپاه بسمت ملتان برای تسخیر ممالک بهاولپور تشریف فرما شده بودند، شاه مرادبی بملک خراسان درآمده، شهر مرو را که از عمده بلاد خراسان و محروسه بادشاهی بود، تاخت و تاراج نموده، قریب سی هزار مردم آنجا را کوچانیده، به بخارا برده، آباد ساخت و اهالی بخارا و شهر سبز را طلبیده در مرو آباد نمود.

این خبر وقت مراجعت از سمت ملتان بعرض اقدس رسید، مکدر گردیده، عزم سفر ترکستان مصمم نمودند. لیکن بصلاح دولتخواهان بارگاه عز و شان فرمودند که اول رقم قضا توام متضمن بر سستی عهد و پیمان او با نصایح ارجمند و اطلاع عزم ما بدولت روانه نمایند که شاید بشاهراه هدایت آمده، از فضولی های خود دست بردار شود.

رقم تیمورشاهی بنام شاه مرادبی والی بخارا: مدام ابواب توفیقات حسن و صلح و تاییدات و مهمات فلاح بدستیاری مفتاح عنایت داور فتاح بر روی روزگار عالیجاه، رفیع جایگاه، عمده الامرای العظام، اسوه الکبرا الفجام، موسس اساس اخلاص و دولتخواهی، مشید ارکان ارادت و آگاهی، قدوه امرای دولت علیه قاانی، برگزیده خوانین عالی، تبار سلسله چنگیز خانی، المؤید بعواطف ملک العباد، شاه مرادبی والی بخارا مفتوح و مدام هم آغوش شاهد حسنای رجا و هدایا باد.

بر رای هدایت گزین مخفی نماناد که بر عالمیان ظاهر است که در بدو طلوع شعشعه بیضای این سلطنت کبری مرحوم دانیال بی والد ماجد الشهامت پناه، مدام بر نهج مرام طریقه اخلاص با خاقان گیتی ستان، اسکنه الله فی فرادیس الجنان و رویه اختصاص با ابنای دولت ذیشان مسلوک

داشت و از خاقان مبرور هم باو مدام شیوه اشفاق و اکرام مبذول بود.

بعد از آنی که سلطان رضوان مکان، بفحوای نص صداقت نشان، کل من علیها فان، داعی حق را لبیک اجابت داده، کرم عنان عالم باقی گردید و سریر بی نظیر سلطنت بجلوس میمنت مانوس ما رونق یافت، بر آن مدار پایدار در هنگامی که دانیال بی والد او ازین دار بیمدار بعالم باقی شتافت، ما هم بمودای اوفو ابعهدی اوف بعهد کم، همان عهد و قرار بآن جلادت نشان استوار داشته، نظر بر احیای رسوم سلوک و استفسار حال و گزارش احوال مردم و لوازم تعزیب گذاری شرحی مشتمل بر وفاق و اتحاد و افتاح ابواب وثاق و داد مشروح و بصحایب یوسف خان نایب ایشک اقاسی دیوان مرسول نمودیم.

دران اثنا آن شهامت دستگاه بنا بر تجدید و تشید رسوم اتفاق و مبانی عهد و میثاق سطری رقم طرار صفحه ابرار و بصحابت صلاحیت و تقوی شعار، حقایق و معارف آثار، یوسف خواجه و بهمراه یوسف خان ارسال استان معدلت بنیان ساخته بود. ما هم اقوال و افعال او بر صدق و صفا مقرون داشته، در جواب او مکاتبه مبنی بر ترخیص این آداب و تنصیص این بنای مشحون و بصواب مقرون و بصحابت یوسف خواجه فرستاده او فرستاده بودیم.

بعد از انقضای چندین از ایام و شهور بمقتضای علو هوای نفسانی و تقاضای حکمران عنان اقتدار از کف اختیار او ربوده، مرحله پیمای طریق خلاف قواعد اسلاف ساخته، باحتیاط حفاظت اشتراط اختلاط معهوده طرفین نپرداخته، لوای هوا و هوس افراشته، دست تصرف و تسلط بموضع کرکی که از حدودات ام البلاد و متعلق باین دولت ابد بنیاد بود، انداخته.

از انتشار این امور از ضابطه اصلاح عهد و قرار و در عموم جنود نامحدود را طلب رکاب ظفر انتساب نموده، بمضمون اینکه علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد، مصمم سفر ترکستان و مستعد انتظام آن بلدان شدیم که درآن احیان مرة بعد اولی مکاتبه دیگر در معاذیر آن حرکات و تصفیه آن مقدمات منوط و مرتب بوساطت یوسف خواجه با تذکره موفق بر روابط یگانگی و اتفاق و به تبرا از سلوک مغایرت و مخاصمت و نفاق مبسوط و به مواهیر جماهیر امرا و ارکان و علما و فضلا و اهالی و اعیان بخارا و لشکریان مختوم و بصحایت یوسف خواجه وغیره ارسال بارگاه عز و شان ساخته و مندرج نموده بودند که بدستور اعوام و شهور سابق با احیای این دولت از زوال دور موافق و در ثبات و استحکام این مهام و قرار قایم و صادق و با اعدای این دودمان معاند و حصون و امصار آنطرف آب که در ازمنه سابقه از ملحقات بخارا و با والد او بود ازو بوده، احدی از مباشرین این دولت را بانها دخل نباشد و ام البلاد بلخ و ولایات تابعه این روی آب و برخی از قلاع و محال کرانه آنطرف آب که دران زمان در دخل کارکنان این خاندان خلافت مکان بوده، آن عالیجاه و انصار او را در آنها مجال دخل و تصرف نخواهد بود، مستدعی شده بود که

بجهت اینکه کرکی سکنای ترکمانیه متوسل به آن شوکت پناه بود، باو بخشیده شود.

مذکور ساخته بودند که چون این بادشاه اسلام است، در هر حال تابع اوامر و نواهی سلطانی خواهد بود. بسبب تصف و تسلط کفار هنود و نصارا و یهود در سواد هندوستان که اعظم بلاد مسلمانان است؛ هرگاه که بنا بر مدافعت کفار ضلالت آیین و رواج اسلام و فراغ سراج دین عزیمت آن سرزمین فرمایم، لشکر نمایان با معتبر کاردان به امداد عزت اسلام خواهد فرستاد.

اعیان این سلطنت آن زمان نظر بر اینکه او و اهالی آنولایت از زمره اسلام و اهل سنت و جماعت بودند، بر پاداشت از ان مقدمات تحمل و اغماض نموده، بواسطه آن امور جزوی روا دار قضیه کلی و پایمالی و شکسته حالی اعیان و اهالی آن دیار و الخلق الله نشدیم و با وجود اجتماع سپاه فراوان و تهیه و تدارکات نمایان ترک سفر ترکستان نموده، متعرض آن حشمت دستگاه نشدیم و بمضمون نص بصدق مشحون والدینهم لا ما فاتهم و عهد هم راعون عمل کرده، عنان بیکران بجانب ممالک هندوستان که از محروسه این سلطنت میمنت نشان بود، معطوف فرمودیم.

در ورود ما به آن سرزمین دیگر بار باقتضای هوا حسن نفسانی دیده حقیقت بین را از صورت آن عهد و پیمان پوشیده و مجددا در خلل و خلاف کوشیده و توسن بی اعتدالی بمرو و خراسان و آن حوالی تاخته، فسادی در آن بلاد انداخته، چگونگی آن از هر کس و هر جا بعد مراجعت بالعرض رسید.

بملاحظه این اوضاع در اوایل فصل زمستان، احکام قضا نظام به تمام سرخیلان ایلات و احشامات و حکام و کار پردازان ولایات محروسه در باب جمع آوردن لشکر و تهیه و تدارک سفر حلیه صدور یافته و خوانین و سرکردگان غازیان را هم از درگاه والا مامور ولایات میان ایلات و امر به آوردن عزات فیروزی سمات و عزم سفر ترکستان جزم فرمودیم.

آن شهامت پناه باستماع این خبر در اواسط فصل شتا رنگ معنی دیگر در قالب صورت ریخته، نیرنگ گونه جهت تعویق سفر به آن بلاد انگیخته، کرة بعد اخری برسم سفارت ما مکتوبی مشتمل بر صلاح و اسداد و برجی مواد مرسوم و ارسال و از آنطرف جمعی را بمرو تعین نموده و انجا را بتصرف أورده، صغار و کبار ان دیار را عموما کوچانیده، بطرف بخارا برده و شرحی علیحده به ابنای دولت نگاشته که مرو را تسخیر کرده، اناث و ذکور ان بلده معمور را که قریب سی هزار کس بودند، به شریف اسلام مشرف ساخته و مطالب کلیه او اینکه انها از راوفض بودند، بحیطه اقتدار در آورده، مسلمان نمودیم.

گویا بزعم خویش خبر فتح بمسامع جامع رسانید و هرگز شعرای شعورش بر ساخت فتور این

امور از صواب دور نیافته و برای عقل عقده گشا انقدر نیافته که مرو از مملکت محروسه سلطانی است. او را مطلقا غرضی در انجا نیست و سبب و منشای تصرف او در انجا چیست. آن ولایت و آن جماعت خواه کافر و خواه مسلمان هر چه بودند، از رعایا و فرمان برداران بادشاهی بودند.

بالفرض و التخمین هرگاه فی الحقیقت آن شوکت پناه، همگی همت بر تخریب اساس روافض و کفره و ترقیه و اعانت اهل اسلام مصروف داشته، سکنای مرو روافض بودند که مسلمان نموده، اهالی و موالی خجند و شهر سبز و ارکوت وغیره که بلا شک و ریب از اهل اسلام و ایمان و از فرقه سنت و جماعت اند، در انهدام بنیان و اذیت و اضرار مسلمانان درآمده، در انهدام آنها علی الدوام اهتمام دارد که انها از شدت شماتت و خسارت او بجان آمده، استغاثه آن هر دم به اینجا رسیده، از چه راه و چه جهت است و همچنان طایفه ترکمانیه لب آب هم که عرایض انها بحضور رسیده، از مضامین آن معلوم شد که بانها نیز براین منوال خرابی و اضرار بسیار رسانیده، نزدی خسروان حقایق شناس و مدرکان فراست اساس نشیب و فراز عالم ناس اظهر من الشمس وابیض من الانس است که افعال او با اقوال او مغایرت بسیار بمثابه ظلمت با انوار و لیل با نهار دارد و هر یک منافی دیگر است و از این معنی مبرهن گردید که برهبری عقل دراک و دریافت فهم و ادراک پی بحسن و قبح این مهام بی سرانجام نبرده و بر نیک و بد آنها برنخورده.

چون کار او بر این منوال و حال او راغب به این اشغال باشد، ارباب عقول را باقوال او چه اعتبار خواهد بود. هرگاه آن شوکت پناه بطریق عهود و پیمان استوار و بحال و دیار و بکار خود می بود، حال وقت ان بود که این عساکر بیشمار و تدارکات بسیار که جهت سفر ترکستان مهیا شده، بسفر هندوستان و انهدام بنیان کفر و ظلام و اجرای مراسم دین و اسلام صرف میشد و عبث بوسیله حرکات ناهنجار جمعی از اهل اسلام بواسطه جدال و قتال در میانه هلاک و پایمال نمی شد.

حالا نتایج انچه در این مقدمات روی دهد، بمقتضای ایت وافی هدایه فمن نکت فانما نیکت علی نفسه، عاید روزگار او خواهد بود و بنا بر رفع این مفاسد و حصول برخی مقاصد دراین آوان که سپاه بیکران از کل ولایات و ایلات در درگاه گیتی پناه بهیئت اجتماعی فراهم امده، کمر همت جهت تقدیم خدمت بر میان بسته، سرشار سربازی و جان نثاری اند، پیشخانه مبارک از کابل بطرف ترکستان بیرون کرده، خود هم درین ایام بهم عنانی تاییدات ملک العلام حرکت فرموده، عنقریب ساحت ان مرز و بوم جلوه گاه عساکر نصرت هجوم خواهد شد.

هرگاه در هنگام استطلاع، بر فحوای وثیقه اثیقه هوشیاری و اگاهی را شعار خود ساخته، به تدارک ماقات پردازد و بلده مرو را بلا اهمال بکارکنان و عمال سرکار بادشاهی تسلیم نموده، بی تعویق به التمام صغیر و کبیر متوطنان انجا را که به بخارا وغیره برده، صحیح و سالم بفرستد که امده، بمواطن خود ساکن و مشغول امور خود شوند.

چون در مراسله سابق مرقوم نموده بود که هرگاه ما بدولت دران حدود ولایت وارد شویم، خود او از راه ارادت و صداقت وادی نورد بارگاه جلال خواهد گردید و در تشید ارکان و داد و پیمان با اعیان این دودمان ما خواهد کوشید. حال چون ما بفر دولت و اقبال وارد آن بلاد خواهم شد؛ هرگاه بران گفته و قرار خود استوار است، پس باید که بی اندیشه و تفکر در احیال نزول کوکب جلال در ان محال، کسان خود را که در مرو وغیره گذاشته، بطلبد که نزد او آمده، رجوع به ان محلات نداشته باشند و او رهنورد درگاه عز و شان شود و به استان معدلت بنیان که وادی ایمن امن وامان است، برای بند و بست امورات بیاید.

از انجا که آن ابهت پناه و مردم آن مملک و سرزمین از اهل اسلام و دین اند و طبع اشرف ما راغب به ایذا و استهزای مسلمانان نیست و او از اهل اسلام است، باز اعیان سلطنت بجز از رافت و شفقت چیز دیگر مشاهده نخواهد بود و تزاید اکرام و رافت خواهد یافت و باز هم ابنای دولت بنا بر اغماض و گذشت از بازپرس انچه که واقع شده خواهند گذشت و نسبت به ان شوکت پناه خدشه و تعرضی واقع نخواهد شد و در وقوع عکس و خلاف آن، آنچه خواسته خداوند جهان باشد، از ممکن قوه بعالم ظهور خواهد کشید.

+ + +

القصه، شاه مردابی از نصایح دلپذیر شاه عدوگیر براه راست نیامد و اسرای مرو را خلاص نه نموده، بر همان فسادات خود قایم بوده، پنهانی چپاول به ملک خراسان و ایران می فرستاد. ناچار شهریار نامدار با امرای ذوی الاقتدار و بهادران جان نثار و فدویان جلادت شعار و قشون نصرت یار اثار و عساکر بیشمار از کل ایلات و ولایات ممالک محروسه جمع نموده، عزیمت ترکستان فرمودند و پیشخانه والا از کابل برآورده، چهاردهم رمضان المبارک باهستگی روانه شدند که شاید درین اهستگی، او به جاده عقیدت و ارادت امده، وکلای کاردان روانه حضور انور نموده، عفو جرایم و استعفای ذمایم کناند تا خون گروه مسلمین و قایلان کلمه دین متین سیدالمرسلین صلواة الله علیه ناحق ریخته نگردد.

چون موکب گردون کوکب ظل الهی و لوای جهانگشای شاهی در ماه ذی حجه وارد آقچه لب دریای امویه گردیده، خیام گردون احتشام سلطانی و سراپرده جاه و جلال خاقانی آنجا نصب شدند و اردوی معلی بقراین مراتب و امرا و ارکان دولت بمدارج و مناصب فرود آمده، آیین هوشیاری و قانون خبر داری را کار فرموده، مستعد جانفشانی بموجب احکام ظل سبحانی شدند.

شاه مرادبی نیز با افواج اوذبکیه و خانان ترکیه که قریب پنجاه هزار سوار بوده باشند، مقابل بادشاه فرود آمد و جنگ قراولی از طرفین و آزمایش اسلحه حرب از فریقین اغاز شد. روزی شاه

مرادبی برادر خود را قریب سی هزار سوار جرار نیزه باز و تیر انداز همراه داده، حکم نمود که از گذر بالای دریای آمویه را عبور نموده، از پشت لشکر شاهی خود را رسانیده، شبخون اندازند که جاسوسان خبردار و منهیان هوشیار، کیفیت حال معروض بساط بوسان بارگاه حضرت بادشاه ذوی الاقبال نمودند.

حکم شد که توپخانه اتش باز پیش نموده، عقب آن شاهنگ های بسیار نصب کنند و سرداران ذی اوقار مثل سردار احمد خان نورزایی و احمد خان بارک زایی شاهنگچی باشی و پاینده خان بارک زایی المخاطب به سرفراز خان و سردار کثیرالاقتدار مدد خان درانی اسحق زایی و شاه داد خان پوپل زایی عقب توپخانه و شاهنگ خانه در کمین باشند.

سرداران و کار پردازان بموجب حکم مذکور مستعد و مکمل تیار شده، انتظار جنگ می کشیدند که ناگاه برادر شاه مرادبی وقت اخیر روز معه فوج خود نمود گردیده، بر قشون بادشاهی یورش کرده، چون گرد باد خود را رسانید. توپچیان بهرام هیبت، توپهای اژد ها صولت را سر دادند و شاهنگچی های جان نثار یکبار شلق شاهنگ آتش باز نموده، آتش غضب سلطانی در خرمن حیات ترکان بیابانی انداختند و متواتر آتش بازی از آتش خانه مذکور شروع شد تا که مخالفان را تاب دم راست کردن و مهلت خود داری نمودن ندادند.

اوذبکان بادیه نشین و ترکان صحرا گزین تاب ضرب حرارت جان ستان از آتشخانه قشون نیاورده، پشت دادند که شیران کمینگاه دلاوری و هژبران بیشه نام آوری یعنی سرداران مرقوم الصدر دست به شمشیر های صفاهانی و سیوف خراسانی برده، در امواج بحر افواج مخالفان غوطه خوردند. جنگ عظیم و محاربه مستقیم روی داد که گرسنگان خوان دلاوری ذایقه گیر کباب پیکان و سنان گردیدند و تشنگان شربت نام و ننگ سراب دم شمشیر ابدار شدند، برق تیغ دلاوران مشعل راه روان تاریکی عدم و گرد سم سمندان بهادران غبار چشمان مخالفان گردیده، اخر چون به این داروگیر و قرار و فرار چندان گذشت که افتاب جهانتاب تاب مشاهده ان نیاورده، چادر ظلمانی شب بر روی کشیده، به حجره مغرب درآمد.

آخر، برادر شاه مرادبی رو به فرار نهاده، هزیمت را بر استقامت قرار داد و قریب شش هزار سر اوذبک و ترک بریده و قبای زندگی آنها دریده شد و از لشکر ظفر اثر نیز بسیاری کشته و خسته شدند و از سرداران بادشاهی آدم خان بارک زایی کوتوال قندهار و بوستان خان درانی فدای شاهراه ولینعمت خود شدند و احمد خان نورزایی و سردار احمد خان بارک زایی شاهنگچی باشی گلهای زخم بر تن داشته، آثار دلاوری و جانفشانی در چمن این دهر فانی پیدا نمودند. فتح و نصرت نصیب اولیای دولت گردون صولت، حضرت بادشاه عالم پناه گردیده، صدای نقاره شادیانی و آواز کرنای کامرانی بگوش برنا و پیر و صغیر و کبیر رسید.

القصه شاه مرادبی از این شکست شکسته خاطر و دل بیدل گشته، بصلاح صوابدید اراکین خود دو کس از علمای ذی اعتبار شریعت شعار را که بزیور علم و فضل اراسته بودند، بحضور کرامت گنجور شهریار سپهر اقتدار ارسال داشت و معاذیر ندامت امیز و کلام عجز انگیز معروض داشت که منبعد از این، حرکات ناشایسته و افعال نابایسته هرگز از این بنده ناچار و تا دم حیات مستعار بفعل نخواهد امد و بغیر از اطاعت و فرمان برداری و انقیاد و جان نثاری امری دیگر ظهور نخواهد کرد.

بادشاه دین پناه ظل الله بزبان فیض ترجمان فرمودند که ما بدولت که شما از اهل اسلام و ما بادشاه ارباب دین و اسلام خوب نیست که از باعث فساد شما قتل کرده، مسلمین بیچاره شود. اما او بسمع قبول نشنید، ناچار موکب گردون کوکب ما بدولت وارد این ولایت شده، به تنبیه و تادیب او متوجه شد. اکنون که پنجه مردمی خود آزموده و از چنگال خنجر منوال شیران قشون ما بدولت هراس خورده، بگوشه قرار گرفته اید، روباه بازی دیگر بر روی کار آورده، از حضور انور ما عفو جرایم می خواهند. اما چون ذات بادشاهان که ظل الهی اند عذر ارنده را قبول نمودن شیوه این گروه عدالت شکوه است، تقصیر او را معاف فرمودیم. بشرطی که تا دم زیست بر این قول و قرار ثبات ورزیده، قدم از دایره اطاعت بیرون نیارد.

خان ملا خان پسر خان علوم احمد شاهی و ملا زکی را همرای علمای شاه مرادبی نموده، برای درستی امور صلح و دلجمعی و نسقی او از حضور اقدس رخصت فرمودند. شاه مرادبی اینمعنی را وسیله خلاصی خود دانسته، عهد درست و پیمان استوار نمود که هرگز خلل انداز در ملک سلطانی نگردد و اولیای دولت خاقانی در ملک او تعرض نرسانند. بعد خواهر زاده و پسر خود را بطریق یرغمال روانه درگاه خلایق پناه نموده و اسپان بخاری باد رفتار، صبا کردار، برسم پیشکش نیز ارسال داشت. شاه انجم سپاه نیز خلعت لایق که فراخور مراتب بلند او بود، عنایت فرموده، نهضت بسمت دارالسلطنت کابل نمودند.

چون نزول موکب منصور به کتل هندوکش که صد و چند کروه از کابل بسمت راه ترکستان و بدخشان واقع است، شد. چون انجا رسم است که اگر کسی آواز بندوق یا نقاره کند، در هر موسمی که باشد، برف باریدن و هوای سرد وزیدن بشدت تمام شروع می شود. قضا را شخصی با وصف منع حکم شاهی آواز بندوق یا نقاره نمود. یکبار بارش برف و اهتزاز باد صرصر آغاز شد و برودت در غایتی ظاهر شد که گره زمهریر از آن بر خود میلرزید. چون راه کتل مذکور در غایت دشواری است، علاوه باریدن برف و برودت هوا شد، بسیاری از دواب و مراکب تلف شدند و چندی ادم هم ضایع گردیده و قدری اسباب شاهی و از مردم سپاهی از باعث تلف شدن چارپایان و عدم فرصت در همان جا ماند و بادشاه از آنجا بخیر و خوبی داخل دارالسطنت کابل

شدند.

+ + +

چون قدری بطریق اجمال احوال شاه مرادبی مذکور نوشتن ضرور بود، سطری چند مرقوم می گردد.

باید دانست که شاه مرادبی از عمده سرداران اوذبکیه و خانان ترکیه است. شهر دارالاسلام بخارا و سمرقند و خجند و شهر سبز و بسیاری از بلاد ماورالنهر در تصرف اوست و اوذبکان بادیه نشین دور دست چندان مطیع او نیستند؛ الا مردمان شهر های مذکور وغیره که در عمل اوست. در وقت جنگ قریب سی، چهل هزار سوار جمع می کند. او از اهل سنت و جماعت است؛ مذهب حنفی دارد؛ اما تعصب دین چندان دارد که قوت خود از وجه قیمت اسیران ایران نموده، آنرا وجه خلال تصور مینماید و خوراک خاصه او از این جنس مذکور است.

لباس پارچه کم قیمت می پوشد و اکثر اوقات کسب مثل چکن دوزی یا خیاطی می کند و در مقابل شرعیه چه از عبادات و معاملات چون مجتهدین دغل (دخل) میکند. انچه او میگوید، علما بر حاشیه کتب فقه می نویسند که حضرت ولینعمی چنین فرمودند و هیچ مسئله مشکله بی رجوع باو، علما جاری نمی کند و چاهی ساخته، آنرا کنه خانه نام نهاده است. هر کسی که خلاف عقاید اهل سنت و جماعت سخنی بگوید، آنرا در کنه خانه مذکور می اندازند و بظاهر مرد بی مروت است.

قبه مطلا که در سمرقند بر گنبد مزار امیر تیمور صاحبقران کورگان بود، آنرا فرود آورده، فروخته، بصرف علما و فضلا در آورده، گفت که این بدعت است و اصراف که قبه و یا گند طلایی بر سر قبر کنند و همیشه چپاول او به ایران میرود و بندی کرده می ارد. شهر مرو را که از بلاد عمده مشهوره خراسان است، در تصرف خود آورده، قریب سی هزار کس از ادانی و اعالی انجا را کوچانیده، به بخارا وغیره برده، آباد ساخت و اهالی بخارا و سمرقند و شهر سبز را آورده، در مرو آباد کرده، مدارس رفیع بنا کرده تا علما و فضلا حنفیه مسایل عبادات و معاملات را بطور مذهب خود جاری می نموده باشند.

سلطان ابوالغازی خان که اسما بادشاه بخاراست، از دست شاه مرادبی بدرجه ای رسیده است که شاه نعمت الله پسر شاه عزت الله صاحب مرحوم پیر زاده سهرندی به مولف این اوراق نقل می فرمودند که روزی در بخارا بر بالاخانه یکی از اکابر انجا نشسته بودم، قریب شام بود که دو نوجوان بر اسپان ترکی سوار و عمامه عالمانه بر سر و جامه ترکانه در بر آمده، زیر بالاخانه ایستاده، به زبان فارسی قزلباشانه آب طلبیدند. مالک آن مکان باداب تمام آب خورانید. چون رفتند، پرسیدم که اینها کی بودند. گفتند که پسران سلطان ابوالغازی خان که از دست شاه مرادبی

باین حد رسیده اند و این هر دو اسپ سواری نیز از سرکار او متعین اند. شاید بزیارت مزار خواجه بزرگ خواجه بهاوالدین نقشبند قدس الله سره العزیز رفته باشند.

گفتم حال پدر ایشان بر چه منوال است. گفت روز جمعه برای نماز در مسجد جامع می آید. اسپ برای سواری و چند آدم برای جلوس او از سرکار شاه مرادبی می روند. در مسجد کسی تعظیم او نمی کند، چرا که شاه مرادبی منع نموده که شما هم مسلمان بنی آدم و ایشان هم بنی آدم. علاوه برآن تعظیم نمودن در مسجد درست نیست و نام شاه را از سکه موقوف نموده، هر طلا که آنرا بچهار روپیه در ترکستان می گیرند، نام پدر خود را نقش کنانیده است. براین وجه که یکطرف او دانیال مرحوم و بر روی دیگرش نام شهر و سال هجری منقوش است. شاه نعمت الله موصوف فرمود که چون در بخارا استقامت کردم، حال موافق قال آن بزرگ یافتم. غرض که شاه مرادبی بدرجه اتم متشرع است.

بغی شدن آزاد خان درانی صوبه جنت النظیر کشمیر و روانه فرمودن شاه والاجاه به تنبیه او افواج کثیر و شکست یافتن قشون بادشاهی بحسب قضا و قدر الهی

چون حاجی کریم داد خان عرض بیگی بامی زایی امیر احمد شاهی که ذکرش در جنگ بهاو مرهته قلمی شده، از طرف بادشاه انجم سپاه به صوبه داری کشمیر سرفراز بود و این حاجی کریم داد خان همان است که مردم کشمیر از دست تعدی و ظلم او آواره گردیده، هر سمت جلا وطن شدند. او بقضای الهی فوت کرد. چند پسر داشت مرتضی خان و زمان خان. اینها کلان بودند، خواستند که بجای پدر تا رسیدن حکم حضور انور به انتظام صوبه کشمیر پردازند.

آزاد خان پسر خوردش که جوان صاحب همت و سخاوت و جرار و سفاک بود، چنانچه ذکرش مفصل در اخر این داستان بقلم خواهد آمد، جرات نموده، مردم سپاه را بخود متفق ساخته، برادران خود را از کشمیر برآورده، خود به صوبه داری و انتظام امور مالی و ملکی مشغول شد و مردم فوج را به داد و دهش و عنایات اسپان باد پیما و خلعت های گران بها و کارد های غلاف طلا و جامه دار و شمله و کمربند و شال کشمیری مالامال گردانیده و علاوه فوج قریب سه هزار سوار سکهان و دیگر مردم و جوانان خوب هر نواح در پیش خود فراهم آورده، ارسال مالیه تبعه بادشاهی را موقوف نموده، راه بغاوت در پیش گرفته، قدم در بادیه عداوت ولینعمت گذاشت.

خدیو کیهان شکوه و شهریار عدالت پژوه از این معنی منقص گردیده، اول بصلاح دولتخواهان بارگاه، مرزا محمد علی موسوی، المخاطب به کفایت خان ابن مرزا هادی خان لاری منشی باشی را فرستادند که نصایح ارجمند و پند دلبند نموده، آن آواره دشت بغاوت را به شاهراه هدایت آرد.

خان مذکور چون از حضور پر نور مرخص شده، به کشمیر رسید، طرز سفاکی و جراری او را دیده، چار، ناچار نصایح چند بحسب مرضی او نمود. چون مرد دانا بود، با مزاجش در ساخت و فریب؛ دو، سه لک روپیه را نقد و جنس گرفته، مراجعت بحضور اقدس نمود.

هنوز کفایت خان مذکور در کشمیر بود که شاه انجم سپاه خبر عدم شنیدن نصایح و سازش نمودن کفایت خان از بیم جان استماع فرموده، با امرای دولت سلطانی و خیر خواهان بارگاه خاقانی برای تنبیه و تادیب آزاد خان درانی صلاح نموده، فرمودند که کدام کس از امرای ارادت نشان و فدویان جانفشان عهده این مهم اهم را ذمه خود میگیرد. مرتضی خان و زمان خان مذکورین الصدر که برادران کلان آزاد خان بودند، با خود ها صلاح نموده، بر آن قرار دادند که آزاد خان ما را به بی غیرتی از کشمیر بر آورده، بهتر آن است که مهم او را از حضور اقدس بذمه خود بگیریم تا سرسبزی امور و موجب افزونی عزت ما در حضور پر نور شود.

هر دو سرداران مذکورین بحضور اقدس خدیو داد گستر رفته، عرض نمودند که اگر حکم قبله عالم شود، ما غلامان رفته، تنبیه و تادیب آزاد خان بغی نموده، دستگیر کرده، بحضور مقدس رسانیم. بادشاه والاجاه فرمود که بسیار خوب است و قشون بسیار معه سرداران ذی اوقار مثل فیض طلب خان محمد زایی و نوار جنگ بنگش کوهاتی و زرداد خان و برهان خان درانی وغیره قریب سی هزار سوار جرار داده، مرخص فرمودند.

مرتضی خان و زمان خان معه بهادران جان فشان، کوچ بکوچ قریب قصبه بهکلی نزدیک قلعه که سعادت خان سواطی که خسر آزاد خان ساخته است، فرود آمدند. چون آزاد خان مذکور نیز در قصبه مظفرآباد که چهار کروه از بهکلی جانب کشمیر فاصله دارد، خیمه گاه خود داشت. چون خبر آمدن برداران خود معه فوج شاهی شنید، بالای اسپ سوار شد. ملا اعظم خان که از امرا و ندمای خاص او بودند و یک پیشخدمت را همراه گرفته، بتماشای قشون شاهی روانه شد. چون قریب لشکر بادشاهی رسید، بر کنار دریای که میان او و لشکر مذکور حایل بود، ایستاده، تماشا میکرد. سواران و بهادران شاهی که بر لب دریای مذکور آنطرف خیمه داشتند، پرسیدند که ای سواران شما چه کسانید. آزاد خان به زبان افغانی گفت که پدر شما آزاد است و خود معه دو سه کس مذکور که همراه داشت، دو، سه آواز نموده، مراجعت به لشکر خود کرد.

روز دوم لشکر بادشاهی عبور دریا نمودند و آزاد خان نیز دریای مظفر را عبور نموده، مقابل قشون شاهی شد. بهادران لشکر بادشاهی از بالای کوه که در راه واقع است، فرود آمده، پیاده شده، از طرفین جنگ کردند. اول فتح لشکر بادشاهی شد و ملا اعظم خان مذکور که امیر لشکر آزاد بود، کشته شد. فتح خان نام برادر خوردش که همراه قشون بادشاهی بود، سر او را بریده، به لشکر خود برد و آزاد خان شکست خورده، پس پا شده، قریب دو هزار آدم از لشکر او غرق

دریای مظفر آباد شده، روانه قعر بحر عدم شدند و خود بر کشتی نشسته می خواست که عبور دریا کند.

در آن احوال هزیمت لشکر خود را ملاحظه کرده، خنده می نمود که پهلوان خان عم زاده او که مرد جرار و بهادر بود، آمده گفت که ای سردار؛ نمی گفتم که این کار مکن و از بادشاهی بغی مشو، قبول نکردی؛ الحال گریخته، کجا خواهی رفت. باش تا من جنگ مردانه نموده، قشون شاهی را شکست دهم.

غرض، پهلوان خان آمده، جنگ آغاز نمود و کار های رستمانه کرد تا انکه امرای فوج شاهی هزیمت خوردند و برهان خان پوپل زایی مذکورالصدر گرفتار شد. آزاد خان مظفر و منصور مراجعت بسمت کشمیر نمود و فوج بادشاهی در بهکلی آمده، در درستی لشکر و فراهم نمودن هزیمتان مشغول شده، متعاقب آزاد خان بسمت کشمیر روانه شدند.

چون قریب باره موله رسیدند، آزاد خان که مرد جرار، سفاک و متهور بود، معه فوج آراسته و سامان شایسته از کشمیر برامده، مستعد جنگ گردید. حربی در غایت صعب بمیان آمد که آواز شمشیر بهادران بفلک رسید. اخرالامر بهادران قشون بادشاهی شکست خورده، فرار نمودند و نوار جنگ بنگش معه پسر خود و چندین سرداران اسیر پنجه تقدیر گردیدند و بسیاری سپاهی از مردم قشون بادشاهی گرفتار شدند.

در عین فتح، آزاد خان شنید که سواری اسپ مسلح، نیزه در دست دارد، مردم شکست خوردگان را بزور شجاعت و شهامت خود پیش انداخته، جنگ کنان می برد. حکم نمود که ان سپاهی بی جان را بهر نوع که باشد، امان داده، زنده بسلامت بیآرند. مردم فوج هر چند که قصد و تدبیر می نمودند که زنده دستگیر کنند، میسر نمیشد. آخر از دست سوار سکهه زخم شمشیر بر دست راست او رسیده، نیزه از دست افتاد؛ شمشیر از دست چپ کشیده، همچنان جنگ میکرد.

اخر جوانان فوج آزاد خان محاصره نموده، گفتند که ای جوان برنا و ای بهادر توانا ناحق جان شیرین به تلخ کامی می سپاری؛ بیا که آزاد خان ترا از جان امان داده، صحیح و سالم طلبیده است. آن سوار دلاور گفت، اگر همچنین است، شما نزدیک من نیایید، من خود بهمین نوع بحضور سردار میروم. قدری آب طلبیه نوشیده، روان شد. چون روبروی سردار آمد، اسپ سوار سلام علیک نموده، ایستاد.

آزاد خان پرسید که چه کسی و از کجایی و کدام قومی. گفت که سردار، مردی سپاهی و باشنده ملک یوسف زایی به قریه اتمان خیل و به قوم از سادات ام؛ عادل شاه نام دارم. سردار آزاد خان

همان زمان جراح طلبیده، حکم نمود که اگر در عرصه ده روز این را غسل شفا نه کنانیدی، ترا قتل خواهم کرد. صد روپیه نقد برای خرچ او و طعام دو وقت از مطبخ خاصه و صد روپیه ماهانه سید مذکور معین ساخت.

چون بعد از ده روز غسل نموده، بحضور سردار آمد، پرسید که ای سید در لشکر ما کسی را می شناسی یا کسی ترا می شناسد. گفت که سردار کسی را نمی شناسم، الا نجیب الله خان مذکور را می شناسم. آزاد خان نجیب الله مذکور را روبرو نمود. او گفت، بلی این سید است، واقفم. سردار پانصد روپیه نقد داده، سیصد روپیه را ماهیانه او مقرر فرموده، گفت که جوانان خوب کار آزموده از وطن خود طلب نما که مواجب معقول معین نموده، باعزاز در حضور خود نگاه خواهم داشت.

القصه، آزاد خان مردمان اسیر لشکر بادشاهی را طلبیده، گفت که نوکری مرا اختیار کنید. کسانیکه اختیار کردند، مواجب معقول نموده، نگاه داشت و باقی را که قریب هزار و پانصد کس بودند، در کشتی نشانیده، غرق دریا ساخت و نوار جنگ بنگش کوهاتی را با پسرش به قتل رسانیده، خود به آرایش سپاه و نظم و نسق امور ملکی و مالی شد.

تعین شدن از حضور مقدس سردار نامدار مدد خان و به انجام رسانیدن کار آزاد خان

چون در دارالسلطنت کابل بعرض اقدس اعلی رسید که مرتضی خان و زمان خان از دست برادر خود شکست خورده، معه فیض طلب خان وغیره سرداران فرار نموده، در پشاور رسیده اند و بسیاری قشون را تباه نموده اند.

شاه انجم سپاه از این معنی نهایت منغص و مکدر گردیده، از کابل معه قشون ظفر مشحون داخل پشاور شدند. سردار جرار کثیرالاقتدار، مدد خان درانی را که مرد دانا و دلاور نمک حلال و خدا شناس بود، معه دیگر سرداران درانی و جوانان یوسف زایی و سامان بسیار به تنبیه و تادیب آزاد خان مذکور رخصت فرمودند.

سردار موصوف دریای سنده را از گذر اتک عبور نموده، وارد نواح کشمیر گردید. آزاد خان که دلاوری و جرات و تهور در سرشت او از روز ازل نهاده بودند، معه فوج خود مستعد مقابل شد. چند روز جنگ قراولی ماند. در این عرصه سردار مدد خان چندی را از همراهیان و رفقای آزاد خان به هییت بادشاهی و وعده الطاف خسروانه ظاهر ساخته، پنهانی بخود متفق ساخت.

روزی بوقت شب، آزاد خان شادی خان نام یکی از سرداران خود را برسم شبخون بر لشکر بادشاهی فرستاد. سردار مدد خان خبر دار گردیده، بمراسم احتیاط پرداخت. جنگ عظیم روی داد، آزاد خان متعاقب خود هم رسیده، کار های نمایان کرد. اما هیچ پیشرفت نشد، مراجعت نموده، داخل لشکر خود گردید.

القصه، فریقین جنگ و جدل و طرفین محاربه و مجادله مینمودند و هزاران از هر دو جانب خسته و کشته می شدند. سردار آزاد خان چون دانست که چند سرداران من به مدد خان موافقت نموده اند، کاری از پیش نمی توانم برد. بهتر آن است که خود را به ملجای استوار رسانیده، بزور تدبیر کاری نمایان بظهور خواهم آورد. پس شهر کشمیر را گذاشته، با مردم معتمد علیه خود جنگ کنان بسمت کوهستان پیش رفت. چرا که راجه آنجا، رستم نام خسر او بود و آن کوه نیز مکان قلب و کریوه های دشوار دارد.

راجه رستم بظاهر در پاس خاطر او کوشیده، در مکان خود به آداب تمام فرود آورد. آزاد خان آن را خانه خود دانسته، به فراغ خاطر نزول نمود و سرداران او که به مدد خان سازش نموده بودند، به لشکر بادشاهی داخل شدند.

چون سردار مدد خان مشاهده نمود که آزاد خان خود را به کوهستان پیش کشید، بند و بست خود در کشمیر نموده، متعاقب آزاد خان روانه شده، زیر کوه پتس معه لشکر بادشاهی فرود آمده، مکررا راجه رستم را از سطوت غضب بادشاهی ترسانیده و نیز امیدوار از الطاف ظل الهی نمود و هم بعضی مردم راجه رستم را ترسانیده بودند که آزاد خان مرد صاحب داعیه است، ترا خواهد کشت و ملک و ریاست ترا خود مالک خواهد گشت.

راجه مذکور یکطرف خوف غضب سلطانی، دوم خوف جان و میراث دیده، تدبیر بخود اندیشیده، به آزاد خان گفت که این دولت خانه سردار است، به فراغت آرام فرمایند و به لطایف الحیل از رفقایش جدا نموده، در مکان خود برد و گفت این مکان امن و امان است. حاجت سلاح بستن و خود را ناحق زیر بار آهن خسته کردن چه ضرور است.

آزاد خان دانست که این خسر من است و خیرخواه. سلاح کشادن درون خانه او مزایقه ندارد. پس سلاح از کمر او وا نموده و طپانچه که در کمرش باقی بود، ماند. راجه رستم سلاح او را برده، در جای محفوظ پنهان نمود و حجره را که دران آزاد خان نشسته بود، از بیرون به تعجیل بند نموده، مقفل ساخت و صورت واقعه را به سردار مدد خان گفته فرستاد که من شیر غران و هژبر ژیان را به فریب تمام به دام آورده، در قفس انتقام بند نموده ام. زود برسید و کارش تمام سازید.

سردار مدد خان اسلام خان درانی را معه دو هزار سوار فرستاد که آزاد خان را کشته و چشمانش را برآورده، بیارند. آزاد خان چون دید که راجه رستم با من نرد ستم باخت و اسپ دغا بر رخ بساط جمعیتم تاخت و مردم بادشاهی برای کشتن و ذلت دادن من رسیده اند، ممکن نیست که من زنده بحضور رفته، متحمل انواع سیاست و عذاب گردم و با بی حرمتی و بی غیرتی جان دهم. طپانچه بر جگر خود گذاشته، سر داد که مرغ روحش پر و بال زدن آغاز نهاد. یعنی رمقی از جان باقی مانده بود که اسلام خان درانی معه مردم بسیار در آنجا رسیده، دروازه حجره را شکسته، بر سر او آمد و چشمانش را از حدقه برآورده، آن زمان آزاد خان این قدر بر زبان آورد که ای سگ، اگر ازاد سلاح در دست و قوت در تن می داشت، چه قسم روبروی او می آمدی. این بگفت و مرغ روحش از بند قفس آزاد گردید.

سردار مدد خان سر او را با چشمانش روانه حضور مقدس نمود. بادشاه جمجاه در آنحال از کار آزاد ملال داشتند و اوقات همایون در کمال کدورت و الم میگذشت که سر و چشمانش بحضور رسیدند. متعاقب لاش او هم رسید. ظاهرا به کشته شدن آزاد خان بادشاه بسیار تاسف خورده، فرمودند که آزاد عجب جوان دلاور و رعنا و صاحب داعیه بود. اما لاش او را حکم دفن نفرموده، طعمه زاغ و زغنش ساختند و مادر آزاد خان را مقید از قندهار بحضور طلب داشته، فرمودند که از این امیران از هر که راضی باشی، نکاح کن که فرزند دیگر مثل آزاد صاحب داعیه از تو بوجود آید. چرا که این جرات و دلاوری و عزم آزاد خان اثر رحم تو بود. اگر اثر نطفه حاجی کریم داد خان می بود، دیگر پسرانش هم صاحب داعیه می شدند.

او عرض کرد که قبله عالم قربانت شوم. به مثل احمدشاه بادشاهی پیدا خواهد شد که مثل تیمورشاه فرزند بظهور آید. یعنی نه حاجی کریم داد خان پیدا خواهد شد که مثل ازاد فرزند پیدا شود و این امیران که در حضور پر نور تو ایستاده اند، بر روی و ریش آنها می شاشم. پادشاه سکوت فرموده، باز فرمود که ازاد برای تو مبلغ کثیر از کشمیر فرستاده، آنرا بحضور داخل ساز. غرض که آن زن مردانه سیرت سوالجواب دلاورانه نموده، قریب لک، دو لک روپیه گذرانیده، مواجب خود معین کنانیده، معه فتح جنگ نام پسر آزاد خان که صغیرالسن بود، روانه قندهار شد و بادشاه زن آزاد خان را که کشمیریه بود، به عقد خود آورده، در حریم عصمت داخل فرمودند و پسر آزاد تا بغایت سال هزار و دو صد و دوازده هجری زنده است.

اکنون سطری چند از احوال آزاد خان مرقوم میگردد. باید دانست که این آزاد خان پسر حاجی کریم داد خان درانی بامی زایی مردی بود جریح و دلاور و شجاع و سخا و صاحب داعیه و أراده؛ قریب دو، سه هزار کس را سردار نموده، جیغه های مرصع و ساز معه زین و اسپان از طلا و یراق شمشیر ها و غلاف کارد ها هم از طلا و قبای کمخواب و زربفت و جامه وار مخمل و کمربند

و شمله ساخت کشمیر به اینها بخشیده، مواجب بسیار مقرر نموده و مردم فوج خاصه خود را که قریب ده، دوازده هزار سوار بودند، حکم کرده بود که تمام ساز در بن اسپان و یراق و شمشیر و بندوق و غلافه کارد ها از نقره درست سازند و مبلغ از سرکار خود بخشیده، سامان مذکور درست کنانیده بود. قبا های با تات و اطلس برای پوشاک این مردم میداد. در نان دهی چندان سخی بود که سه هزار قاب طعام از قسم پلاو و بریانی برنج پشاور، صبح و شام از حضور او می آوردند و مردم می خوردند و در هر قابی که از یک و نیم آثار طعام نمیشد.

یکی از کار پردازان او براقم این اوراق میگفت که روزی در بیابانی از شهر کشمیر به فاصله برآمده، شکار می کرد. ناگاه وقت چاشت در رسید. حکم کرد که بدستور معهود طعام حاضر آرند. مردم ناواقف حیران شده، دانستند که در این ویرانه اینقدر اسباب همراه از کجا آمده باشد که سه هزار قاب طعام موجود تواند شد. امروز مردم بسیار از کار پردازان بقتل خواهند رسید که ناگاه طعام وافر قریب سه هزار قاب با نفاست تمام معه سامان حاضر شد. بدستور، همه امرا و پیش خدمتان سیر شدند و بسیاری از طعام و نان باقی ماند و صاحب صیط هم بنوعی بود که بالای بنگله بطور شاهان نشسته، سلام مردم میگرفت و اگر احیانا امیری در حضور او خود را به غرور وا می نمود یا حرکتی خلاف آداب او میکرد، فورا بقتل میرسید.

اگر صد دو صد مردم روبرویش بقتل میرسیدند و سوالجواب بحضور او مثل شاهان میشد. الا اینقدر فرق می بود که او را مردم به لفظ سردار مخاطب کرده، سخن می کردند. چندان خوف او بر مردم غالب بود که این مثل به دربار او عام بود که هر کس به دربار او خود را به شان و شوکت آراسته می امد، دیگران می گفتند تو که به این شان و شوکت آمده نمیدانی که پیشتر آزاد نشسته است.

در اراده ملک کبری نیز چنان بود که در کوهستان بلند و کریوه های دشوار که هیچ یکی از حکام کشمیر در آنجا نرفته، این آزاد خان آنها را زده و گوشمالی داده، زر گرفته، مطیع خود گردانیده بود. تا نواح سرحد تثبیت دبدبه او رسیده، مردم آنجا خراج می فرستادند و قوم کهکا و بیمتا را که اکثر مترددین و مسافران را تاراج میکردند، چندان قتل نموده بود که مینار بلند از آن درست شده، مردم از عرصه دور مشاهده می نمودند و در عرصه چهار سال در کشمیر اینهمه مرتبه بهم رسانیده بود. سن و سالش تا وقت فوت تخمینا بیست و هفت سال بود.

بغاوت کردن ارسلان خان مهمند و کشته شدن او به اقبال بادشاه عدوبند

ارسلان خان مهمند پسر زین خان مهمند که در زمان فیض نشان حضرت احمد شاه جنت مکان

انارالله برهانه صوبه دار سهرند شده بود، جامه بغاوت حضرت ظل الهی را در بر کرده، در دهکا که از پشاور آنطرف دره خیبر است، در قلعه خود مستعد بغاوت می بود و مردم افریدی و دیگر افغانان را با خود متفق ساخته، راه آمد و شد قشون بادشاهی و مترددین و تجار بند نموده بود. مگر کسی که امرا و یا تجار نذرانه قبول مینمود، یک آدم همراه کرده، از قلعه دره خیبر بسلامت می گذرانید و از باعث استواری مکان و دشواری کوهستان قشون بادشاهی بر او دست نمی یافتند.

چند نوبت افواج بادشاهی مثل احمد خان بارک زایی شاهنگچی باشی وغیره رفته، اما کاری از پیش نمی بردند و بادشاه جمجاه از این معنی پیوسته مکدر و ملول خاطر می بودند. اخرالامر، مدار المهام سلطنت و مشیر تدبیر مملکت قاضی فیض الله خان به تدابیر صایبه و قسم های شدید امان جان داده، بحضور طلب داشت.

چون ارسلان خان بحضور انور رسید، قاضی موصوف او را قید نموده، بحضور مقدس برای قتال او عرض نمود. اول بادشاه فرمودند که قول و پیمان و قسم در میان است، قتل نمودن خلاف قانون بادشاهان است. چون قاضی مذکور نفس ناطقه بادشاه بود، اخر حضرت قبله عالم بر قتل آن مقید دام امان و محبوس زندان پیمان راضی ساخت و بانواع سیاست کشته، در پای فیل بسته گردانیدند.

همچنین فتح خان خیریاری یوسف زایی اتمان خیل را که رئیس و زمیندار مظفرآباد وغیره راه کشمیر بغی بودند، بهیبت شیران لشکر منصور نمی آمد، اخر بملازمت حاشیه بوسان بساط حضور پر نور بوساطت فیض طلب خان محمد زایی مشرف شد.

او نیز بموجب حکم اقدس بعذاب گلو اقشرون معذب گردیده، روانه عدم شد. الحال که سنه هزار و دو صد و سیزده هجری است، پسرش ظفرخان ریاست می کند و از بادشاه بغی است. اما ملک و مردم بادشاهی را ایذا نمیدهد. الا بقدمبوس اقدس اعلی مشرف نمیگردد، از خوفی که به پدرش چنین گذشته که مرقوم شد و از مظفرآباد تا حسن ابدال تمام ملک در عمل اوست.

وفات یافتن حضرت تیمورشاه مبرور مغفور از این سرای غرور و خرامیدن بدارالسرور بفرمان به فرمان حور و قصور

چون بادشاه والاجاه در شهر پشاور رونق افزا بودند و شهزاده های قره باصره حشمت و اجلال که هنوز بسیاری از آنها پا در اقلیم بلوغت نه نهاده، همراه رکاب بودند و مهین پور خلافت و

جهانبانی همایون شاه بانتظام اشرف البلاد احمدشاهی قندهار و فرزند سعادتمند سلطان محمود در ملک خراسان بشهر دارالسلطنه هرات مشغول بودند و شهریار عالی تبار شهزاده نامدار گیتی ستان شاه زمان در کابل به ولیعهدی استقامت داشت.

ناگاه از مقدرات الهی مزاج اقدس اعلی شاهنشاهی از مرکز اعتدال انحراف ورزیده و خلل بیماری در جسد شریفش ظاهر شد. اطبای طبابت شعار و حکمای حکمت اثار به معالجه ذات شریف و عنصر لطیف آن بادشاه والاجاه مشغول شدند. اما تدابیر بحسب تقدیر بمزاج اشرف ناگوار می افتاد. اخر اطبا و حکما هوای شهر پشاور موافق مزاج گرامی ندانسته، عرض نمودند که حضرت خدیو دولت و اقبال، رونق افزای دارالسلطنه کابل شوند. ناچار، موکب گردون کوکب از پشاور بسمت کابل روانه شد.

چون خبر بیماری حضرت بادشاه به شهزاده شاه زمان رسید، دل دریا منزلش روز و شب به اضطراب تمام خواهان ملازمت پدر بزرگوار می بود. چون رایات عالیات به نواح چارباغ که از کابل به فاصله چهل کروه کم و بیش بسمت پشاور واقع است، رسیدند، شهزاده ممدوح خود را یلغر برای زیارت دیدار پر انوار حضرت بادشاه رسانیده، بشرف ملازمت مشرف شد و در این شتاب روی و جلو ریزی دو اسپ سواری شهزاده تلف شدند.

شاه انجم سپاه فرزند ارجمند را به محبت تمام در آغوش مرحمت و کنار مکرمت کشیده، الطاف بسیار فرمودند و دو اسپ خاصه سواری خود، معه ساز طلا بآ نقره العین خلافت و سریر آرای سلطنت بخشیدند. از آنجا رایت ظفر آیت متوجه به دارالسلطنت کابل شد.

روزی در اثنای راه شهزاده ممدوح و مدارالمهام سلطنت و مشیر تدبیر مملکت قاضی فیض الله خان بر بالین حضرت بادشاه حاضر بودند که بر زبان مبارک فرمودند که امروز سه، چهار روز می شود که در عالم رویا مشاهده کردم که که چند کس آمده، کلاه شاهی از سر من فرود آورده، بر سر این فرزند می نهند و اشاره بطرف حضرت شاه زمان فرمودند. معلوم میشود که دور عمر من به اخر رسیده و پیاله زندگانی من لبریز گردیده، شهزاده ممدوح و قاضی مذکور و ندمای حضار به گریه درآمدند. بادشاه نیز چشم مبارک پر آب کرده، نصایح چند بآن فرزند ارجمند فرمودند. اما علانیه اظهار نه نمودند که بعد از من سریر آرای سلطنت کی باشد.

چون داخل دارالسلطنه کابل شدند، مرض بذات مبارک روز بروز ترقی پذیر شد و آثار قضا و قدر الهی از نهانخانه تقدیر پا بجلوه ظهور می نهادند و لشکر ضعف و ناتوانی بر ملک طبیعت آن بادشاه استیلا تمام می یافتند. تا انکه در شب هفتم شهر شوال سال هزار و دو صد و هفت هجریه نبویه علیه الصلواه و التحیه، دل دریا منزل را از این سرای فانی برداشته، قدم بر رکاب مرکب

عدم گذاشته، بر سریر ملک جاودانی رسیده، فرمان روای حور و قصور جنان گردیدند و داغ حسرت و الم بر دل فدویان عقیدت توام و جانفشانان ارادت شیم گذاشتند.

مدت سلطنت آن بادشاه ستوده خصال بیست و سه سال و چند ماه بود. اولاد آنجناب بسیار اند و از آنها که به مولف معلوم شده، این اند. اول همایون و او از همه کلان است. مردی عیاش بود. الحال بحکم شاهی نابینا شده، نشسته است. دوم محمود؛ این هر دو از حضرت شاه زمان کلان اند. سیوم خاقان گیتی ستان شاه زمان. چهارم عباس. پنجم شجاع الملک. ششم شاه پور. هفتم فیروزالدین وغیره بسیار اند.

{فصل چهارم - زمان شاه درانی}

جلوس فرمودن شاه جمجاه گیتی ستان حضرت شاه زمان در درانی ابن تیمورشاه بر سریر بی نظیر سلطنت و خلافت و جهانبانی

چون وفات حضرت بادشاه، جنت آرامگاه، تیمورشاه مغفور مبرور بر امیران عظام و فدویان سعادت فرجام مثل مدارالمهام سلطنت و فراح دان جناب بادشاهی جلیس خاص محفل ظل الهی، قاضی فیض الله خان که نفس ناطقه حضرت بادشاه مغفور مبرور و امین الملک نور محمد خان بابر که مختار و مدارالمهام امور مالی و ملکی و ملا عبدالغفار خان که در آنزمان قولراقاسی و صاحب جمع خزانه و هرکاره باشی بادشاهی پاینده خان بارک زایی المخاطب به سر افراز خان که سردار کثیرالاقتدار بودند، ظاهر شد؛ بصلاح وقت، وفات آن بادشاه ستوده صفات را مخفی داشته، باتفاق و بصلاح یکدیگر حکم فرستادند که حضرت بادشاه خلایق پناه خود به نفس نفیس در دیوان خاص رونق افزا شده، می فرمایند که باریابان حضور اقدس اعلی حاضر شده، بقراین و مراتب خود ها کورنش نموده، بملاحظه دیدار مبارک ما سعادت اندوز شوند.

کل امرای عظام و کار پردازان سعادت فرجام، بموجب والا در ارگ دارالسلطنت کابل حاضر شدند. خیرخواهان مذکور مثل قاضی فیض الله خان وغیره دروازه قلعه را بند نموده، اظهار واقعه جانگذار حضرت بادشاه نمودند و با هم عهد و میثاق کرده، متفق شدند. بعد جمله شاهزاده را به دیوان خاص آورده، اول فاتحه شاه رضوان دستگاه خوانده، متفق اللفظ عرض نمودند که بادشاه یک کس می شود. الحال در تمام برادران یک کس را سنجیده و پسندیده بادشاه نمایند و همه برادران بطوع و رغبت خود اطاعت او مینموده باشند.

چون حضرت بادشاه گیتی ستان، شاه زمان در زمان پدر بزرگوار به صوبه داری کابل و ولیعهدی سرافراز بود و هرگاه بادشاه بحمام تشریف می بردند، امرای عظام به کورنش القرة العین حاضر میشدند و به احسن وجهه از اخلاق عمیم و خوی کریم آن شاهزاده واقف بودند. رای همگنان مقرر شد که جناب سلطنت ماب شاهزاده ممدوح را جانشین سریر سلطنت نمایند. اما دیگر برادران آنجناب باین امر راضی نشده، سخنان برخلاف میگفتند و هر یک این امر جلیل القدر رفیع المراتب را بطرف خود می کشیدند.

از آنجمله شاهزاده عباس که در اخیر سلطنت پدر بزرگوار خود صوبه دار پشاور شده، بالای بنگله چهل ستون که مطلا بود، نشسته، کورنش مردم میگرفت. باین سبب هوای سلطنت در دماغ جا

داده، بخود رجوع این امر رفیع می خواست و هر یک از امرا را بانواع نوازش و عنایت متوقع و امیدوار میکرد.

چون سرداران عظام و خیرخواهان فرجام دیدند که شاهزاده ها با هم نزاع دارند، برخاسته، یک، یک خانه رفته نشستند و جناب شاه زمان نیز بدولت خانه خود تشریف برده، بعد از گفتگوی بسیار رای شهزاده ها بر آن قرار گرفت که شهزاده عباس را سریر آرای خلافت سازند. همه بالاتفاق در محل سکونت شاهزاده عباس رفتند که تا او را از این مژده آگهی بخشند.

امرای عظام رفتن شاهزاده را در پیش شهزاده عباس مغتنم دانسته، فورا بهادران دسته جوان شیر را بدروازه شاهزاده عباس فرستاده، دری سرای او را مستحکم بستند و بند و بست پخته گرد ان مکان نمودند و خود ها همه بالاتفاق بدر دولت سرای حضرت قدر قدرت، جمشید مرتبت، مریخ نیت، خورشید شوکت، سیف مسلول، دین محمدی رمخ مصقول، آیین احمدی، سزاوار رتبه شاهنشاهی، ظل الهی، ناصر اهل ایمان، موید ارباب عرفان، در دریای سلطنت و خاقانی، اختر برج خلافت و جهانبانی، حضرت شاه زمان در درانی خلدالله ملکه رفته و آنجناب را آورده، بتاریخ هشتم شهر شوال سال هزار و دو صد و هفت هجری، یوم دوشنبه بساعت عطارد بر سریر بی نظیر سلطنت جلوس دادند.

صدای خرمی و نوید بی غمی از زبان خاص و عام بلند شد. امرای عظام و روسای ذوی الاحترام نذر و نیاز لایق گذرانیده، فراخور مراتب و حوصله خود بعطای خلاع فاخره و بمراتب و مناصب سربلند شدند. وجوه دراهم و دناتیر نیام، نام و اسم گرامی زیب آور گردیده، باین سکه مسکوک گشت.

طراز یافت بحکم خدای هر دو جهان
رواج سکه دولت بنام شاه زمان

و نگین خاقانی و خاتم جهانبانی باین شجع بزرگ مسجع گردید.

قرار داد ز الطاف خویشتن یزدان
نگین حکم جهان را بنام شاه زمان

آنگاه به تجهیز و تکفین آن شاه مغفور پرداخته، جسد شریفش را بطور شهریاران دین محمدی در زمین قریب شهر دارالسلطنه کابل مدفون ساختند. مقبره رفیع برآن درست نموده اند و شاهزاده ها تا سه روز در مکان شهزاده عباس بر سر پرخاش بوده، تن به اطاعت حضرت خاقان نمی

دادند. چون دراین سه روز از طعام و آب عاجز آمدند، ناچار به تبعیت شهریار گیتی ستان راضی شده، مستفیض ملازمت شدند.

حکم شد که درون ارگ کابل در قلعه که بر قله کوه واقع است، به محافظت نگاه دارند. الا شهزاده شجاع الملک را که هنوز پا در حد بلوغت نه نهاده و برادر حقیقی یعنی از بطن یک مادر بود، همرای رکاب داشته، حکم فرمودند که خیمه او قریب خیمه و سراپرده خاقانی ایستاده کرده باشند و خود بنظم و نسق امورات مالی و ملکی مشغول شدند. گویند که در زمان جلوس سلطنت سن شریف ان بادشاه جم جاه بیست و سه سال بود.

عزم فرمودن خاقان زمان و شاه گیتی ستان با قشون جرار بر سر همایون شاه باشرف البلاد احمد شاهی قندهار

چون کار پردازان مشیت الهی از روز ازل خلعت خلافت برای زیب وجود فایض الوجود آن شاه گیتی ستان داشته و رای درست و فکر صایب در سرشت ذات خاقان زمان نهاده بودند. بنابران هر امور که از تدابیر فکر صوابش جلوه ظهور گرفت، همان امور جهت انتظام خلافت و استحکام سلطنت آن جمشید مرتبت بقلم تقدیر منشیان کارخانه الهی بر لوج ازل نوشته بودند.

پس حضرت خاقان زمان، اول بنظم و نسق امور حضور پر نور خود پرداخته، رحمت الله خان صدوزایی کامران خیل را که مرد دانا و صاحب تدبیر است، بخطاب معتمدالدوله دلاور خان بهادر سرفراز نموده، مدار مهام سلطنت و مشیر تدبیر مملکت فرمودند و زمام اختیار سلطنت از امور مالی و ملکی در قبضه صلاح و صوبدید او تفویض فرمودند. پدرش فتح الله خان نیز خطاب وفادار خانی داشت، از عمده امرای احمد شاهی بود.

اما این رحمت الله خان از باعث ناموافقت قاضی فیض الله خان در زمان تیمورشاه جنت مکان از پایه اقتدار افتاده بود و حافظ شیرمحمد خان بامی زایی پسر اشرف الوزرا شاه ولیخان را که در زمان تیمورشاه مغفور بعد کشته شدن پدر خود در گوشه نشسته، بنوع غربا اوقات بسر می برد، بخطاب اشرف الوزرا مختارالدوله بهادر مخاطب فرموده، باعلی پایه وزارت رسانیدند و امین الملک را بدستور قدیم دیوان عالی داشتند، بعد برشته خسری او را ممتاز فرموده، صبیه او را در سلک پرده نشینان حرم منسلک کردند و قاضی فیض الله خان را که مدارالمهام و نفس ناطقه حضرت تیمورشاه جنت مکان بود، از نظر عنایت انداخته، حبس فرمودند و نقود و اسباب او را بسرکار شاهی ضبط نمودند. تا تحریر این اوراق باحوال تباه در ارگ دارالسلطنت کابل مقید است. اما معلوم نشد که کدام کدورت از طرف او بر دل دریا منزل خسرو عادل نشست. لیکن مردم عوام

میگویند که باغوای وفادارخان مذکور این معنی بظهور امد.

بعد از این نظم و نسق، رقم قضا توام بنام شاهزاده همایون بر این مضمون عنایت فرمودند که در ان زمان بنظم و نسق احمد شاهی قندهار مشغول بود که به افضال لایزال الهی، تخت سلطنت و تاج شاهی بوجود مبارک ما رونق یافته و جمیع برادران و امیران سر بر خط فرمان نهاده، مستعد بندگی اند. لازم است که آن برادر نیز مرضی الهی را کار فرموده، بطوع و رغبت، اطاعت نماید.

او در جواب نوشت که از زمان شاه بابا جنت مکان، بصوبه داری و ولیعهدی قندهار که ملک موروثی و محال اغاز سلطنت خاندان عالیشان ماست، بعهده من مقرر بوده و علاوه آن به سن و سال از همه برادران رتبه امتیاز دارم. پس دراینصورت لازم آن است که سریر سلطنت بذات من رونق پذیرد.

خاقان زمان از استماع نافرمانی برادر کلان، عزم قندهار مصمم فرموده، با لشکر جرار و امرای ذوی الاقتدار روانه شدند و از انطرف همایون شاه نیز با فوج کثیر کوچ نموده، در منزل باغ بیرو که دو کروه اینطرف منزل قلعات {کلات} است، با یکدیگر فوج طرفین قریب رسیدند و از طرف او مهر علیخان میراخور برادر زاده سردار مدد خان اسحق زایی و از طرف خاقان زمان، سردار پاینده خان بارک زایی بهراولی نامزد شدند.

چون مقابل یکدیگر امدند، میراخور هراول همایون شاه اطاعت شاهی قبول نموده، به لشکر هراول شاه گیتی ستان داخل شدند، شاید که از سابق سازش نموده باشد. همایون شاه از استماع این خبر هراسان شده، راه فرار در پیش گرفت و بسیاری از سردارانش بخوف اینکه برادر کسی اینطرف و پدر کسی انطرف، ترک رفاقت او نموده، داخل اردوی معلی گردیدند و هر یک بملازمت اقدس مشرف گردیده، فراخور حوصله بمرتبه خود رسیدند.

اما میرآخور رتبه بلند یافت؛ تا حال تحریر این اوراق کارش روز بروز در تزاید است. با وفادار خان مدارالمهام بسیار مصاحبت و کرم روزگاری دارد و سرداران همایون شاه انچه مال و اسباب او را غارت نموده، اورده بودند، بنظر کیمیا اثر در أورده، داخل کارخانجات شاهی نمودند و از سرداران عمده، بغیر دلدار خان عرض بیگی برادر زاده برخوردار خان که خسر همایون شاه بود، در حضور او دیگر نماندند، ناچار راه کوهستان بلوچستان در پیش گرفته، در ظل پناه نصیر خان بلوچ که سردار کثیرالاقتدار و امیر نامدار و خراج گذار خاندان شاهان درانیه بود، درآمد.

خاقان زمان بنصرت و اقبال در شهر اشرف البلاد احمدشاهی قندهار نزول اجلال فرمودند و

یاغیان و سرکشان را تفحص نموده، بقدر جرایم، سیاست و تادیب نمودند. فرزند ارجمند سلطان قیصر را که صغیرالسن بود، به نیابت ولیعهدی در قندهار گذاشته، عبدالله خان نورزایی را مختار به نایب کل امور شاهزاده ساختند و سرداران بسیار و فدویان جان نثار مثل سردار محمد خان صدوزایی برادر وفادار خان مدارالمهام موصوف و فتح خان پسر سردار پاینده خان بارک زایی و یحیی خان نسقچی باشی و میر غضب پسر اسلام خان و سردار سیدال خان پسر حسن خان و کدو خان بارک زایی را برکاب سعادت شهزاده تعین فرمودند و خود مراجعت بدارالسلطنه کابل نمودند.

فرستادن خدیو گیتی ستان اشرف الوزرا شیرمحمد خان را بسمت بلوچستان و بیان واقعه متفرقه سلطنت خاقان زمان

چون به سمع اقدس رسید که همایون شاه بطرف بلوچستان رفته، پیش نصیر خان پناه برده است، عزم داشتند که که متوجه آن نواح گردیده، بانصرام این مهم پردازند که عرضداشت نصیر خان مذکور بر عجز و انکسار رسید.

معروض داشته بود که من از زمان خاقان جنت مکان تا الی الان از بنده های جانفشان و فدویان عقیدت نشان ام. بهیچ نوع از فرمان لازم الاذعان بادشاهی بیرون نیستم. در این ولا که شاهزاده نامدار به اغوای مصاحبان بد کردار و گردش زمانه ناهنجار سر از اطاعت حضرت پیچیده، وارد این ملک گردیده، به غریب خانه غلام تشریف آورده اند.

بحضور فرستادن ایشان از نام و ننگ ریاست بعید دانسته، عرض می نمایم که هرگز از ایشان بعد از این اظهار روگردانی و بغاوت نخواهد شد و تا دم زندگی این غلام، مظهر فساد در این ملک نخواهد گردید. مگر پارچه نان که به دولت حضرت در غریب خانه مهیا دارم، از ایشان دریغ نخواهم کرد. بلکه انشاالله ایشان را براه آورده، بحضور پر نور روانه خواهم نمود. اما الحال از جان امان یابند، موجب سرفرازی غلام است.

خدیو قدردان نظر بر خدمت و قدامت نصیر خان فرموده، آن مهم را مهمل گذاشته بودند. چون رایات ظفر آیات از قندهار بسمت خراسان برای دریافت احوال سلطان محمود که ایشان نیز برادر کلان حضرت خاقان زمان اند، اما از همایون شاه خورد اند، متوجه شده بود. موکب گردون کوکب هنوز دو کروه از قندهار منزل داشت که عرایض سلطان محمود، متضمن بر انقیاد و فرمان برداری رسید. مرقوم بود که من مطیع حضرت بادشاه ام و بجای شاه بابا جنت مکان میدانم. امیدوارم که بدستور زمان حضرت بابا مغفور ملک خراسان و شهر هرات بمن تفویض باشد. سر مو از

احکام حضرت اقدس اعلی تجاوز نخواهم کرد.

امرای دولت و هوا خواهان سلطنت نیز معروض داشتند که اخر کسی از شاهزاده های نامدار در هرات تجویز خواهد شد؛ بهتر آن است که سلطان محمود که باطاعت حضرت گردن نهاده، در آن ملک بدستور قدیم قایم باشد. خدیو قدردان، شهر هرات و ملک خراسان بسلطان محمود عنایت فرموده، مهم خراسان را معطل گذاشتند و زمان خان پسر حاجی کریم داد خان بامی زایی عرض بیگی را که از طرف سلطان محمود برای سوالجواب آمده و از خیرخواهان دولت علیه بود، باز معه رقم اطمینان برای برادر خود سلطان محمود بصوب هرات فرستادند و خود به عزم تسخیر هندوستان بکابل داخل شدند که در همان اثنا خبر رسید که نصیر خان بلوچ جهان فانی را پدرود نموده، روانه اخرت شد.

چون پسرش محمود خان صغیرالسن بود، برادر زاده او که جوان بود، مالک ریاست گردیده، میخواست که پسر نصیر خان را اخراج نماید و نیز شهزاده همایون را اغوا مینمود که حضرت بادشاه هستند. افاغنه و قوم درانی را با خود متفق نموده، عزم قندهار نمایند.

شخصی از اهل کاران نصیر خان عرضداشت متضمن فوت نصیر خان و تسلط برادر زاده او بر کل ریاست و اغوا نمودن شاهزاده همایون را و معطل شدن پسر نصیر خان را ارسال استان معدلت بنیان نمود.

خاقان زمان اشرف الوزرا حافظ شیر محمد خان مختارالدوله بهادر را با افواج سنگین و سید خداداد را که از سادات شوراوک و پشین بود، از طرف وفادار خان معتمدالدوله و امین الملک نورمحمد خان بابر رخصت فرمودند که شاهزاده همایون را بهر نوع که باشد، از ملک بلوچستان مطمین ساخته، بیارند و خود بدولت و اقبال داخل شهر پشاور شدند و اراده تسخیر هندوستان داشتند.

القصه، مختارالدوله و سید موصوف در آن حدود رسیده، شاهزاده ممدوح را باطمینان و تسلی تمام از طرف خدیو عالیمقام همراه گرفته، روانه شدند. در اثنای راه سید خدا داد با شهزاده همایون سازش پیدا نموده، گفت که از فضل خدا تدابیر صایب نموده، تاج خلافت زیب فرق و تارک عالی و تخت سلطنت زیر پای مبارک خواهم آورد؛ بشرطی که منصب وزارت بمن وعده فرمایند. با یگدیگر عهد و پیمان نموده، موافق شدند.

شیر محمد خان بهادر که مرد دیندار و مدبر عالی افکار بود، این معنی را دریافته، در دل خود اندیشه نمود که اگر شهزاده یا این سید را بکشم، بعید از ایمان و دین و خلاف از آیین است و

نمک حرامی و قتل شاهزاده روش خاندان من نیست. عرضداشت بحضور مقدس نمود که سید خدا داد معتمد و خیرخواه قدیم حضور پر نور است، شهزاده را به اطمینان و اهستگی می آرد و اگر غلام را فرمان شود، مستفیض ملازمت کیمیا خاصیت گردد. چرا که کار فدوی در اینجا هیچ نیست. اخر بموجب حکم حضور مستفیض ملازمت کیمیا خاصیت گردید. بملاحظه فساد خود را بکنار کشید.

نقلی عجیب که در آغاز جلوس حضرت خاقان زمان بظهور آمده، نوشته می شود. اگر چه نوشتن آن در اخر داستان جلوس لازم بود، اما چون مخل عبارت احوال ضروری بود، بنابران از اخر داستان موقوف داشته، در اینجا قلمی می گردد.

باید دانست در زمانیکه حضرت تیمورشاه مغفور وفات یافتند، سر افراز خان نام قوم افغان مهمند که رئیس و زمیندار دو، سه قریه خورد بود و مکان بود و باش او در قریه که دو کروه از پشاور سمت مشرق مایل بجنوب است، بود، داعیه سلطنت و جهانداری را در دماغ حماقت جا داده، چندین از افاغنه را با خود متفق ساخته، داخل شهر پشاور شد. میخواست که شهر پشاور را تاراج نماید. اما چون مردم سکنای انجا از افاغنه رابطه اتحاد دارند، هر کسی آشنای خود را آورده، بر دروازه خود نشاند و برای احتیاط خود ها هم سلاح بسته، مستعد بودند.

از این معنی بر شهر دستیاب نشده، مرزا احمد خان برادر مرزا کفایت خان پسر مرزا هادی خان لاری منشی باشی را که دران زمان حاکم پشاور بود، او را بحویلی او محاصره کرد. چند روز جنگ ماند. بالاخره باتفاق افاغنه که به مرزا احمد خان موصوف رابطه داشتند، مصالحه شد و در این دار و گیر چند خانه غربا که زیر دیوار مرزای مذکور بود، بدست افغانان سرافراز مذکور الصدور بتاراج رفتند که در همان اثنا آوازه جلوس حضرت خاقان زمان و انتظام امور سلطنت شهرت یافت.

سرافراز، نام شاهی را بخود غنیمت دانسته، راه فرار در پیش گرفت و همراهیانش نیز به کلبه های خزیدند. طرفه تماشا بود که خود را سرافراز شاه نام نهاده، بالای چارپایی فرش نموده، چادر سفید برآن گسترده، آن را تخت سلطنت قرار داده و پر های مرغ بر سر گذاشته، آنرا جیغه شاهی نام نهاده، هر گاه که بالای او می نشست، همراهیانش بطور شاهانه او را کورنش نموده، ایستاده می ماندند. هرگاه اراده حرکت از جایی بجایی می خواست که کند، افغانان یا مردم غربا چارپایی او را بر داشته، بطور تخت روان می بردند. مرد سخی و دلاور بود و در سن و سال نیز هنوز به سنی نرسیده بود.

چون حضرت بادشاه این رویداد را استماع نمودند، از روی مرحمت خسروانه حکم بتادیب و

سیاست او نفرمودند. فقیر مولف این اوراق او را نوبتی در بازار شهر پشاور دیده بود. جوانی متوسط الاعضا و القامت بود و در همان هنگام که سال هزار و د وصد و دوازده هجری بود، به مناقشه و مجادله که با برادران خود نموده بود، از دست خویشان دینی اعمام خود کشته شد. عجب همتی داشت که بی سلاح بود. چون دانست که مردم قصد کشتن من دارند، برجست و شمشیر یکی از انها گرفته، دو، سه کس را کشت. اخر بضرب غلوله های بندوق، کارش اخر ساختند. چون نقلی عجب بود، برای لطافت طبع بقلم درآمد.

رسیدن شاهزاده همایون باغوای سید خدا داد به قندهار و جنگ نمودن با افواج بادشاهی و شاهزاده قیصر نامدار

چون مختارالدوله حافظ شیر محمد خان بهادر بحضور رسید، خدا داد فرصت را غنیمت دانسته، شهزاده همایون را بر تخت نشانید و افواج گرد و پیش را فراهم آورده، اراده اشرف البلاد احمد شاهی قندهار نمود که اول آنشهر را که بلده ریاست و محل جلوس حضرت خاقان گیتی ستان جنت مکان است، در حیطه تصرف خود باید آورد. بعد از آن به دیگر بلاد متوجه باید شد.

چون به قندهار رسید، خیرخواهان دولت که همراه قره باصره خلافت شهزاده قیصر بودند، جمع شده، شهزاده موصوف را که در آن زمان در سن شش و هفت سالگی بود، بر اسپ سوار کرده، به اراده مقابله بیرون آمدند. چون افواج از طرفین مقابل شدند، سرداران رکاب شهزاده قیصر ممدوح خود را به قول ترتیب دادند و یار محمد خان صدوزایی را معه پانصد سوار به محافظت و احتیاط شهزاده بلند اقبال گرد اسپ سواری او گذاشتند.

چون از طرفین نایره قتل و آتش جدال اشتعال یافت، بهادران و دلاوران قشون بادشاهی جرات و دلیری نموده، فوج همایون را از پیش برداشته، هزیمت دادند و تمام انتظام قول های او را برهم دادند. چنانچه در لشکر او فرار افتاد. دلاوران شاهی تعاقب نموده، قتل و غارت شروع کردند.

همایون شاه که معه چند سوار از فوج خود جدا سمت قول شهزاده قیصر ایستاده بود، احوال هزیمت و بی سروسامانی لشکر خود ملاحظه نموده، غضبناک معه چند هزار کس سوار شمشیر زنان قریب شاهزاده قیصر آمد.

چون درانیان دیدند که شهزاده همایون است، جنگ کردن و زخم زدن بر او در آیین خود مناسب ندانسته، راه فرار در پیش گرفته، شهزاده را تنها گذاشتند و دران گیرودار زخم شمشیر از دست همایون بر کله شهزاده رسید، پوست مال فرود آمد و انگشت دست راست او را زخمی نمود. آن

طفل خورد سال به آن احوال خون جاری، مضطرب و حیران بر اسپ سوار ایستاده بود که شاهزاده احمد فرزند همایون شاه با چشم پرآب با پدر خود گفت که این طفل مجروح برادر زاده حضرت و برادر من است و برادر زاده بجای فرزند می شود. زخمی نمودن این مناسب نبود.

همایون شاه گفت که من در حالت غضب شمشیر زدم، سهوا شاید بر چهره این فرزند رسید. از اسپ فرود آمده، به تاسف تمام آن شاهزاده والاجاه را در آغوش گرفته، جراح را طلبیده، روبروی خود به مداوای جراحت القره العین خلافت حکم نمود و در زیر درخت نشسته، نان و کباب باتفاق آن سعادتمند تناول کردند.

القصه چون خبر دستگیر شدن شهزاده قیصر بدست همایون به بهادران قشون شاهی که تعاقب هزیمیان داشتند، رسید، حیران و سراسیمه گشتند که ما جنگ را فتح نموده، کل افواج همایون را هزیمت دادیم، شهزاده ما چه نوع گرفتار شد.

چون حقیقت حال معلوم کردند، عبداله خان نورزایی و یحیی خان نسقچی باشی و کدو خان بارک زایی و فتح خان پسر سردار پاینده خان بارک زایی از آنجا بالا بالا روانه پشاور بحضور مقدس شدند و مابقی سرداران و فوج به همایون شاه در ساختند. او در قندهار داخل شده، سکه و خطبه بنام خود رواج داد.

در این اثنا احمد خان نور زایی که جهت قدمبوس اقدس اعلی حضرت شهریار گیتی ستان از هرات بسمت پشاور روانه شده بود که در راه میان هرات و قندهار خبر دستگیر شدن شاهزاده قیصر و هزیمت عبدالله خان برادر خود و تباه شدن فوج بادشاهی و تسلط همایون شنیده، گفت که این همایون که باشد که در ملک بادشاهی فساد و فتور اندازد. من اول تدبیر او نموده، بعد از ان بحضور اقدس خواهم رفت، بلکه دستگیر نموده، بحضور اقدس خدیو داد گستر خواهم برد. باین اراده مستعد بسمت قندهار آمده، اراده رزم نمود. همایون شاه نیز معه فوج خود از قندهار برامده، مستعد پرخاش گردید.

احمد خان مذکور تدبیری بخود اندیشیده، لشکر همایون را بر پشت گذاشته، بوقت شب بر قندهار آمد. اول شهر را به تصرف خود آورده، بعد باطمینان بکار همایون پردازد. عبدالکبیر خان پسر رحیم داد خان بارک زایی برادر زاده پاینده خان بارک زایی که بر دروازه قندهار بود، دروازه ها بند نموده، قفل کرد. هرگز دروازه را وا نکرد. بلکه بزدن بندوق قیام نمود. احمد خان ناچار واپس مراجعت نمود.

همایون شاه از استماع این خبر از مکانی که لشکر گاه او بود، بطرف قندهار روانه شد. در مقام

کوکران هر دو لشکر مقابل شده، جنگ آغاز کردند تا انکه نوبت بجنگ شمشیر رسید. سید خدا داد و ملا خدا داد از طرف همایون شاه زخمی شدند و یوسف خان مهمان دار باشی بادشاهی از طرف احمد خان زخمی شده، دستگیر شد.

همایون شاه میخواست که او را بدست خود بکشد، سرداران همرای او شفاعت نموده، از جانش رهانیدند و سردار احمد خان نور زایی بضرب شمشیر و طپانچه زخمی شده، رو بفرار نهاد. برای انکه چون تمام فوج او قوم پنج پا بودند، از فوج همایون شاه که قوم زیرک بودند، هزیمت خوردند. بنابران پای استقامت او بر جا نماند.

احمد خان موصوف قریب شش کروه از میدان رفته، بسبب زخم ها بی هوش شده، بر زمین افتاد و ملا حسن که درویش قوم پنجپا بود، او را برداشته، بخانه خود برد. همایون شاه تعاقب احمد خان نموده، از دو کروه بر گشت و به فتح و خوشی تمام داخل قندهار گردیده، به نشاط و عیش مشغول شد.

روز دوم همایون شاه خبر احمد خان شنیده، از خانه درویش مذکور بحضور طلب داشت. چون حاضر شد، حکم به قتل او نمود. سادات و فقرا و علما بالاتفاق شفیع او شده، از جان امان دهانیدند و احمد خان مذکور از بیم جان با همایون شاه عهد و پیمان نمود که من همیشه خیرخواه جناب شما خواهم بود. در این اثنا اهسته اهسته مردم خفیه از قندهار گریخته، بحضور خاقان زمان و شهریار گیتی ستان می رفتند.

عزم فرمودن شاه جمجاه بر سر همایون بسمت قندهار با قشون جرار و نصرت و فیروزی یافتن بافضال لایزال پروردگار

چون اخبار ملالت آثار هزیمت افواج شاهی از مقابله همایون و زخم رسیده به قره العین خلافت شهزاده قیصر و گرفتار شدن احمد خان نور زایی به سمع مبارک رسید، خدیو دولت و اقبال سهم عنانی افضال ایزد ذوالجلال با فر دولت و جاه از پشاور به سمت قندهار روانه شدند. کوچ به کوچ بکابل رسیده، رایت ظفر آیت را بطرف قندهار برافراشتند. چون چند منزل طی شد، سردار جرار پاینده خان بارک زایی را بهراولی معین فرمودند.

چون خبر رایات عالیات سلطانی به شهزاده همایون رسید، معه فوج خود چار، ناچار بحمیت شهزادگی چهل کروه از شهر قندهار برآمده، مقابل شد و احمد خان نورزایی را که هنوز جراحت های او اندمال نیافته بودند، به پیش جنگی مقابل هراول بادشاهی فرستاد. مردمان اعتمادی را

همراه گرفته، عقب ایستاده ماند و مردم غیر اعتبار را همراه احمد خان نور زایی فرستاد.

به وقت شب معه مردمان معتمد علیه خود بی جنگ و جدل بصوب هرات فرار نمود. یلغر در فرح که میان هرات و قندهار است رسید و سردار احمد خان مذکور الصدر که جبرا و قهرا همراه او بوده، پیش جنگ شده بود، خود را به پاینده خان هراول بادشاهی رسانیده، مستفیض ملازمت والا گردید.

چون خبر گریختن همایون به قندهار رسید، زوجه سردار پاینده خان بارک زایی مذکور که عورتی صالحه، عاقله، مردانه سیرت بود، کارد افغانی بر کمر بسته و برقع بر رو افگنده، بر اسپ سوار شده، شاهزاده قیصر را که در قید همایون بود، بر چار بالش ولیعهدی نشانیده، جار گردانیده، منادی کنانید که دور دور حضرت شاه زمان است.

در این هرج و غوغا مرتضی خان که به سردار پاینده خان هم خویشی داشت، دست تطاول در بازار دراز کردن و تاراج نمودن می خواست. زوجه سردار موصوف بزجر مانع آمده، کارد افغانی از کمر کشیده، او را مجروح ساخت. عبدالستار شاه اتمان زایی که درویش صادق بود، به زوجه پاینده خان گفت که این خویش و عزیز تو بود. این را مجروح کرده، دستگیر نموده، اگر بادشاه خواهی شنید، این بیچاره را از جان خواهد کشت. بهتر آنست که خلعت داده، مرخص کنی. او بموجب گفته درویش موصوف بعمل أورد.

صبح آن خدیو دولت با فتح و نصرت معه تمام اردو داخل شهر قندهار شدند. میراخور و فتح خان پسر پاینده خان را بطریق چپاولی عقب همایون رخصت فرمودند. سرداران مذکور تا بمنزل گریش {گرشک} رسیده، معلوم کردند که او طرف کوهستان آواره شده، هرگز بدست نخواهد آمد، ناچار بحضور مراجعت کردند.

رقم قضا توام بسلطان محمود باین مضمون عنایت فرمودند که اگر همایون بدست آید، دستگیر کرده، بحضور اقدس ارسال دارد. او عرضداشت نمود که اگر چه حضرت بجای بابای مغفور اند و نیز همایون شاه برادر کلان من و حضرت است، امیدوارم که از تلاش نمون و دستگیر کردن او معاف باشم.

خاقان زمان نظم و نسق قندهار از سر نو فرموده، شاهزاده قیصر را بدستور ولیعهد ساخته، خود باراده تسخیر هندوستان روانه کابل شدند و مختارالدوله حافظ محمد خان بهادر اشرف الوزرا را با فوجه سنگین برای تنبیه و تادیب برادر زاده نصیر خان بلوچ که مرد مفسد و مغوی بود و پسر نصیرخان را معطل کرده، خود مالک ملک بلوچستان شده و علی التواتر نالش او بحضور رسیده،

مرخص فرمودند که تا آن بد نهاد را سزای کامل داده، پسر نصیر خان را جانشین پدرش نماید.

مختارالدوله بهادر حسب الامر اقدس در آن ملک رفته، کار های نمایان کرد و جنگ عظیم از طرفین روی داد. بسیاری درانی و بلوچ در آن عرصه، زیر تیغ آبدار شدند. مختارالدوله مظفر و منصور در قلعات {کلات} که شهر جانشن نصیر خان بود، داخل شده، پسرش را بجای نصیر خان جانشین کرد. تمام کارداران و سرکشان بلوچستان را مطیع و منقاد ساخت. بعد پسر نصیر خان مذکور را که محمود نام داشت، جهت ادراک قدمبوس اعلی بهمراه گرفته، بحضور مقدس رسید. بعد چندی، او بعنایات خلعت سرفراز شده، رخصت بسمت بلوچستان حاصل نموده، بخوشی و خرمی داخل قلعات گردید.

تا الی الان که سن هزار و دو صد و سیزده هجری است، همین محمود خان سردار کل ایلات بلوچستان است و در قلعات که دوازده منزل از قندهار جانب جنوب است، استقامت دارد. ملک این قوم از روی طول از سرحد سنده و بهکر تا هژده کروهی اینطرف مسقط است و عرض این به دریای محیط پیوسته است. تا صد ها کروه ریگستان و کوهستان در این ملک واقع است و این مردم بلوچ بسیار شجاع و دلاور اند.

درانیان به بهادری این قوم قایل اند و از زمان فیض آوان حضرت خاقان، گیتی ستان، جنت مکان، بانی خلافت و جهابنانی، حضرت احمد شاه در درانی در این خاندان عالیشان سردار این قوم که نصیر خان نام داشت، رجوع می بود؛ همیشه معه پنج، شش هزار سوار جرار به وقت جنگ و جدل برکاب سعادت حاضر میشد.

الحال پسرش نیز بهمان وتیره بر جاده انقیاد استوار و از دست گرفتگان حضرت خدیو جهان و خاقان زمان است. سر مو از فرمان بادشاهی بیرون نیست و در بلوچستان سکه و خطبه بنام همین بادشاهان درانیه است. چنانچه ذکر انها دراین اوراق موجود است.

عزم فرمودن حضرت شاه گیتی ستان بعزم تسخیر هندوستان و انجام یافتن کار همایون از دست محمد خان بنواحی ملتان

حضرت خاقان زمان، عزم تسخر ممالک هندوستان و تنبیه و تادیب سکهان و گردنکشان در دل دریا منزل مصمم فرموده، معه قشون آراسته و عساکر پیراسته در سال هزار و دو صد و ده هجری از کابل کوچ فرموده، بر لب دریای سنده نزول اجلال نمودند. دریای مذکور را از گذر قلعه اتک بر جر کشتی ها عبور کرده، حسن ابدال و نواح رهناس را مضرب خیام گردانیده، چند روز برای

فرحت طبع به شکار پرداختند و احمد خان شاهنگچی باشی بارک زایی را معه بهادر خان محمد زایی پسر فیض طلب خان و دیگر سرداران قریب هفت هزار سوار به تسخیر دوابه میان دریای جهلم و چناب رخصت نمودند.

ناگاه از اتفاقات قضا و قدر، همایون شاه هزیمت خورده و زهر محنت چشیده، بملک ریگستان بنواح قصبه لیه که از ملتان بیست پنج کروه جانب دیره اسمعیل خان مابین دریای سنده و جهلم است، رسیده و در آنوقت همراه او قریب صد سوار که همه سردار و سردار زاده بوند و سلطان احمد فرزند او که جوان خوش شکل و در کمال رعنایی و زیبایی بود و خط مشکین نو بر عارض او چون هاله گرد ماه پیچیده، نیز همراه بود، زیر درختی باین اراده خود را بلباس سپاهیانه پنهان کرده، فرود آمده که بهر نوع که باشد، به کشمیر رسیده، آن ملک را بتصرف خود آورده، بنای فساد را محکم سازد.

چون سابق از این احکام قضا توام بحکام و روسای ممالک محروسه شرف صدور یافته بود که همایون را بهر نوع که بدست اید، دستگیر کرده، بفرستید. محمد خان صدوزایی که جوان وجیهه و دلاور و حاکم لیه مذکور بود، خبر یافت که همایون شاه معه این قدر سوار در زیر فلان درخت فرود آمده است، معه پانصد سوار تیار شده، در انجا رسیده، اول اظهار نموده که رفته در شهر نزول فرمایند تا شرایط خدمت بجا آرم.

شهزاده همایون از طرز کلام و هجوم مردم او دانست که کار بنوع دیگر کشید. چون همه اسپان او زیر زین و همراهیانش مسلح بودند، بجنگ پرداخت. خوب جنگ شد. همراهیان همایون بسیاری کشته و خسته شدند و شاهزاده احمد موصوف بزخم گولی تفنگ از اسپ افتاد و جان داد. همایون شاه که بر فرزند خود عاشق بود، این معنی را ملاحظه کرده، خود را از اسپ به زیر انداخته، بر لاش او افتاده، نعره های جانگاه شروع کرد. محمد خان خود را معه مردمان نزدیک همایون رسانیده، در بغل گرفت و از آنجا معه رفقایش دستگیر کرده، به قصبه لیه آورده، حقیقت حال را ممعروض حضور انور گردانید.

حسن خان قزلباش پیشخدمت که سر دفتر خدمتکاران بادشاهی است، از حضور اقدس رخصت شد که چشمان همایون را از حدقه برآورده، در پالکی نشانیده روانه کابل سازد. حسن خان حسب الامر خاقان زمان در لیه رسیده، چشم جهان بین او را برآورده، روانه حضور مقدس شد و همایون را در پالکی نشانیده، بهمان حالت روانه کابل نمود که رفته، جایی که دیگر شاهزاده ها در قید اند، مقید گردید. روزی که خبر دستگیر شدن همایون و کشته شدن شاهزاده احمد در مقام رهتاس یا حسن ابدال بعرض مقدس رسید، طرفه تماشا بود که از یکطرف امرای عظام و فدویان ذوی الاحترام نوید تهنیت و از یکطرف صدای تعزیت بسمع مقدس میرسانیدند.

چون از عرایض خیرخواهان دولت که در قندهار و هرات بودند، دریافت شد که سلطان محمود در هرات سرکشی نموده، اراده فساد دارد و حضرت بادشاه دین پناه بمجرد استماع این خبر مهم، پنجاب و تنبیه سکهان و گردن کشان هندوستان معطل گذاشته، از حسن ابدال مراجعت بسمت خراسان فرمودند که تا اتش نزاع سلطان محمود را به تحریک تیغ ابدار منطقی سازند و قشونی که برای تسخیر دوابه دریای جهلم و چناب تعین شده بودند.

رویداد آن چنین است که چون سردار کثیرالاقتدار احمد خان شاهنگچی باشی بارک زایی از حضور پر نور مرخص شده، عبور دریای جهلم کرده، با سکهان مقابله کرد. چند بار سکهان گریختند. بالاخر مجمع کثیر نموده، قریب گجرات میان شاه دوله جنگی عظیم کردند. سردار احمد خان موصوف در آن رزم کار های نمایان کرد. لیکن چون دید که از نااتفاقی سرداران و بی دلی درانیان کار بنوع دیگر خواهد کشید و کامیاب فیروزی نخواهم گردید، ناچار جنگ کنان باحتیاط تمام معه بنه و اسباب داخل اردوی معلی شد.

از باعث فساد سلطان محمود تدابیر این مهم چندی مهمل ماند و حضرت خدیو دولت و اقبال داخل کابل شدند. درین ولا نامه نامی و صحیفه گرامی حضرت شاه عالم عالی گهر کورکانی بادشاه هندوستان معه مرزا غلام محمد خان بحضور مقدس رسید. به منشیان حکم شد که جواب نامه به آیین بهین که شایسته آن دودمان ثریا مکان بوده باشد، بقلم آرند. منشیان بلاغت نشا،ن فصاحت بیان، جواب آنرا بعبارت بلیغ و الفاظ فصیح نوشته، مصحوب خان مذکور بحضور بادشاه ممدوح روانه نمودند.

نامه حضرت شاه زمان به بادشاه والاجاه هندوستان

جواهر ستایش بیکران و نقود نیایش بی پایان، نثار جناب وهابی تواند بود که بآَب روان حکم جاری ریاحین، غرایب آیین و اصناف گلهای رنگین، ازهار بساتین را از زمین عدم صرف و نیستی بخت بجلوه گاه شهود آورده شکفانید و باغ وسیع انقضای آن مکان را رونق و بها کرامت فرموده، بقلم قدرت بالغه و خامه صنعت کامله صورت صور بدیع که یک رقم از آن فصل شاد بهار و موسم تموز و انار است بر صفحه هستی نقش نموده، گوهر شب چراغ ثوابت و ستاره از بحر ذخار حکمت بغواصی قدرت برآورده، چراغ راه سالکان خدا جوی گردانید و مذاق هر یک از تشنه لبان منهل عذب ساخت را از چاشنی معرفت انگشت شهیدی چشانید و صلواه بی منتها بر سرور انبیا و سید اصفیا شفیع یوم الجزا محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین باد.

بعد از حمد جناب کبریا و بسط بساط نعت خاتم الانبیا بر مرات ضمیر، اشراق تنویر، اعلی حضرت قدر قدرت، گردون سلطنت، کیوان رفعت، مشتری سعادت، بهرام صولت، خورشید درایت، ناهید بهجت، عطارد فطنت، قمر طلعت، جمشید جاه، کسری دستگاه، خدیو ذی جاه، شاه عالم بادشاه خلدالله ملکه و سلطانه، مستطیع و مرتسم میگردد بمنصه انبصه مودت طرار و وثیقه نیکبختی و اتحاد و یگانگی آغاز که رقم زده، کلک منشیان بلاغت نشان شده بود، در هنگامیکه شاهد روزگار از غازه عدالت گستری با چهره گلگون اراسته و ساقی دوران در بزم ایام کاس مرام ما در گردش انداخته، بصحایب عالیجاه، رفیع جایگاه، خانه زاد قدیم، مرزا غلام محمد خان بعز بارگاه دولت دوران عدت موصول بزم اتحاد گردیده، رایحه راز درون که شمیم موالات به مشام ما میرسید، دماغ یکجهتی را عطر اگین گردانید.

از اغاز ابتسام بهار دولت و عنفوان زینت افزای و ساده لازم السعادت، خلافت اشتیاق احراز ملاقات اعزاز طراز و آرزوی دیدار فرخنده آثار که مثمر امنیت بلاد و واسطه رفاهیت عباد است، مرکوز خاطر خورشید ضیا و طراوت و نظارت ریاض دلکشای هندوستان مکنون و مرغوب ضمیر سپهر اعتلا از وفور اشتیاق که محرک سلسله محبت و وفاق است، ریاض همیشه بهار هندوستان که از صرصر انقلاب روزگار و نیرنگی زمانه متغیر الاثار افسرده و بدم سردی باد سموم پژمرده گردیده، از این رهگذر در ضمیر انور خار خار خلجان چون حکمت ایزدی در هر زمان رنگی تازه بر روی کار می ارد و از حرکات و سکنات ثوابت و سیار نهان و اشکار که پس از خزان موسم شاد بهار دل افروز جلوه بظهور نماید و ازهار شکفتگی و اشجار فرخندگی بیاراید.

چون سلطان دارالملک اتحاد و تکوین و شهریار عرصه فصیح انقضای شهور و سنین پیوسته به سپاه اسمانی و جنود مسعود نهانی مظاهرت و معاضدت این دولت ابد مدت میفرمایند. لهذا از بدو جلوس بر اورنگ خلافت و آغاز سلطنت کبری که حدیقه همیشه بهار این دولت دوران مدت بآب میع درخشان با طراوت و اکثر اوقات اغاز توجهات عظمی قبل از شگفتن ازهار اعلام نصرت فرجام باز امده، عمدا فروغ مهمات ان دیار و رونق کاران سلطنت پایدار که از مرغوب ضمیر معلی بل مکنون دل صفا منزل است که گلستان خلد نشان را که پیوسه از صفیر عندلیب شوق پر صوت و صدا و از آواز مرغان اولی الا چنانچه پر نوا بوده از خس و خاشاک نا خواهان خفاش طینت پاک و مصفا سازیم.

لهدا باین عزم بالحزم و مساعدت وقت خرم در هر سال رایات جهانکشایی و الویه گیتی ارایی نیز بطرف اندیار در حرکت آمده، با سپاه ستاره عدد، پیشاپیش اعلام نصرت فرجام روانه آن سمت گردیده، از انجا که در حصول امر خیر و شر از توابع و عوارض دهور نامحصور است.

ابلیس سیرتان سفالت خدیعت مصدر حرکات ناهنجار شده، طالب مطالب دوران کار گردیده، چون عالم عالم تاییدات شهریار کافه جمهور و بدرستین و شهور به دوام اوقات ما متصاعد و متقاعد این دولت ابد مدت است، هر کس که از تیره روزان اراده اطفای شمع ابد فروغ نمود، پروانه وار از خرمن هستی به اتش نیستی سوخته، نهال زندگی اش از خصومت شعار مانند چنار شرار از مکنونات خاطر خود افروخته، خود به اتش خود سوختند. در هر وقت و در هر سفر فتح و ظفر نصیب اولیای دولت قاهره گردیده.

گرفته باقبال شاه زمان
زمین را سپاه اسمان راستان

نه آن لشکر و نیزه و تیر بود
جهان نیستان پر از شیر بود

درینوقت سعادت رخت که از ضلع اطراف و اکناف اطمینان کامل حاصل انتهاض الویه عالیه بصوب هندوستان مینو نشان قرار یافت و افواج دریا امواج اژد ها صولت، هژبر سطوت مانند پیل دمان و شیر ژیان از گذر اتک عبور نموده، سواد حسن ابدال مضرب صیام جاه و جلال و مخیم سر اوقات اقبال گردید. دراین اثنا موسم گرما در رسید، شدت هوا موجب توقف عزایم بلند گشت. ازین رهگذر عنان انعطاف به مستقر دولت عالم مطاف اتفاق افتاد.

انشا الله تعالی اول تیرماه نهضت اعلام ظفر فرجام انطرف قرین الشرف مصمم و بسرعت تمام نیز وارد هندوستان و به مقتضای عدم مغایرت و مزید استحکام یگانگیت خاطر ضیا گستر شده، دریافت چگونگی ذات مرضیه الحیات فوق الغایت است.

بنا علیه عالیجاه رفیع جایگاه مرزا غلام محمد خان را که مایل امانت داری کنون اسرار و رموز استار و بحلیه کیاست و فراست متجلی است، به جهت اعلام جلایل و چگونگی مزاج وهاج مبارک روانه بزم والا نموده شد.

عجالت الوقت شرفیاب حضور شده، مقدمات مکنونه را که به تبلیغ آن مامور است، بمسامع اطلاع و آگاهی خواهد رسانید. آن همه قرین مصلحت نموده، هر گونه مطلبی که مکنون و مرغوب خاطر قدسی ماثر بوده باشد، بلا تکلیف بعالیجاه مشارالیه ایما فرمایند که او بدرگاه سپهر اعتلا عرضداشت نماید. انشاالله تعالی بعد دریافت مذکورات بر طبق معروضه او شرایط معاونت از ممکن قوه بظهور خواهد رسید. تیر خلاقت و سلطنت ابدالاتصال از مطلع شرف و اجلال ساطع و لامع باد.

عزم فرمودن خاقان گیتی ستان با قشون و ایلات بعزم رزم سلطان محمود بجانب دارالسلطنه هرات

چون خبر فساد سلطان محمود به یقین پیوست، بادشاه جمجاه از دارالسلطنت کابل نهضت فرموده، داخل اشرف البلاد احمد شاهی قندهار شده، چند روزی به جمع آوری ایلات و احشامات مقام فرمودند. از آنجا با افواج بسیار و سرداران جان نثار روانه هرات شدند. خاقان زمان نیز با سامان بایسته و قشون شایسته، منزل مسول را مضرب خیام گردون احتشام گردانیدند.

چون خبر نزول رایات عالیات به سلطان محمود رسید، از راه بالا به عزم رزم خاقان اولوالعزم از هرات روانه شد. سلطان محمود نیز از دریای هیرمند که از گریش {گرشک} بسمت قندهار است، عبور نموده، محمد عظیم خان پسر میر هزار خان الکوزایی را به پیش جنگی معین نمود و خاقان گیتی ستان نیز سردار مهر علیخان میرآخور برادر زاده سردار مدد خان درانی را به هراولی سرفراز فرمودند.

لشکرین هراولین در میدان خاکریز مقابل شده، خاک کره زمین را ضرب سم سمندان به فلک رسانیدند. اول جنگ توپ و بندوق بمیان آمد. بالاخر مردم فوج سلطان محمود یورشی نموده، به دلاوری تمام داخل توپخانه گردیده، ضرب های توپ های بادشاهی را بتصرف آوردند. هراولان بادشاهی هزیمت خورده، پس پا شدند.

دراین اثنا خدیو دولت نیز قریب فوج هراول رسیده، احوال را مشاهده نمودند. تاج شاهی را که مرصع بجواهر زواهر و در عزر و مرتب بچهار جیغه مرصع از زمرد خضرا و الماس گران بها و لعل بدخشانی و یاقوت رمانی بود، از فرق مبارک فرود آورده، کلاه ساده بر سر نهاده، با خضوع و خشوع از درگاه قادر توانا مسئالت فتح و فیروزی خواستند.

هوا خواهان حضور انور و فدویان خدیو گستر در دل خود دانستند که جناب خدیو دولت را شاید اراده فرار در خاطر قرار یافته، عرض نمودند که قربانت شویم، این چه اراده است که در ضمیر الهام تخمیر جا یافته. فرمودند که اینوقت سپاهیگری ما بدولت است. دانایی را کار فرموده، کلاه سپاهانه بر سر گذاشته ایم. شما فدویان بدلجمعی مستعد جانستانی این گروه حیران دشت بغاوت و نادانی باشند و خود بنفس نفیس تیر بر زه کمان گذاشته، مستعد قتال گشتند.

چون معرکه گرم شد و مخالفان از هر طرف هجوم آورده، قشون بادشاهی را منهزم ساختند.

آنوقت بزبان مبارک گذشت که کسی هست. نواب خان ایشک اقاسی کورنش نموده، عرض کرد که قربانت شوم، غلام حاضر است.

در این اثنا توکل خان و کشن خان سرداران قلماق دسته غلامان که در زمان حضرت تیمورشاه جنت مکان سکنه الله فی ریاض الرضوان بدولت ایمان فایض گشته، مسلمان شده بودند، عرض کردند که ما غلامان نیز حاضریم. هر چه فرمان شود، بنده فرمانیم و نیر توکل خان مذکور عرض کرد که تاج شاهی از تارک مبارک فرود آوردن موجب شکست خاطر ما غلامان فدویت مخاطر است. فرمودند که توکل خان زمان سپاهیگری است. کلاه سپاهانه از کلاه شاهانه اولی است. هرگاه که بفتح و نصرت بر تخت سلطنت جلوس خواهم فرمود، تاج شاهی و افسر خسروی را بر فرق خواهم گذاشت.

القصه، نواب خان ایشک اقاسی را رخصت فرمودند تا طریقه اخلاص و ارادت را ادا سازد. توکل خان عرض نمود که الحال هر چه فرمان اقدس صادر شود، حاضرم. فرمودند که برو ترا بخدا سپردم. توکل بخدا نموده، کار های نمایان بظهور آر. سردار مذکور و کشن خان وغیره آداب بجا آورده، مرخص شدند. خدا و رسول را یاد کرده، اقبال شاه گفته، روانه شدند. غرض که سرداران مذکوران قشون ظفر مشحون ظل الهی و بهادران و غازیان عساکر حضرت شاهنشاهی جنگهای مردانه و کار های رستمانه نمودند که صدای آفرین از مکان زمین و زمان بلند شد.

محمد عظیم خان هراول سلطان محمود هزیمت خورده، چنان مضطرب گشت که قابوی گریختن هرات در خود ندیده و راه فراموش کرده، بطرف قندهار گریخت. در قریه ذاکر که پنج کروه از قندار فاصله دارد، رفته، بخانه ملا عبدالحمید درویش پنهان شد. ملای موصوف شمشیر برهنه در دستش داده و کفن در گلویش انداخته، روانه حضور اقدرس نمود و ملا خان محمد پسر خود را برسم شفاعت همراه کرد.

چون بحضور انور رسید، عرض کرد که غلام گنهکار نمک حرام حاضر است. امیدوارم که ملازمان درگاه باین شمشیر قتل فرموده، بهمرای این کفن پیچیده، دفن نمایند. شهریار عادل و بادشاه دریا دل فرمودند که ما بدولت بهیچ نوع در حق تو بدی نفرموده بودیم، بلکه از غایت عنایت و نهایت مرحمت شمشیر کمر و اسپ خاصه عطا نموده، پایه قدرت را در اقران و امثال بمرتبه امتیاز رسانیده بودیم. محمد عظیم خان عرض نمود که از بندگان خدا خطا و از خداوندان عطا.

حضرت بادشاه نظر بر فرموده درویش و عجز و عذر ندامت امیر عظیم خان نموده، از سر جرایم او در گذشته، قلم عفو بر جریده اعمال او کشیده، مجددا عهود و مواثیق استوار کرده، جان بخشی فرمودند و سلطان محمود شکست خورده، در هراس بود که به محمد خان هزاره که سردار با

اقتدار بود، گفت که الحال چه تدبیر باید کرد. عرض کرد که خاطر جمع دارید، تا جان در قالب من است، سر موی شما را نقصان نخواهد رسید. این بگفت و سلطان محمود را همراه گرفته، روانه هرات شد.

دیگر سرداران خراسان وغیره مثل بهرام خان فیروزکوهی و محمد خان تایمنی و عطا محمد خان پسر عنایت خان تایمنی مرحوم و التوش خان جمشیدی همگی چاراعمان و دیگر سرداران سلطان محمود مثل زمان خان پسر حاجی کریم داد خان که به تنهایی با امرای دولت علیه سلطانی موافقت داشتند، همچنان در میدان ایستاده ماندند. دراین اثنا التوش جمشیدی مذکور که از ماجرای موافقت واقف نبود، پرسید که سلطان محمود رفت، شما چرا ایستاده اید. اگر فوج شاهی شما را پیش کند، ناحق بی حضور سردار خود بقتل خواهید رسید. شما روانه شوید، من از عقب جنگ کنان همه را بسلامت خواهم رسانید. سرداران گفتند که تو سروکار امور و طرز اسلوب شاهان نمی فهمی، خاموش همراه ما ایستاده باش.

ناگاه سردار عالیجاه، رفیع پایگاه، مقرب الخاقان امین الملک نورمحمد خان بابر معه دسته خود بموجب حکم حضور اشرف بسمت سرداران مذکورالصدر روانه شد. چون قریب باین گروه رسید، میرسید؛ علی پیشخدمت خود را گفت که شال خود را بگردان که تا این مردم معلوم کنند که به اراده جنگ نیامده ام. او بموجب حکم بعمل آورد. امین الملک قریب رسیده، بعد از سلام علیک و علیکم السلام هر یک را جدا جدا بمهربانی تمام در آغوش گرفته، معانقه نموده، گفت بیایند تا بدرگاه خلایق پناه که وادی ایمن امن و امان است، برده، بسعادت کورنش مشرف سازم. همه ها گفتند که بسیار خوب است. سردار پیش شده بحضور اقدس عرض ما نماید.

امین الملک حسب الخواهش آن قوم بدرگاه خلایق پناه خدیو کیهان شکوه رفته، عرض احوال نمود که زمان خان و سرداران و روسای خراسان در دری خانه معلی ایستاده، طالب امان جان و امیدوار احسان قبله عالم و عالمیان اند و غلام این گروه را باطمینان تمام آورده، امیدوار کورنش حضور انور ساخته ام. در بخشیدن جان این گروه حیران موجب سرفرازی غلام عقیدت نشان خواهد شد. فرمودند که برای پاس خطر تو همه را بخشیده، عفو تقصیرات کرده، بعطای خلاع سرفراز خواهم فرمود. پس تمام سرداران خراسان بوساطت مقرب الخاقان امین الملک نورمحمد خان مذکور دست های خود را بسته، بشرف کورنش مشرف شده، بر گرد حضرت شهریار گیتی ستان قربان شدند.

دراین حالت مردم اعلی و ادنی میگفتند که بادشاه همه را خواهد بخشید. اما زمان خان را خواهد کشت و زمان خان در ان حال زخمی بود. بادشاه از کل سرداران قول و عهد خواستند. همه ها قسم های شدید بر زبان آورده، گفتند که تا دم حیات غیر از خیرخواهی حضور پرنور قبله عالم

امری دیگر از ما صادر نخواهد شد. مگر التوش خان جمشیدی قسم نخورد.

خاقان زمان فرمودند که همه برادران تو قسم خوردند، تو چرا قسم نی خوری. عرض کرد که همین قرار و عهد من است که اینها عرض کردند و من دروغ گو نیسم و اینها دروغگو اند. درین اثنا سرداران مذکور عرض کردند که قبله عالم آنچه قول عهد بحضور اعلی نموده ایم، همان سخن است. این برادر ماست، خلاف عهد و پیمان ما امری دیگر بظهور نخواهد آورد.

بادشاه دین پناه جان بخشی و عفو جرایم اهالی خراسان وغیره نموده، خلاع و کارد های غلاف طلا بهر یک از این ها مرحمت ساخته، حکم فرمودند که الحال شما بملک و اوطان خود رخصت شوید. چرا که آل و عیال شما در حیرانی و اضطراب خواهند بود. هرگاه که ما بدولت طلب خواهیم فرمود، آمده برکاب سعادت مستفید خواهید شد.

تمام چاراعماق ملک خراسان از حضور معلی رخصت شده، باطمینان تمام روانه اوطان و امکنه خود شدند. اول به چشت رشک بهشت رفته، زیارت حضرات خواجگان چشت قدس الله اسرارهم اجمعین نموده، یکشب در انجا مقام کرده و یک جوش گوشت گوسپندان نیاز خواجگان نموده، هر یک بخانه خود روانه شده و هم دران شبی که در چشت بودند، بصلاح یکدیگر شخصی را معه عرایض بحضور سلطان محمود فرستاده، معروض داشتند که باین نوع خود را از انجا خلاص ساخته، به مکان های خود رسیده ایم. اگر حکم شود، بحضور برسیم یا در خانه های خود باشیم.

سلطان محمود گفته فرستاد که این جنگ است، فتح نمودن و شکست خوردن کار سپاهیان است. مضایقه نیست، حاضر شوید و بی اندیشه بحضور برسید. تمام سرداران مذکوران از خانه خود ها بملازمت سلطان محمود رفته، ملازمت کردند و بقید قسم اظهار کردند که ما از ترس جان و نگهبانی خانمان خود با حضرت بادشاه عهد و پیمان نموده، قسم های شدید خوردیم و از غضب شاهی و قهر ظل الهی بدین وسیله نجات یافته، بحضور رسیده ایم و بدستور قدیم در جانفشانی و خیرخواهی حاضریم و باز قسم خوردند. مگر التوش خان جمشیدی اینجا هم قسم نکرد.

سلطان محمود والده خود را معه عرضداشت متضمن بر معاذیر آن حرکات و استدعای عفو تقصیرات بحضور مقدس روانه نمود. آن پرده نشین حجاب عصمت داخل قندهار شده، بعد ادای نیاز و اظهار حقوق مادری عرضداشت فرزند خود را بحضور گذرانیده، خاقان زمان نظر بر حقوق مادری و تکلیف امدن او نموده، قلم عفو بر جرایم بردار عالیقدر کشیدند و آن حجله گزین جلیات عفت، دختر سلطان محمود را بفرزند سعادتمند خاقان زمان و صبیه رضیه بادشاه ممدوح را برای پسر سلطان محمود خطبه نمود.

اما بادشاه فرمود که اول فرزند سلطان محمود را بحضور انور ارسال دارد و والده او قبول نموده، معه رقم اطمینان برای فرزند خود بهرات مراجعت کرد و حسب الامر قدس زمان خان مذکورالصدر نیز همراه والده سلطان محمود از قندهار به هرات روانه شد.

چون بر ضمیر انور خدیو داد گستر هویدا شده بود که بغاوت سلطان محمود باستظهار و اغوای محمد خان قاجار والی ایران است، فکر تادیب او پیرامون عزم مقدس بود که ناگاه ایلچی او معه عرضداشت متضمن بر اظهار ارادت و عقیدت و انواع تحف و هدایا ایران و اسپان باد رفتار، صبا کردار به اردوی معلی داخل شده، بارياب کورنش گردید.

اما قبل از ورود او به قشون ظفر مشحون حکم صادر شده بود که خود را با انواع سلاح آراسته و بالوان لباس پیراسته، بر اسپان خوش رفتار سوار شده، بحضور پر نور ما جولان نمایند. غرض آن بادشاه جمشید سپاه آن بود که تا ایلچی ایران شوکت بهادران شیر توان و کثرت غازیان نصرت توامان را بچشم عبرت ملاحظه نماید.

القصه وقت مراجعت ایلچی مذکور خاقان زمان کدو خان بارک زایی را که مرد دانا و خدا پرست و صادق القول بود، معه رقم اطمینان و تحایف و خلعت همراه ایلچی او نموده، پیش محمد خان قاجار موصوف روانه فرمودند و اسپ سواری خاصه معه خلعت به کدو خان مذکور عنایت فرمودند و در خلوت ارشاد کردند که احوال لشکر محمد خان خوب ملاحظه نموده، بی تکلف و بی کم و کاست آمده، بحضور اقدس عرض نماید.

کدو خان معه ایلچی محمد خان از حضور مقدس به ایران روانه شدند و حضرت خود بدولت رونق افزای کابل گردیدند و والده سلطان محمود به هرات رسیده، فرزند دلبند خود را بنصایح ارجمند و پند دلپسند بسیار فهمانید که این دفع ترا از آسیب قشون بادشاهی نگاه داشته ام. خبردار، بعد از این گرد آن امور که خلاف مرضی بادشاه باشد و این پارچه نان که بدست آمده، از دست ندهی. سلطان محمود عهد و پیمان بسیار بمیان آورد که بعد از این حرکات خلاف مرضی بادشاه بظهور نخواهد آمد.

خاقان زمان و شاه گیتی ستان از طرف سلطان محمود خاطر را جمع فرموده، عزم تسخیر هندوستان نمودند. امرای دولت علیه عرض نمودند که هنوز سلطان محمود بر جاده اطاعت خوب راسخ دم و ثابت قدم نیست. مبادا که بعد از نهضت رایات عالیات بسمت هندوستان، مصدر فساد گردد. فرمودند که والده او بسیار بعهد استوار خاطر مبارک را جمع نموده است. الحال عناد و بغاوت از وی بظهور نخواهد آمد و هرگز گرد خلاف مرضی ما بدولت نخواهد گشت.

عزم فرمودن خاقان زمان و شاه (شهریار) گیتی ستان به تسخیر هندوستان جهت انتظام ملک و تنبیه سکهان و تادیب گردنکشان

چون حضرت بادشاه دین پناه، انجم سپاه را از وقت جلوس بر اورنگ جهانبانی، داعیه گیتی ستانی بود؛ خصوص مزاج اقدس زیاده برآن راجع و مایل بود که ملک پنجاب و هندوستان را که از اعظم بلاد مسلمانان است، از خس و خاشاک، ارباب کفر و نفاق، پاک گردانیده، بدستور قدیم مراسم دین متین اجرا فرمایند تا بجای نوای بد صدای ناقوس، آواز دلنواز بانک نماز بلند گردد و بنابران از کابل کوچ فرموده، داخل پشاور شدند.

از انجا با ساز و سامان بسیار و قشون بی شمار در ماه جمادی الاخر سال هزار و دو صد و یازده هجری از پشاور کوچ فرموده، دریای سنده را از گذر اتک بر جر کشتی ها عبور نمودند. از انجا کوچ بکوچ از راه حسن ابدال و سرای کالی و راولپندی و رهتاس کنار دریای جهلم نزول اجلال واقع شد. دریاری مذکور را بی آب عبور نموده، از راه گجرات بکنار دریای چناب که اعظم دریای پنجاب است رسیده، این دریا را نیز قشون ظفر مشحون بی آب عبور کردند. از آنجا اردوی معلی از راه گوجران واله و ایمن آباد قریب لاهور رسیده، در شهدره که سه کروه از لاهور بسمت مغرب واقع است و دریای راوی در میان هایل، نزول دایره دولت سلطانی و سراپرده خاقانی واقع شد.

چون در این سفر از برآمدن پشاور تا رسیدن لاهور، مختارالدوله حافظ شیرمحمد خان بهادر اشرف الوزرا بطریق متقلا و هراولی مامور بود و دوازده کروه از اردوی معلی خیمه گاه او پیشتر می شد و بیست هزار سوار جرار از درانی وغیره همراه او مستعد جانفشانی بودند. حکم اقدس بود که احدی از مال و اسباب و کشتکار زمینداران و رعایا از شهر پشاور تا بشهر لاهور مزاحم نشوند. الا کاه و هیمه سوختنی که بمکان نچسبیده باشد، بتصرف خود آرند.

غرض که از شهر پشاور تا رسیدن لاهور احدی از قریات و قصبات و بلدان و اشیای رعایا بغیر از کاه و چوب مزاحم نشدند و مردم سکهان بالکل از سرای کالی و دوابه های دریای جهلم و چیناب و راوی گریخته، در مانچهه پهلوی امرتسر و میان دوابه دریای پیاه و ستلیج و لکهی جنگل پناه گرفتند و احمال و انفال و عیال و اطفال خود را در کوهستان شمالی سمت جمون وغیره فرستادند و روبروی افواج بحر امواج شاهنشاهی و مقابل لشکر ظفر اثر ظل الهی نه ایستاده، امان جان خود را غنیمت دانسته، چون روباه و شغال از چنگال شیران جنود ملایک و قود در هر گوشه خزیدند.

القصه چون مختارالدوله بهادر دریای راوی را جر کشتی ها بسته، از زیر قلعه شهر لاهور فرود آمده، داخل شهر مذکور شد. بموجب احکام قضا نظام جار در شهر گردانیده، حکم کرد که شاه عالم پناه امان جان و مال فرموده اند. باید که از روز داخل شدن حضرت خاقان زمان تا سه روز بازار و شهر را پاک نموده و صاف کرده، چراغان کنند و پیش از رسیدن مختارالدوله لهته سنگه حاکم لاهور کلید های قلعه را بدست میان شاه چراغ سلطان پوری که از اولاد جناب کرامت ماب سید محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس الله سره العزیز و از عمده شیوخ لاهور اند، سپرد نموده، خود راه فرار پیش گرفت.

القصه خاقان زمان بفر جاه و جلال و شکوه و اقبال از شهدره کوچ فرموده، غره رجب سنه مذکورالصدر داخل دارالسلطنت لاهور شدند و اردوی معلی از زیر قلعه تا کنار شهر لاهور بر لب دریای راوی و بسیاری درون شهر در امکنه خالی و مکان آباد و ویران فرود آمدند. حکم شد که هر روز و شب ده پانزده هزار سوار بطور طلایه از شهر لاهور ده، ده کروه گرد و پیش ایستاده باشند. روز دویم یا سیوم از داخل شدن، بعرض مقدس رسید که مردم سکنای لاهور از قوم هنود و مسلمان دکاکین بند نموده، ماتم زده، در خانه های خود نشسته اند و مراسم چراغان هرگز بظهور نیاورده، شهر را ماتم کده غم و اندوه ساخته اند.

شهریار عادل بر سر غضب آمده، حکم فرمودند که اگر چه این گروه سزاوار قتل و مستوجب عذاب و سیاست اند؛ اما الحال از این مردم جزیه باید گرفت. بمجرد حکم اقدس، نسقچیان بر دروازه هر یک نشسته، طلب زر نمودند.

اول مسلمانان هم در شمار آمدند. آخر برای شان بحر بخشایش بادشاهی جوش زده، بکنار عفو تقصیرات و معافی رسانیده و از مردم هنود بضرف شلاق سه بار جزیه بوصول آمد و چند کس از هنود خود را در چاه انداخته، هلاک ساختند و همچنین مبلغ از مردم هنود و سکنای چار محال ایمن اباد وغیره تحصیل شد و از این مقدمه آشوب و اضطرابی تمام در شهر لاهور راه یافت و این ستم را اهالی لاهور خود دیده و دانسته بر خود خریدند که رسم چراغان را که امر سهل است، با وجود استماع حکم خاقانی و نوید امن و امان سلطانی موقوف داشته، دکاکین بند نموده، در خانه نشسته، شهریار گیتی ستان را بر سر غضب آوردند.

لیکن از تحمل و اغماض و عدالت آن بادشاه است که اهل اسلام را معاف فرموده، از قوم هنود که بی صدور جرایم نیز جزیه گرفتن رواست، به جزیه تادیب کردند. اگر نادرشاه می بود، عموما و خصوصا و کبیرا و صغیرا سکنای شهر را بقتل میرسانید. چنانچه در شهر دارالخلافت بظهور آمد.

چون خبر نزول رایات سلطانی در ملک پنجاب شایع شد، روسای مسلمین آن نواح مثل جلال خان بهتی و نظام الدین خان قصوری و دیگر زمینداران و سران آن ملک بقدم بوسی عتبه بوسان بارگاه خلایق پناه مستفید گردیدند و به نظام الدین خان حکم شد که همراه چپاول لشکر منصور شده، بطور بلدیت همواره رفیق باشد.

چنانچه چند چپاول بسرکردگی سردار کثیرالاقتدار مقرب الخاقان احمد خان بارک زایی شاهنگچی باشی فرستادند. از آنجمله یکبار چهل سر بریده و چند آدم زنده از قوم سکهان بحضور بادشاه آوردند و دیگر مراتب سکهان را نیافتند.

در این اثنا اکثر اخبار فساد بر پا کردن و اراده بغی شدن سلطان محمود بسمع اقدس میرسید. بنابران خاقان زمان استیصال کرده، ضال سکهان و انتظام پنجاب و انهدام امکنه امرتسر را مهمل داشته، انتظار خبر تحقیق می بردند.

دراین ولا بعرض مقدس رسید که در قلعه شیخوپوره که از لاهور پانزده کروه بسمت مغرب است، قریب دو سه هزار سکهان در آنجا نشسته اند. بادشاه دین پناه مختارالدوله حافظ شیرمحمد خان بهادر را فرمودند که تنبیه و تادیب آن سکهان نماید. مختارالدله بهادر معه چند ضرب توپ به محاصره قلعه پرداخت.

چون سکهان مذکور از خویشان و نزدیکان ملا عبدالغفار خان که مقرب الخاقان و در اصل از همین قوم بود و در زمان فیض نشان حضرت گیتی ستانی احمد شاه در دارنی جنت مکان اسیر شده و مسلمان گشته، علوم دین آموخته، بمرتبه بلند رسیده بود؛ بوساطت او به استانه بوسی اقدس اعلی مشرف شده، ادای خراج آن سرزمین قبول نموده، معه خلعت و تبرک از حضور مرخص شدند.

برای خاطر ملا عبدالغفار خان خاقان زمان تمام سکهان را از جان امان دادند. آنها از جمله خراج گذاران و زمینداران بادشاهی شدند و اراده آنجناب سلطنت ماب این بود که بند و بست ملک پنجاب نموده، بعد بدارالخلافت شاهجهان آباد رونق افزا گردیده، نظم و نسق ان نواح و گوشمالی مرهته وغیره گردنکشان فرمایند.

اما چون چندی مرضی اقدس الهی بران نیست که خلق الله در مهد امن و امان پروردگار خود فراخور مراتب رسیده، در سایه سلطنت بادشاهی عادل اوقات بسر نموده، از دستبرد یاغیان و مخالفان دین اسلام که محیط اقلیم هند شده اند، پناه یابند. بنا بران در عرصه اندک اتفاق مراجعت بادشاه از لاهور شد.

مراجعت فرمودن بادشاه جمجاه فلک جناب بسمت خراسان از شهر لاهور و ملک پنجاب

باعت مراجعت بادشاه جمجاه از دارالسلطنت لاهور آن شد که عطا محمد خان علی زایی که از حضور تیمورشاه مغفور مبرور به حاضر خان مخاطب بود و در زمان شهریار گیتی ستان دام اقباله چندان پایه اقتدار نداشت، ناچار خود را در حین تشریف داشتن بندگان اشرف اعلی در کابل از اشرف البلاد احمد شاهی قندهار که مقر او بود، به کم سعادتی خود را از حضور اقدس جدا ساخت و چند سردار درانی و قوم خود که همگی تخمینا پنجهزار نفر بوده باشند، معه اهل و عیال کوچانیده، از قندهار به هرات رفته، مصدر فتنه و فساد گردید و بسلطان محمود عرض کرد که الحال وقت است که خروج نموده، مالک سلطنت شوید و فراهم آوردن درانیان و متفرق ساختن افواج بادشاهی و استخلاص حصون قندهار و کابل وغیره نهایت آسان است.

سلطان محمود نیز بمقتضای ایام جوانی، هوای سلطنت و حکمرانی در دماغ جا داده، مستعد شورش گردید و افواج خود را معه ایلات و احشامات ملک خراسان که قریب بیست هزار کس بوده باشند، جمع نموده، اراده قندهار داشت. عرایض زمان خان پسر حاجی کریم داد خان و دیگر دولتخواهان متواتر رسیدند که باز سلطان محمود اراده فاسد دارد.

بنابران خاقان زمان و شهریار گیتی ستان بمجرد استماع این خبر از لاهور کوچ فرموده، بطریق سرعت بتاریخ غره شعبان سال هزار و دو صد و یازده هجری دریای راوی را از پل کشتی ها به گذر زیر قلعه لاهور عبور فرموده و دریای چناب را که اعظم دریای پنجاب است، از گذر سودهره که دو کروهی وزیرآباد است، بی آب عبور نموده، در منزل گجرات چهار کس را از درانیان که قریه قوم سادات را تاراج کرده بودند، شکم چاک کنانیدند و دریای بهت یعنی جهلم نیز در جایی که آنجا سه قطعه شده و بجای ریگ غلوله های خورد و کلان از سنگ است، بی آب عبور نموده و بر لب دریای جهلم فرود آمده، سه روز مقام فرمودند.

احمد خان بارک زایی شاهنگچی باشی را حکومت دوابه میان جهلم و دریای سنده عنایت فرموده، بهادر خان محمد زایی پسر فیض طلب خان نبیره عبدالصمد خان را معه پانصد سوار و بوستان خان درانی را معه هزار سوار و نورالله خان ختک را معه پانصد سوار و سیصد سوار بنگش کوهاتی و دو صد سوار یوسف زایی و قریب دو هزار سوار خود او و دیگر سواران متفرقات همگی شش، هفت هزار سوار و صد شاهنگ و چهار توپ متعین او ساخته، رخصت فرمودند و دو لک روپیه مدد خرچ از بابت تحصیل شهر لاهور نیز عنایت شد و حسن خان پیشخدمت قزلباش را

که سردفتر خدمتگاران بادشاهی و صاحب دسته چهار هزار غلام بود، باین شرط همراه احمد خان رخصت فرمودند که بعد انتظام دوابه مذکور و خالی کنانیدن قلعه پند دادر خان که بر لب دریای جهلم و قریب نمکسار است، معه فوج خود که سه هزار کس بوده باشند، بحضور مقدس رسد.

از آنجا اردوی معلی کوچ در کوچ از راه رهتاس و راولپندی و سرای کالی و حسن ابدال دریای سنده را از گذر اتک بر جر کشتی ها عبور فرموده، بیست و هفتم شعبان سنه الله داخل بالاحصار پشاور شدند. سه، چهار مقام نموده، دویم رمضان از انجا کوچ نموده، سیزدهم (هژدهم) شهر مذکور داخل کابل شدند.

دراین اثنا خبر رسید که آتش عداوت سلطان محمود از استماع طلاطم افواج بادشاهی سرد گردیده، چندی بفر دولت و اقبال در کابل استقامت فرمودند که بازار عرایض دولت خواهان دریافت شد که سلطان محمود اراده جنگ مصمم نموده، بترتیب الات حرب و سامان طغن و ضرب مشغول است و بیرون شهر هرات خیمه گاه خود دارد.

خاقان زمان از استماع این خبر معه قشون موجود روانه سمت قندهار شدند. چون به قندهار نزول اجلال واقع شد، جمعی از افغانان عطا محمد خان المخاطب به حاضر خان مغوی را بضرب طپانچه بقتل رسانیدند.

رویداد این مجمل مفصل انکه حضرت شاهنشاه به زمان خان مذکور الصدر که از خیرخواهان دولت علیه در هرات پیش سلطان محمود بود، ارقام فرموده بودند که این را بهر نوع که باشد، بقتل رسانی. زمان خان در جواب عرضداشت ارسال داشت که انشاالله تعالی بفضل الهی و اقبال شاهی این مفسد را بزاویه عدم خواهم فرستاد.

بادشاه دین پناه باز ارقام فرمودند که ما بدولت از تو بسیار راضی خواهم شد، اگر آن مفسد مغوی را بقتل رسانی. زمان خان دلک نام درانی را که دزد کامل و عیار شبگیر بود و با عطا محمد خان مفسد مذکور نیز رابطه خویشی داشت، برآن آورد که او کشتن عطا محمد خان را بذمه خود گرفت.

بوقت شب معه پنج سوار زیر قلعه هرات آمده و دو سوار را برای محافظت اسپان زیر قلعه مذکور گذاشته، معه سه نفر از راه کمند بزور فطرت و عیاری بالا برامده، چون بالای بام عطامحمد خان رسید، دید که او بر بستر خود استراحت خوابیده، کنیزی نشسته، مالش پای او مینمود. از مشاهده این حال یکساعت بر بام خود را مخفی داشته، انتظار فرصت برد که عطا محمد خان در خواب

رفت و کنیز نیز بمقر خود مراجعت نمود.

دلک عیار از بالای بام بآهستگی تمام پایین آمده، بر سر عطا محمد خان ایستاده، طپانچه به سینه اش زد. او همچنان زخمی برخاست، چون زخم کاری رسیده بود، طاقت برخاستن و رفتن نیافت. اما اینقدر گفت که دزد من دلک است و این زخم او بر سینه من زده. این بگفت و جان داد.

صبح آن سلطان محمود این ماجرا شنیده، فوج بر قلعه دلک فرستاد. او مستعد شده، جنگ شروع کرد. کسی بسلطان محمود گفت که معرفت زمان خان بملازمت خواهد آمد. سلطان محمود بزبان حال گفت، او بموجب حکم دلک را طلب داشت و خان محمد آدم خود را پیش او فرستاد. او بگفته زمانخان چون بحضور حاضر شد، سلطان محمود او را قید نموده، استفسار حال کرد.

دلک اصلا قرار باین معنی نکرد. اما همراهیانش قبول نمودند. سلطان محمود همه را به توپ پرانید. غرض که از کشته شدن عطا محمد خان مفسد شکستی بر دل سلطان محمود و اهالی لشکر او پدید آمد. عرضداشتی متضمن بر عجز و انکسار و اظهار انقیاد و فرمان برداری مشعر بر معاذیر آن حرکات ماضیه ارسال نمود.

خلاصه مطلبش اینکه مبلغ دولک روپیه نقد که هر سال جهت اخراجات من از حضور پر نور بابا شاه مغفور معین بود، از زمان سلطنت عالی بمن نرسیده اند. امیدوارم که حساب نموده، مرحمت فرمایند و آینده هر سال موافق معمول میرسیده باشند. همچنان بر جاده عقیدت و انقیاد ثابت قدمم.

شاه جمجاه ارقام فرمودند که مبلغ ایام گذشته فی الحال رسیدن محال است. اما آینده موافق معمول عهد شاه جنت مکان آرامگاه خواهند رسید. او راضی نگردیده، مستعد پرخاش گردید. چرا که اکثری از مردم درانیان قشون ظفر مشحون باو متفق شده، اغوای جنگ بخاقان زمان مینمودند. سرداران فوج او نیز صلاح جنگ میدادند.

شهریار سپهر اقتدار از استماع حرکات سلطان محمود فرزند ارجمند قره العین خلافت و جهانداری شاهزاده قیصر را معه سردار احمد خان نورزایی و میراخور که عبارت از داروغه اصطبل بوده باشد، با چند سردار دیگر از قندهار بهراولی روانه فرمودند که در فرح {فراه} صد و بیست کروه در میان قندهار و هرات واقع است، رفته فرود آیند.

از طرف سلطان محمود نیز فوجی به پیش جنگی نامزد شده، مقابل قشون بادشاهی رسیدند. جنگ قراولی از جانبین بظهور آمد. حضرت شهریار گیتی ستان خود نیز متعاقت با افواج قهار و

بهادران جرار نزول اقبال فرموده، در فراح مذکور رونق افزا شدند. اما دراین سفر کم یابی جو و کاه و غله بسیار شد و مراکب و چارپایان تلف شدند و آدم بسیار بامراض مختلفه مبتلا گشتند و از باعث کمیابی مواجب تصدیعه بر قشون بادشاهی میگذشت و در خزانه هم چیزی نبود. لیکن افضال لایزال الهی در همه حال شامل حال آنشهریار ذوی الاقبال بود.

تباه شدن کار سلطان محمود و گریختن او بسمت کوهستان و مراجعت فرمودن بفتح و فیروزی حضرت خاقان زمان

القصه چون جناب حضرت بادشاه جمجاه داخل فراح شد، والده ماجده سلطان محمود بحضور اقدس رسیده، میخواست که اطفای آتش نزاع به آب صلح و مدارا نماید که ناگهان در همان اثنا خبر رسید که سلطان محمود با برادر حقیقی خود، حاجی فیروزالدین معه آل و عیال با دو صد سوار گریخته، آواره دشت کربت غربت گردید و بنای گریختن او آن شد که در هنگامی که هنوز اردوی معلی رونق افزای قندهار بود که معتمد الدوله وفادار خان بهادر مدارالمهام که سردفتر امرای عالیشان و مقرب حضرت الخاقان است، تدبیری جهت بدست آوردن قلعه هرات بخود اندیشیده، رقم عنایت توام بادشاهی و تعلیقچه خود متضمن بر وعده های گران و عنایات بی کران بنام قلیچ خان قلعه دار هرات مصحوب کرم بخش هر کاره پشاوری روانه نمودند.

رقم شاهی و تعلیقچه وفادار خان سپرد او نموده، بعد از ملاحظه فریفته گشت و بحضور انور خدیو داد گستر و معتمدالدوله عرضداشت و عریضه بدین مضمون ارسال داشت که هرگاه که جناب قبله عالم و عالمیان بدولت و اقبال رونق افزای این نواح شوند، غلام قلعه را تسلیم اولیای دولت ابد پیوند خواهد نمود و بجان و دل بغلامی و جانفشانی ملازمان درگاه گیتی پناه حاضر خواهد ماند و این معنی را بسوگند های درشت موکد ساخته بود.

چون این خبر بسلطان محمود که از قلعه بفاصله بعید فرود آمده بود رسید، سراسیمه و مضطرب احوال جهت دریافت حال واپس بسمت هرات مراجعت کرد. چون نزدیک قلعه رسید، قلیچ خان مذکور دروازه را بند نموده، زدن توپ و تفنگ آغاز نهاد. سه روز جنگ ماند. چون قلعه مذکور استوار و گرد خندق عمیق پر از آب داشت؛ گرفتن آن بزودی دشوار بود و هم دراین نزدیکی حضرت شهریار گیتی ستان نیز یلغر روانه هرات شدند. سرداران لشکر نیز در هراس بودند.

آخر سلطان محمود به قلعدار پیام فرستاد که انچه از تو نمک حرامی بظهور آمد، خدا شاهد است که همه بتو بخشیدم و معاف نمودم و بدستور قلعه داری نیز بتو تسلیم خواهم کرد. او جواب فرستاد که من بکدام اعمال بفرموده حضرت عمل نموده، قلعه را تسلیم نمایم. چرا که از من

تقصیری بدرجه اتم صادر شده، اما بشرطی قلعه را تسلیم مینمایم که صادق خان سپه سالار لشکر و مرزا ابراهیم خان مختارکار سرکار آمده، بقول و عهد و سوگند درشت نفسی داده، بحضور ببرند.

سلطان محمود که از باعث رفتن قلعه در کمال قلق و اضطراب بود، هر دو سرداران مذکور را حکم رفتن نمود. هر چند که آنها عذر کردند که رفتن بحضور همچو نمک حرامی نه تنها خوب نیست، بلکه موجب شکست فوج است؛ او قبول ننمود. ناچار هر دو سرداران مذکر تن برضا و دل بقضای الهی سپرده، روانه شدند. چون بقلعه رسیدند، قلیچ خان هر دو را مقید ساخت.

اهالی لشکر سلطان محمود چون دیدند که قلعه از دست رفت و سرداران لشکر نیز به گرفتاری آمدند و حضرت بادشاه از بالا به یلغار می آید، بوقت شب هر یکی راه اوطان خود در پیش گرفته، سلطان محمود را تنها گذاشتند. ناچار او نیز عیال و اطفال خود را که بردن آن ضرور بود، بر اسپان نشانیده، معه برادر حقیقی خود، حاجی فیروزالدین با دو صد سوار بسمت کوهستان ترکستان فرار نمود.

خاقان گیتی ستان بفتح و فیروزی در شهر و قلعه دارالسلطنت هرات که از عمده بلاد خراسان است داخل شدند و این چنین حصن حصین و مهم دشوار بفضل پروردگار و اقبال خسرو دیندار بدست آمده، انصرام یافت. حافظ شیرمحمد خان بهادر بتعاقب نمودن و دستگیر کردن سلطان محمود مامور شده، چند منزل تعاقب نمود.

چون معلوم شد که او بکوهستان ترکستان و کریوه های دشوار صعود نموده، مراجعت کرده، بحضور انور رسیده، فرزند سعادتمند سزاوار خلافت و جهانبانی سلطان قیصر را به ولیعهدی و مشکین خان خواجه سرا جهت اهتمام کارخانجات شاهزاده و سردار نامدار احمد خان نورزایی و زمان خان را در دارالسلطنت هرات با جمعیت شایسته معین فرمودند و قلعه داری بدستور قلیچ خان مذکور را مرحمت ساختند و سرداران و روسای خراسان و همراهیان سلطان محمود را بعنایات خلاع و کارد های غلاف طلا و کمر بند و شمله های کشمیر سرافراز فرمودند.

در این اثنا کدو خان که پیش از این ذکر رفتن او پیش محمد خان قاجار مرقوم شده، از ایران مراجعت کرده، بحضور مقدس انور رسید و عرض کرد که قسم بخدا و رسول و جیغه حضرت قبله عالم است که افواج قاجار در کمال ارام طلبی و ضعیفی اند. اگر یکدسته از حضور قریب ده، دوازده هزار سوار روانه آن سمت شوند، هرگز محمد خان قاجار تاب آن نیاورده، فرار خواهد کرد و اگر غلام را حکم شود، بهمین قدر فوج مذکور دمار از نهادش برارم.

خاقان گیتی ستان را اراده بود که بر سر قاجار مذکور فوج کشی نمایند که در همان اثنا خبر رسید که محمد خان مذکور بتاریخ چهاردهم محرم الحرام سال هزار و دو صد و دازده هجری از دست غلامی باشاره برادر زاده خود بابا علیخان نام در نواح سرحد روس قریب قلعه شیشه بقتل رسید.

حکم حضور اقدس شد که حافظ شیرمحمد خان بهادر عباس مرزا و نادر مرزا پسران شاهرخ مرزا ابن رضاقلی مرزا ابن نادرشاه بادشاه را برده، در مشهد مقدس نشانیده، باستقلال تمام نظم و نسق کنانیده، بحضور پر نور مراجعت کنند. چرا که این هر دو مرزایان از دست محمد خان قاجار از مشهد مقدس گریخته، پناه باین خاندان خلافت مکان آورده بودند. شیرمحمد خان بهادر حسب الحکم اعلی مرزایان مذکور را همراه برده، باستقلال تمام نشانیده، اهالی و روسای ان مکان مقدس را بانها رجوع کنانیده، بملازمت اقدس رسید.

خاقان زمان معه مردمان همرای سلطان محمود که قریب ده هزار سوار بوده باشند، خانه کوچ همراه گرفته، اراده مراجعت بسمت کابل فرمودند و سرداران نواح خراسان مثل چاراعماق، تایمنی وغیره و هزاره از روی قسم نوشته دادند که اگر سلطان محمود باز در این ملک آمده، مصدر شورش و فساد گردد، ذمه ماست. از عهده جواب برآییم و الا مستوجب انواع سیاست و عقوبت سلطانی باشیم.

خدیو عادل آن قوم را از خود نموده و در ایلات خاصه داخل نموده، بدلجمعی و اطمینان نهضت بسمت دارالسلطنت کابل فرمودند و در ماه رجب سال هزار و دو صد و دوازده هجری بفر و اقبال جریده بطریق یلغار داخل شدند.

در همین ماه مذکور غلام محمد خان ابن فیض الله خان ابن علی محمد خان روهیله رام پوری که از دست مردم نصارای فرنگ رهایی یافته، به حج شتافته بود، از راه دکهن و خنکر و ملتان و مکهد و کوهات و پشاور معه دو صد پیاده و پنجاه شتر بار اسباب در کابل بوساطت مدار مهام خلافت و مشیر تدبیر مملکت معتمدالدوله وفادار خان بهادر به آستان بوسی و به سعادت ملازمت فایز گردیدند و بعنایات خلعت و افزونی عنایت سرفراز شده و تمام احوال خود عرض نموده و استمداد کمک از حضور انور درخواست کرد.

حضرت بادشاه جمجاه او را بنوید عنایت امداد خورسند فرموده، مهربانی تمام فرمودند و صد روپیه یومیه برای طعام او مقرر کرده، حویلی وکیل الرعایا جامی مرحوم را برای استقامت او عنایت فرمودند و حکم فرمودند که پیشخانه مبارک از کابل بسمت پشاور برآرند که ما بدولت متوجه تسخیر ملک پنجاب و هندوستان خواهیم شد.

امرای لشکر فیروزی اثر و ارگان دولت علیه و روسای ممالک محروسه بعرض رسانیدند که ما غلامان دو هزار کروه را مسافت طی نموده، نحیف الاحوال گشته ایم. امیدوار تفضلات سلطانی ایم که دو سه ماه اسپان خود را خویه خورانیده، تیار و خود را از بار شکستی و کوفت راه سبکبار گردانیم. ملتمس آن مردم را طوعا و کرها مقرون اجابت نموده، دو سه ماه را رخصت دادند و سراولان برای وصول مالیه بطرف کشمیر و سند و تیاری شاهنگ و خیمه ها تعین شدند.

این است احوال آن بادشاه ستوده خصال تا لغایت چهاردهم شعبان سنه ۱۲۱۳ هجری و بیشتر از این آنچه معلوم خواهد شد، انشاالله تعالی بقلم خواهد امد. اکنون احوال امرا و ارکان دولت گردون صولت و تعداد سپاه نصرت پناه آن بادشاه جمجاه نوشته میشود.

ذکر امرا و ارکان دولت حضرت بادشاهی و بهاداران و دلاوران قشون شاهی (ظل الهی)

سردفتر امرای عالیشان و سرحلقه مقربان حضرت الخاقان رحمت الله خان صدوزایی کامران خیل است که جناب خاقان زمان او را بخطاب معتمدالدوله وفادار خان بهادر سر افراز ساخته، مشیر تدبیر مملکت و مدارالمهام سلطنت فرموده، حل جمیع عقده امور سلطانی را بقبضه قدرت او سپرده، پایه قدرتش را بر کل خوانین عظام افزوده اند. پدرش فتح الله خان نیز از حضور خاقان گیتی ستان بانی خلافت و جهانبانی حضرت احمد شاه جنت مکانی مخاطب به وفادار خان بود، در اوسط سلطنت تیمورشاه قضا کرد.

این وفادار خان بعد فوت پدر خود رو بروی حضور تیمورشاه رتبه نداشت. الحال سردفتر امرا و مشیر و جلیس بارگاه است و دخترش در عقد شجاع الملک برادر خورد حقیقی حضرت بادشاه جمجاه است. هیچ فوج و دسته همراه ندارد. چرا که حکم بادشاه نیست که فوج نگاه دارد و در حقیقت تمام لشکر و صوبه داران مطیع او هستند. حکمش بر کل ممالک محروسه جاری است. اما درانیان در دل ازو نارضی اند و حسد میخورند. او مردی است عیاش، خوش آمد، دوست، دانا و پر کینه، بانواع حیل و فسون آراسته. لیکن بظاهر خوش خلق و شیرین گفتار است و هر روز دو بار باریاب خلوت بادشاهی است. کم و بیش در سن پنجاه سالگی بوده باشد.

اشرف الوزرا مختار الدوله حافظ شیرمحمد خان بهادر پسر اشرف الوزرا شاه ولیخان بهادر بامی زایی مرحوم است. در زمان حضرت تیمورشاه مغفور مبرور بعد کشته شدن پدر خود باحوال غربا در گوشه نشسته، بسر می برد. چون خاقان زمان بر سریر سلطنت جلوس فرمودند، شیرمحمد

خان ممدوح را بخطاب مختارالدوله و به اعلی رتبه وزارت سر افراز ساخته، سردار کل ایلات درانیه فرمودند.

او مردیست خدا ترس، رعیت پرور، خوش خلق، شیرین گفتار، سخی. مردم دور دست با وصف نادیدگی، ثنا خوان او هستند. از مکر و حیله الدنیا زور و لا تحصیلها الا بالزور عاری است. بنابران در امور مالی و ملکی چندان دخل ندارد. درانیان بسیار باو رجوع اند. وفادار خان نیز بظاهر بپاس خاطرش میکوشد.

امین الملک نورمحمد خان بابر نیز از امرای تیمورشاهی است. در زمان تیمورشاه مغفور بدیوانی کل ممالک محروسه سر افرازی دارد. صاحب دسته چهار هزار غلام است و کل داروغه و مشرف و مستوفیان و اهل بیوتات را رجوع به اوست. معتمد علیه بادشاه عصر است و دختر خود را در عقد خاقان زمان در آورده، در سفر قریب خیمه و سراپرده حرم خاقان بوقت شب، معه چند آدم معتمد خود خواب میکند.

مردیست رفقا پرور، اشراف دوست، دانا و محاسب سیاق دان. اما درانیان او را بخاطر نمی آرند، جهت آنکه الوس قوم بابر بسیار کم است. این هر سه امیر کبیر ارکان عظیم بادشاهی اند.

دیگر سرداران مثل مرزا علی رضا خان مستوفی الممالک که از زمان حضرت احمد شاه جنت مکان تا الی الان بخدمت خود قایم است و مرزا ابراهیم خان موسوی مشرف بسیاری کارخانجات سلطانی است. مرزا محمد علی موسوی المخاطب به کفایت خان پدرش مرزا هادی خان لاری از منشی باشیان احمد شاهی و تیمورشاهی بود. بعد فوت پدر در زمان تیمورشاه، مرزا علی مذکور بخدمت منشی باشی و خطاب کفایت خان سر افراز شد. بعد از آن نوبتی صوبه کشمیر و پشاور شده، رعایای هر دو شهر را از حسن سلوک خود راضی داشت.

مردی عیاش و زبان اور و فصیح و عالم است و در سخاوت در هم چشمان خود عدیل ندارد و در درامد دربار لاثانی است. در زمان این بادشاه یعنی حضرت خاقان زمان از پایه اقتدار بسبب زبان درازی خود نسبت به وفادار خان بهادر افتاده، کارش بتکالیف رسیده بود. باز در سال هزار و دو صد دوازده هجری بشفاعت مریم درانی پرده نشین حجاب عصمت والده ماجده خاقان زمان و رجوع به وفادار خان باز از سر نو کارش رونق یافته، بخانه زاد خان مخاطب شده، برادرش مرزا احمد خان نیز از دانایان روزگار است و در سخاوت عدیل ندارد.

مرزا شریف خان نیز منشی باشی است و میر هوتک خان پسر زمان خان برادر زاده سردار جهانخان داروغه دفتر و اخبار و هرکاره باشی ممالک محروسه است. مردی خوش اخلاق و قابل

است و همچنین خواجه سرایان و مردم کارخانجات هر امور بسیار اند. سردفتر خواجه سرایان و مقرب الحضرت خاقان التفات خان است و او در قدیم گویند که از خاندان ذکریا خان المخاطب بخان بهادر صوبه دار لاهور که از امرای کبار سلاطین تیموریه بوده است، از زمان سلطنت حضرت احمد شاه جنت مکان، رتبه مهم رسانیده، الحال نیز در این زمان حضرت خاقان زمان مقرب السلطان و داروغه جواهر خانه و مطبخ خانه و خزانه است. شخصی است خوش دیانت، سلیم الطبع.

دیگر یوسف علیخان خواجه سرا؛ او نیز اگر چه الحال مقرب الخاقان است، اما از دست گرفته های التفات خان مذکور است. فوج و خدمتی بخود معین ندارد؛ اما صاحب رتبه است. قریب دو صد، سیصد سوار هم متعین خود دارد و نسبت نسب خود را بسادات می کشد. از خاندان نواب شجاع الدوله بهادر وزیر الممالک مرحوم است.

الحال، ذکر قشون و سرداران و بهادران که تعلق بقشون ظفر مشحون مذکور دارند، بقلم می آید. سرحلقه معتمدان کل قشون دسته های غلامان است و این مردم قریب دوازده هزار سوار بوده باشند و بیشتر در این مردم قوم مغول قزلباش اند که احمد شاه جنت مکان از ایران این قوم را خانه کوچ آورده، در کابل آباد نموده، اسم غلامیت بر اینها گذاشت و از آن مردم الحال کمتری مانده اند. الا اولاد آنها کابل زایی و پشاور زایی بسیار اند و این دوازده هزار کس متعین هر سرداری اند. قریب چهار هزار کس متعین امین الملک نور محمد خان بابر مذکور الصدر و دراین دسته مردم درانی هم هستند.

متعین حسن خان پیشخدمت قزلباش که سردفتر خدمتگاران بادشاهی است و از وقتی که حضرت خاقان زمان خورد سال بودند، او در خدمت حاضر است. سه هزار مردم متعین او هستند و همچنین متعین صادق خان پیشخدمت که او نیز از خدمتگاران قدیم خاقان زمان است، قریب پانصد سوار متعین التفات خان خواجه سرای مذکور جهت محافظت خزانه وغیره سیصد سوار و این مردم بالکل غلام حبشی اند و هزار سوار متعین مشکین خان خواجه که الحال در هرات بحضور شاهزاده قیصر است.

چنانچه بالا مرقوم است و این مردم بیشتر ۶قلماق و هزاره اند، متعین مقصود خان خواجه سرا پانصد سوار و او همراه سواری حرم بادشاه معه سواران مذکور می باشد. باقی قریب دو هزار و هفتصد سوار دست امیرخان چنداول و نسقچی ها وغیره بوده باشند و این مردم مذکور هیچگاه از رکاب سعادت دور نمی باشند و اکثر جای متعین هم نمی شوند. گرد خلوتگاه و سراپرده خاقانی بفاصله یک تیر یا دو تیر پرتاب فرود می آیند.

اکثری مواجب نقد میگیرند و بعضی نصف تیول و نصف نقد میباشند و سرداران این قوم که در هر دسته مرقومه مالک ده سوار و بیست و پنجاه و صد و دو صد سوار را خان با سردار اند، بقدر مراتب جاگیر از قسم اراضی و قریه از حضور پر نور دارند و مواجب این مردم اقل مراتب ده تمن و پانزد تمن که هر تمنی عبارت از بیست روپیه بوده باشد، در سال معین است و سرداران و خانان را از قسم ده باشی و یوز باشی و منگ باشی و قولر آقاشی بقدر مراتب خود به افزونی مواجب و تیول و جاگیر سر افراز اند.

دیگر عمده بهادران قشون جرار و زبده دلاوران لشکر قهار الوس مردم درانیان قندهار است که حضرت خاقان گیتی ستان احمد شاه جنت مکان بافضال ملک المنان یا بتقویت این قوم جلادت نشان سریر آرای سلطنت و بزم افروز خلافت گشتند و این مردم تخمینا از انجا که در رکاب سعادت در معرکه رزم حاضر می باشند، کم و زیاد قریب سی هزار سوار جرار قابل کار زار هستند و بدین دستور هر یک بسرداران الوس خود بموجب حکم بادشاهی همراه اند.

چنانچه عمده سرداران این قوم این اند. باقی دیگران که رئیس و سردار اند. اما چندان اشتهار ندارند. اشرف الوزرا مختارالدوله حافظ شیرمحمد خان بهادر بامی زایی مذکور الصدر در اصل سردار کل ایلات درانیه است. قوم درانی بجان و دل اطاعت او می کنند. سردار پاینده خان بارک زایی المخاطب بسر افراز خان بهادر از امرای احمد شاهی و تیمورشاهی است. درین ولا از پایه اقتدار بسبب وفادار خان بهادر افتاده بودند، الحال بعد از مراجعت سفر هرات خاقان زمان باز او را سر افراز فرمودند، مردیست شجاع و دلاور، سپاه پرور و نان ده. درانیان ازو بسیار راضی اند.

سیف الدوله میرافضل خان پسر سردار مدد خان اسحق زایی که از امرای تیمورشاهی بوده، در جنگ عبدلخالق خان و رزم شاه مراد بی والی بخارا ترکستان و حرب آزاد خان کار های نمایان کرده بود. این میر افضل خان نیز مثل پدر مردیست شجاع، سپاه پرور، سخی. درانیان ازو بسیار راضی اند.

احمد خان شاهنگچی بارک زایی که در گجرات پنجاب سکهان را هزیمت داده، اخر در عین معرکه جنگ از نااتفاقی درانیان از دست مردم لشکر خود بضرب گولی تفنگ شهید شد، سردار عمده بود. خصوصا در ملک داری سلیقه کامل داشت؛ ساخته و پرداخته وفادار خان بود. بعد فوت او الحال حافظ شیرمحمد خان پسر کلانش داروغه شاهنگخانه شد و یارمحمد خان پسر دیگرش صاحب دسته او گردید. اما درانیان عمده بخاطرش نمی ارند و گردن باطاعت انها فرو نمی کنند. شاید که در قوم این کسی دیگر از بزرگان او سردار نشده.

سردار سرداران احمد خان نورزایی سردار کثیرالاقتدار است. همیشه صاحب حکم و فوج می باشد. برادرش عبدالله خان نیز سردار است و حکومت خان. اینها همه سرداران مقرب الخاقان و باریاب سخن بحضور حضرت شهریار گیتی ستان اند و بکار های عمده و جنگ های دشوار از حضور خدیور کامگار مامور میشوند و هر یکی چهار هزار و سه هزار سوار الوس خود همیشه همراه دارند.

دیگر سرداران دسته های قوم ترین و بریس و هوتک و توخی و ترکی و علی خیل و اندر هم همراه رکاب می باشند. این است تفصیل سی هزار سوار قوم درانیان که بالا مرقوم شده و این مردم اکثر در قندهار و نواح آن سکونت دارند. هنگام جنگ در رکاب سعادت حاضر میشوند و تنخواه این قوم بالکل بر قندهار است و زمیندار و روسای آن ملک هم هستند.

دیگر روسا و زمینداران ممالک محروسه که در رکاب سعادت حاضر می باشند و این مردم کم و بیش بدین تفصیل اند. بهادر خان محمد زایی پسر فیض طلب خان که امیر صاحب سخاوت بود. چنانچه سخاوتش زبانزد خواص و عام نواح پشاور است. این عبدالصمد خان که در زمان احمد شاه جنت مکان بصوبه داری سهرند سرفراز بود، در کنج پوره از دست بهاو وغیره مرهته ها بدرجه شهادت رسیده، او زمیندار عشقنگر دوابه که از پشاور بسمت شمال مایل بمغرب است و کم و بیش شانزده کروه فاصله دارد، پانصد سوار همراه رکاب میماند و دوابه مذکور تمام در جاگیر او معه سواران دسته او معین است. اما او مرد متلون مزاج است.

نورالله خان ختک و این مردم همیشه از جاگیر داران سلاطین کورگانیه شده آمده اند. الحال نیز قلعه اتک که بر لب دریای سنده سمت حسن ابدال واقع است و شهر اکوره که آن لب دریای مذکور سمت پشاور است، معه دیگر قصبات و قریات تا گذر نیلاب، معه محصول هر دو گذر به جاگیر نورالله خان مذکور و مردمان دسته او معین است. پانصد سوار خوب تفنگچی تازی سوار همراه دارد مرد تقیه، خوش خلق، وضع امیرانه درست دارد. کل جنگ سکنای لب دریای سنده وغیره در تحت فرما او هستند.

عزیزالله خان بنگش کوهاتی که جانب مشرق پشاور مایل بجنوب در راه ملتان بفاصله سی کروه واقع است، معه سیصد سوار حاضر می شوند و کوهات را با توابع آن به جاگیر خود میخورند و مردم سردار مکهد که از کوهات مذکور شصت کروه جانب ملتان واقع است، معه پانصد سوار حاضر می باشند و اعظم خان نام سردار ایشان است.

مردم یوسف زایی از قدیم به بادشاهان خراج نمیدهند؛ مگر کسانیکه قریب شهر پشاور استقامت دارند و سردار اینها لشکر خان کمال زایی وغیره قریب پانصد سوار نیزه باز حاضر می باشند

و گاهی زیاده از این هم حاضر میشوند.

فوج بلوچان که سردار انها الحال میرمحمود خان پسر نصیرخان بلوچ که ذکرش بالا مرقوم شده است، معه پنج هزار سوار جرار خونخوار و دیگر شتر سواران در رکاب حاضر میشوند. درانیان بشجاعت اینها قایل اند. فی الحقیقت در دلاوری و تهور و شمشیر زنی یگانه روزگار اند و در دین محمدی مستقیم اند و این مردم تخمینا هفت هزار و سیصد سوار سوای شتر سواران شدند و قریب هژده هزار سوار.

دیگر از زمینداران و رئیسان از نواح پشاور تا کابل و لغمان و پنجشیر و غزنین وغیره مردم افغانان که حاضر می شوند، بدین تفصیل اند. وردک، سلیمان خیل، خگوانی، یکهزاری، مهمند، تیراهی، شینواری، آفریدی که سردار اینها غلام خان و خیرالله خان است. خلیل و گگیانی و داود زایی و چهچ و هزاره که سردار اینها نجیب الله خان است. خرباری و برکی و باجوری و اینمردم هژده هزار کس کم و بیش اند.

دیگر هفت هزاره سوار عمله بادشاهی یعنی همراهیان میرآخور و جارچیان و ریکه ها و سپاهیان و همراهیان، داروغه های قاطر خانه و شترخانه و شربت خانه و باورچی خانه و صندوق خانه و مستوفیان و مشرفان و خواجه سرایان و چهار صد نفر شاطر و همراهیان میرغضب اند و این شاطران مذکور نشان های سبز و سرخ و کبود و زرد پیاده گرفته، روبروی سواری بادشاه میروند. هرگاه که مانده میشوند، دراز می افتند. چون سواری بادشاه میگذرد، بالای اسپ هر امیری و سپاهی که خواهند سوار شوند، او مزاحم و مانع نمی شود و این فرقه شاطر کلاه های سرخ بر سر و قبا های با تات سرخ در بر دارند.

دیگر قریب هزار و پانصد شاهنگ که به اصطلاح هند آنرا زنبورک خوانند و بالای چهار شتران باد رفتار می نهند. گویا توپخانه ایست صبا رفتار که هر دم و در هر جا در نشیب و فراز در رکاب حاضر می باشند و این از عمده آلات حرب ولایت است.

توپخانه بادشاهی بسیار است و در کابل و قندهار توپ های بسیار افتاده اند. اما بادشاهان ولایت را به اینها ذوق نیست. قریب سی، چهل توپ و قنباره برای قلعه شکنی همراه می مانند و رحمت الله خان بارک زای سردار و توپچی باشی است و احمد خان و نعیم خان پشاوری هر دو نایب او اند و یکهزار دو صد آدم توپچی در این توپخانه مذکور اند. باروت و سرب و گوله های توپ و شاهنگ بر شتران بار می شوند و این کارخانه را باصطلاح مردم ولایت جبهه خانه میگویند.

دیگر قریب دو هزار پیاده آفریدی و خیبری نیز در لشکر می باشند. اینقدر قشون در رکاب سعادت

حاضر می باشد.

دیگر قریب ده دوازده هزار سوار ایلات خراسان و همراهیان سلطان محمود نیز در رکاب ظفر انتساب حاضر اند. پس این همگی فوج از روی شمار تخمینا کم و بیش هشتاد و شش هزار سوار و سه هزار و نهصد پیاده میشوند و جنگ این مردم بیشتر بر بندوق و نیزه و شمشیر است و سوای این ایلات ملک لیبی سند و داود پوتره ملک محمد بهاول خان و ملتان و دیره اسمعیل خان و دیره غازی خان نیز قریب پانزده هزار کس از سوار و پیاده، اما بیشتر در میان این قوم پیاده یا شترسوار اند. وقت سفر هندوستان حاضر می شوند و برکاب اقدس طریقه جانفشانی بجا می آرند. البته وقت عزم ممالک هندوستان تا لکها سوار سوای سپاه و روسای ملک پنجاب در رکاب جمع توانند شد.

الحال أحوال صوبه داران و حکام آن بادشاه گیتی ستان آنچه باین مولف معلوم شده، می نگارد. مخلص الدوله عبدالله خان پسر جمعه خان درانی صوبه دار جنت النظیر کشمیر است. مبلغ بیست و چهار لک روپیه را که هر لکهی صد هزار روپیه بوده باشد. تمام کشمیر از مال و سایر از حضور اجاره گرفته و تنخواه ملازمان متعینه و سه بندی نو نگاهداشت و اعمه و جاگیر و روزینه نیز در همین مبلغ مذکور از حضور انور مجراست. قریب شش، هفت لک روپیه نقد و دیگر فرمایشان پشمینه بحضور میفرستد و قریب به چهل لک روپیه از کشمیر وصول میکند. مردیست خوش همت، بلکه نسبت به دیگر درانیان رحیم و منصف است و با وفادار خان بهادر ارادت دارد و مبلغ بسیار نذرانه او هر سال از کشمیر می فرستد.

مظفر خان بهادر صفدر جنگ صدوزایی صوبه دار ملتان و از مدتی عتجدا و آبا او متوطن و رئیس انجاست. پدرش شجاع خان نیز در زمان تیمورشاه مغفور صوبه دار ملتان بود. ملک ملتان بسیار علیحده شده، بسیاری از آن تعلق به بهاول خان و چندی سکهان دارد و ملک جهنگ که ریاست و زمینداری قوم سیال در آنجا هست و قریب چند لک روپیه را حاصل آن ملک است، از ملتان علیحده شده به سکهان سازش نموده، میخورند.

باقی در جاگیر مردم صدوزایی که ذات حضرت بادشاه اند، مقرر است مبلغ دو، سه لک روپیه ارسال معه فرمایشان چهیت وغیره بحضور مقدس می رسد و مظفر خان مذکور مردیست خوش دیانت، منصف و دماغ و تمکین بسیار دارد و تمام مردم صدوزایی روبروی او چون نقش دیوار ایستاده و روسا چون قالب بی ارواح در محفل او نشسته و در شهر ملتان چه طاقت کسی که بر سر کسی نوعی تعدی نماید و قلعه های استوار پر از ذخایر قریب ملتان از بناهای خود و پدر خود که شجاع کده نام است، دارد.

حافظ الملک محمد بهاول خان عباسی نیز با او رابطه ارادت و اخلاص دارد و رئیس ملک جهنگ و قوم سیالان انجا نیز با او اتفاق دارند و مرزا احسن بخت ابن سلطان العصر هندوستان حضرت عالی گهر والاجاه شاه عالم بادشاه نیز بموجب فرموده خاقان زمان در ملتان پیش همین مظفر خان میباشد. عالم پناه حضرت تیمورشاه مغفور لک روپیه سالیانه او مقرر نموده بودند. الحال از بد وضعی و بد معاشی خود خاقان زمان را منغض و مکدر ساخته، به سی روپیه یومیه کار خود را رسانیده است. باوجود خوش باشی مردم ملتان بلکه خود نواب مظفر خان نیز ازو آزرده می باشند.

دیره غازی خان قریب ملتان معه طلب و تنخواه مردم متعینه بمبلغ هفت لک روپیه اجاره است. دیره اسمعیل خان مابین راه ملتان و پشاور که عبدالرحیم خان هوتکی مبلغ دو لک و بیست و پنجهزار روپیه اجاره گرفته و قریب چهار لک روپیه از آنجا وصول می شود و این عبدالرحیم خان دختر خود را نیز در عقد حضرت خاقان زمان داده، اما مردی درشت و مردم آزار است.

حاکم سند که در شکارپور که از عمده بلاد سند است، میماند، از طرف خاقان زمان است. حکام تهته و بهکر که الحال میرفتح علی خان سندی مالک و رئیس انجا شده، بحضور خاقان زمان خراج می فرستد. شهر حیدر اباد جانشین اوست و در ملک بلوچستان نیز خطبه و سکه این شهریار گیتی ستان است و عوض خراج رئیس آن جامعه پنج، شش هزار سوار جرار همراه رکاب حاضر می باشد.

چنانچه بالا مرقوم شده، پشاور معه طلب و تنخواه مردم متعینه سوای جاگیر سرداران معه دسته های ایشان مثل نورالله خان ختک و بهادر خان محمد زایی رئیس عشقنگر دوابه و کوهات وغیره به هفت لک روپیه اجاره است. فی الحال در سال مذکورالصدر زرداد خان پوپل زایی حاکم انجاست. مردیست خوش دیانت، منصف، بی طمع. سکنای شهر پشاور ازو راضی اند.

عبدالله خان کابلی المخاطب بجان نثار خان حاکم کابل است. مردیست متشرع؛ امور نامشروع را از کابل بسیار موقوف کرده. اگر چه ولیعهد و صوبه دارالسلطنت کابل شاهزاده ناصر ابن خاقان زمان که صغیرالسن است، هست. اما جان نثار خان مختار و مدارالمهام آن صوبه است. بادشاه ازو راضی اند.

لیه که از ملتان آنروی دریا بفاصله سی کروه سمت پشاور است؛ حاکم انجا امین الدوله محمد خان صدوزایی است که شاهزاده همایون بچنگ او گرفتار شده، نابینا گردیده بود. او مردیست صاحب رعب و شوکت، ساخته و پرداخته وفادار خان مدارالمهام است. اما از ترس درانیان در قشون و با حضور بادشاه حاضر نمی شود. چرا که بسیار سردار زاده های قوم درانی که رفیق

همایون شاه بودند، از دست همین محمد خان کشته شدند. پس درانیان میخواهند که او را بهر طوریکه قابو یابند، بقتل برسانند. بنابران خاقان زمان نیز او را از آمدن حضور مانع شده اند. قریب پانصد، شش صد سوار جرار و پیاده بسیار دارد.

ولیعهد و صوبه داران هرات و قندهار شهزاده های نامدار سلطان حیدر و سلطان قیصر اند و قندهار تمام بجاگیر مردم درانیان معین است.

ام البلاد بلخ که از بلاد قدیم ترکستان است، نیز داخل ممالک محروسه است. اما شهر بلخ الحال ویرانه افتاده است؛ کمتری آبادی دارد و گرد و نواح آن در عمل اوذبکان و ترکان است. بلکه برای خرچ حاکم انجا و سپاه متعینه سوای آمد آن مکان از حضور اقدس هم چیزی میرود و اصل ابادی بلخ الحال در مکانی که انجا روضه متبرکه امام العارفین یعسوب الدین مظهر العجایب والغرایب امیرالمومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه المبارک است و از بلخ شش، هفت کروه فاصله دارد و مرزا عزیز متولی آن مکان مقدس صاحب رتبه و فوج است و نذر و نیاز بسیار از کل ترکستان وغیره از برای او می آید. اما با خاقان زمان رجوع است و امداد و اعانت حاکم بلخ میکند. متولی مذکور مردیست خوش خلق، نان ده، مهمان پرور.

غرض که معلوم شده که تمامی تحصیل ملک بادشاهی صد لکه روپیه که عبارت از کرور بوده باشد و هر لکی بطور هندوستان صد هزار روپیه و مواجب و سالیانه امرای بادشاهی به نسبت هندوستان بسیار کم است و خزانه نیز از باعث جنگ و جدل برادران خالی شده.

اما چون قشون جرار و لشکر قهار در رکاب ظفر انتساب آن خاقان زمان و شهریار گیتی ستان اند؛ خزانه و زر را هیچ کمی نیست و ذات خود بدولت اعنی حضرت خاقان زمان و قبله عالم و عالمیان جناب گیتی ستان زیب سریر سلطنت و جهانبانی حضرت شاه زمان در درانی خلدالله ملکه و دام اقباله که ذکر عالیش مرقوم شده، بادشاهی است جریح و دلاور و سلطانی است شجاع و متهور که چشم مبارکش نظر بر کثرت و انبوه خصم نیاورده، متوجه تنبیه و تادیب او میشوند و عزم و اراده چندان بر خاطر شریفش هست که پنجاه، شصت گروه خود به نفس نفیس بر پشت سمندان باد رفتار تردد میکنند و تحمل و دانایی نیز در مزاج اقدس چنان واقع شده که اسرار ضمیر منیرش بر مقربان و بساط قرب و محرمان محفل مقدس اصلا معلوم نمی شود.

معتمدالدوله وفادار خان بهادر که مدار المهام و مشیر کل امور سلطنت است روزی با اعیان و ارکان دولت علیه سلطانی میگفت که مردم خواص و عوام میدانند که وفادار خان دست و زبان حضرت بادشاه است، هر چه میخواهد میکند و میگوید که محض غلط است. انچه خدیو دولت بمقتضای رای عالم ارایی و برهبری عقل عقده کشایی ارشاد میفرمایند، همان بظهور می آید.

مرا اصلا مجال لا و نعم نیست، لیکن قباحت هر امور از جزییات و کلیات بعرض اقدس میرسانم؛ اکثر پذیرا میفرمایند و حضرت خاقان زمان را بجز از تسخیر ملک و آرایش سپاه شغلی که اکثر سلاطین بدان مایل می باشند، اصلا رغبت نیست و بذات خود عادل و رحیم است. اما چون فوج ولایت از قوم افاغنه و مغول و اوذبکان جاهل و سفاک اند؛ با وجود شکم چاک کردن و بینی بریدن و تادیب نمودن از حرکات خود باز نمی مانند و انچه مردم عوام میگویند که بندی و اسیر بسیار از سکنای پنجاب به قشون بادشاهی شدند، محض غلط است.

چندین مردم از نظام آباد وغیره قریه سادات قریب گجرات اسیر شده بودند. برای همین پنجکس را از درانیان شکم چاک کنانیدند و نظر خاقان زمان بر جزییات هم چندان است که شخصی از معتمدان دولت علیه بعرض اقدس رسانید که دراین سفر از اشرف البلاد احمد شاهی تا دارالسلطنت هرات قریب چهار، پنج هزار اسپ و مردم از باعث نایابی کاه و جو هلاک شدند؛ فرمودند که در فلان منزل اینقدر و در فلان منزل اینقدر اسپ مردم هلاک شدن و قریب سیصد و یا چهار صد بشمار می آیند. چون تحقیق شد، عین فرموده حضرت شهریار گیتی ستان بود.

رنگ مبارکش سرخ و سفید مایل به گندم رنگی، جوان معتدل بدن و قامت کشیده، گردن بلند، جسم اعلایش از روی تناسب اعضا طولانی و مبسوط الهداست و اعضای بدن اسفل نسبت باعلی در کوتاهی سن شریفش تا آغاز سال یکهزار و دو صد و سیزده هجری تخمینا کم و بیش در سی سالگی بوده باشد. ریش سیاه مدور و تا بغایت سال مذکور چهار فرزند دارد. اول سلطان حیدر؛ دوم سلطان قیصر؛ سیوم سلطان ناصر و چهارم سلطان منصور و این شاهزادگان در سن و سال یازده و ده و هشت و سه ساله بوده باشند.

مریم الدرانی پرده نشین عصمت، والده ماجده انجناب، دختر مغول قزلباش است. اما احوالش خوب معلوم نشده، گویند که شخصی سردار بوده و این مریم درانی نیز صالحه و عاقله و بسیار نیک دیانت و پرهیزگار است و همیشه در سفر و حضر از خاقان زمان و شهریار گیتی ستان بسبب محبت مادری و فرزندی که فیمابین واقع است، جدا نمی شود و حضرت بادشاه اکثر به فرموده این مریم درانی عمل میکند و شجع مهر آن حجاب نشین پرده عصمت اینست.

سپهر رشک برد از بلندی جاهم
کنیز فاطمه و مادر زمان شاهم

و در سفر در پالکی یا در عماری پرده دار سوار می شود و دیگر مستورات حرم در عماری فیل یا در هودج شتران باد رفتار که با زیب و زینت اراسته می باشند. سوار عقب فیل و یا پالکی والده حضرت خاقان زمان می آیند و صد دو صد جریب گرد سواری نسقچیان احدی را نمی

گذارند. الا چند سوار خواجه سرایان و یا معتمد الخدمتان دیرینه قریب میروند .

{فصل پنجم - بیان أحوال و منازل}

بیان احوال و منازل از پشاور تا کابل و قندهار و هرات و نقشه حضرات چشت و نسب سید والا (حسب و دیگر متفرقات)

بر رای صداقت افضای ارباب دانش و اصحاب بینش مخفی نماند که اگر چه این احوال که الحال مرقوم می شود، در میان احوال سلاطین دخلی ندارد. اما چون فقیر مولف این کتاب آنچه بعضی رویداد بچشم خود دیده و از زبان ارباب صدق و ایقان شنیده، بر صفحه قرطاس نگاشته بود؛ حسب الامر سید والا نسب، عالی حسب، مقبول کونین، خواجه محسن حسین زادالله درجاته فی الکونین که ذکر خبرش در خطبه این کتاب بیان گردیده، مرقوم میگردد، تا بطریق یادگاری باشد.

احوال از پشاور تا پتیاله وغیره اینست

از پشاور که بسمت هندوستان و پنجاب می آیند، دریای سند سه گذر دارد. یکی گذر قلعه اتک که سی و دو کروه از پشاور فاصله دارد، فرود می آیند و قلعه مذکور در تصرف افاغنه ختک است. از زمان سلاطین تیموریه این مردم رئیس آن مکان اند و قلعه مذکور بر لب دریای سند، این روی سمت حسن ابدال در غایت متانت و استواری بسیار بلند و سنگین واقع شده. از اینجا تا لب دریای جهلم در عرصه شاهراه، عرض این دوابه کم و بیش هفتاد کروه است.

این **دوابه اول** است که در میان دریای سند اتک و دریای بهت یعنی جهلم واقع شده و حسن ابدال که در عمل ظفر خان یوسف زایی رئیس مظفر اباد راه کشمیر است، از طرف خاقان زمان به جاگیر او معین است و سرای کالی که از اینجا عمل سکهان شروع شده و راولپندی و قعله رهتاس که از بنا های شیرشاه افغان سور است، در شاهراه از لب دریای سنده اتک تا لب دریای جهلم واقع شده و دراین دوآبه بیشتر کوهستان و جنگل است.

راه دیگر که از دهتی کهیب شده، بدریای جهلم میرسند و درین راه دریای سند را از گذر نیلاب که از پشاور کم و بیش سی و پنج کروه فاصله دارد، فرود می آیند و این گذر نیز معه آمد محصول تعلق به قوم ختک مذکور دارد. چون فرود آمدند عرصه بیست کروه راه طی کردند، ملک دهتی کهیب است و رعایا و روسای این ملک تمام از اهل اسلام اند و بزور خود ملک را میخورند. هرگاه که فوجی از سکهان بر ایشان زور می آرد، چیزی نذرانه میدهند.

مهدی نام راجه این قوم است و در این ملک اسپ خوش ترکیب و صورت و سیرت بهم میرسد و مردم این ملک قوی الجسه و بهادر و تناور و دلاور می باشند و در این حدود تا لب دریای جهلم کوهستان در غایت بلندی و کریوه ها در غایت دشواری واقع شده اند و پند دادر خان که بر لب دریای جهلم است و قریب آن نمکسار یعنی کوه های بلند از نمک نیز هستند و راجه های بسیار مثل راجه کُسُک و دلور و رهتاس و این از آن رهتاس مذکور علیحده است وغیر آن هر که مکان بالای کوه بلند درست نموده، نشسته است، آنرا راجه میگویند و تابع یکدیگر نیستند. الا همه ها بحضرت خاقان زمان رجوع اند. انتظار قدم مقدس می برند و در پند دادر خان که قلعه و شهر عظیم و در زیر او دریای جهلم مذکور جاری است و در نمکسار و پند مذکور عمل سکهان است، دو نیم لک روپیه در سال آمد نمکسار است.

در وقت سلاطین تیموریه زیاده از این بود و رنجیت سنگه پسر مهان سنگه که از عمده سکهان این نواح است، قلعه و شهر مذکور و نمکسار را در تصرف خود دارد و قریب پنج، شش هزار سوار و همینقدر پیاده سکهان در کل این دوابه هستند و دراین مجموع مردمان مسلمین پنجاب نیز نوکر اند و سیوم گذر دریای سنده اتک که قریب کالی باغ و دیره اسمعیل خان فرود آمده، به ملتان میروند.

دوآبه دویم. میان دریای بهت یعنی جهلم و دریای چناب است و عرض این دوابه از شاهراه سی و یک کروه است و قصبه دنگبان که راجه انجا خدا داد خان نام جته است و قریب سیصد سوار و هفتصد پیاده سوای کمک دیهات همراه دارد؛ گاهی به سیکهان صلح و گاهی بصلاح وقت جنگ میکنند و قریه شادی وال قوم راجپوت مسلمان و این سه قریه اند و یکنام دارند و دست برداشته، به سیکهان خراج میدهند. قریب دو سه هزار بندوق دراین هر سه دیهه است و شهر گجرات میان شاه دوله که قریب همین گجرات احمد خان شاهنگچی باشی بارک زایی که از عمده سرداران قشون خاقان زمان بود، شهید شده، در همین دوابه است.

دیگر قصبات و بلاد دراین دوابه بسیار اند. از عمده سرداران سکهان این دوابه صاحب سنگه پسر کوجر سنگه که در گجرات مذکور و گوجران واله استقامت دارد و رعایای این ملک نیز تمام مسلمان اند، با وجود منع و مزاحمت سکهان بر دین متین محمدی راسخ دم و ثابت قدم اند و عموما و خصوصا کبرا و صغرا و ذکور و اناث به ادای صلوت قیام دارند.

با وجود تاخت و تاراج شدن انتظار قدم قشون ظفر مشحون حضرت گیتی ستان، موید دین متین نبی آخرالزمان صلواة الله علیه الی الله الملک المنان می برند و دراین دوابه معه پسر گوجر سنگه مذکور و دیگر سرداران خورد قریب چهار هزار سوار و همینقدر پیاده بوده باشد و دریای چناب

که اعظم دریای پنجاب است و لعیته تشبیه در همه جا لب بدریای گنگ و هندوستان دارد و ریگ او و عذوبت آب او نیز مثل دریای مذکور است. بلکه از آن زیاده مقوی است.

دوابه سیوم. در میان دریای چناب و دریای راوی است و عرض این دوابه از لب دریای چناب تا کناره دریای راوی تخمینا سی و دو کروه است. در میان این دوابه شهر وزیراباد که بر لب دریای چناب مذکور و قصبه سودهره که از بنا های امیری از امرای تیموریه است، آن نیز بر لب دریای مذکور است و گوجران واله و نلوندی موسی خان که در انجا بانگ نماز به آواز بلند و گاو کشی بخفیه میشود و سیالکوت و میرودال که قصبه کلان از قوم راجپوت مسلمان است و دیگر قصبات و قریات و چهار محال ایمن اباد وغیره هستند و سردار عمده دراین دوابه رنجیت سنگه پسر مها سنگه مذکور است. قریب ده هزار سوار و پیاده و چند ضرب توپ و مردم از قوم سکهان و مسلمانان همراه خود دارد. چون از اینجا بطرف لاهور روند، دریای راوی را از زیر قلعه و شهر لاهور عبور کنند و اگر به امرتسر روند، دریای مذکور را از گذر میرودال مذکور که قصبه راجپوتان مسلمانان است، عبور میکنند.

دوابه چهارم. در میان دریای راوی و دریای پیاه است. عرض این دوابه در شاهراه سی و چهار کروه است و شهر لاهور و امرتسر و قصبه جنداله و قصبه خواص لور و بیرون وال بود و باش مردم افاغنه وغیره قصبات در همین دوابه واقع است و امرتسر الحال از عمده شهر های پنجاب است و این ملک را مانجهه میگویند و ابتدای خروج سکهان از همین ملک است و در شهر امرتسر بسیار سردار اند. هر یک جدا جدا قلعه های پخته گرد شهر مذکور درست کرده، نشسته اند و بی اطاعت یکدیگر می باشند و جدا جدا در بازار عمل و دخل دارند.

عمده سردار این شهر گلاب سنگه تهیگی پسر جهندا سنگه است. بسیار مردم شهر و بازار باو رجوع دارند و امرتسر در اصل نام تالابی است که گرد آن مکانات پخته ساخته اند. در میان تالاب گنبدی است و رویش مکلل. انجا معبدگاه سکهان و جای گورو یعنی پیر ایشان است. هر روز بوقت صبح یا شام از مردم خواص و عوام آن قوم اولیک کالانعام در انجا رفته، باستماع احوال کرنهت مشغول میشوند و آن کتابی است که نانکشاه گوروی ایشان آنرا بموجب فهم و دین خود در علم توحید و اختیار از کار نیک و اجتناب از کار بد تصنیف کرده است. بعد از ختم آن کتاب هر روز اهانت دین اسلام و مذهب امت حضرت خیرالانام علیه الصلواه و السلام بآواز بلند می کنند و خود را سواد الوجهه فی الدارین میسازند.

حضرت گیتی ستان، جنت مکان، مروج ملت سرمدی، موید دین محمدی، بانی خلافت و جهانبانی، حضرت احمد شاه در درانی، اسکنه الله فی فرادیس الجنان و ریاض الرضوان آن تالاب را با استخوان های گاو و خر و انواع چرکین پر کنانیده بودند و الحال در شهر و بازار این شهر بسیار

امن و امان است و شهر لاهور که از امرتسر بفاصله هژده کروه جانب بین جنوب و مشرق است، در قبصه لهته سنگه است و شهر مذکور دارالسلطنت سلاطین هند است. الحال ویران است، قدری ابادی دارد و دراین دوابه قریب هفت، هشت هزار سوار و همین قدر پیاده از سکهان و مسلمانان هستند.

دوابه پنجم. میان دریای پیاه و ستلیج است و این دوابه از گذر بیرون دال لب دریای پیاه تا کنار دریای ستلیج گذر بهاره سی و سه کروه است و این را باصطلاح مردم پنجاب خاص دوابه میگویند. تاراسنگه غیبه و خیسا سنگه تهوکا که سابق از این قریب به هژده سال بیرون شهر دارالخلافت شاهجهان اباد را تاراج کرده، رفته بود هستند. غلام معین الدین خان عرف به بهنو خان که برادر غلام قادر خان ابن ظابطه خان ابن نجیب الدوله ولد محمد نجیب خان مرحوم است، پیش همین حسابی که مذکور است، قریب هفت هزار روپیه را قریات برای مدد معاش او داده است و شهر هوشیار پور و بجواره و خان پور و دیگر قصباب و قریات معمور در این دوابه بسیار اند و قریب ده، دوازده هزار سوار و همینقدر پیاده دراین دوابه از قوم سکهان و مردم مسلمان اند.

چون دریای ستلیج را عبور کرده شود، ملک پنجاب تمام میگردد. ملک باونی سرهند شروع میشود و از دریای ستلیج را چون از قصبه تهاره عبور کرده شود، از انجا رای الیاس که مسلمان است، شروع میگردد. تا قریب مالیزکوتله عمل رای مذکور است و چند قلعه و قصبه اباد در ملک او هستند. مثل قصبه تهاره که بر کنار دریای ستلیج است. الحال از چند سال دریای مذکور آن شهر را در میان گرفته است و قصبه جگراوان و کوت رای و قلعه لدهانه و قصبه سدهه وغیره در عمل رای مذکور است. اما الحال او از دست گرفتگان راجه صاحب سنگه پسر راجه امر سنگه پتیاله واله است. چرا که هرگاه سکهان بر ملک رای موصوف یورش می آرند، کمک و امداد او مینماید. قریب پانصد سوار و هزار پیاده و چند ضرب توپ سوای مدد دیهات همراه دارد و با صاحب سنگه مذکور از دل رجوع است. هنگام طلب خود را معه فوج بحضور راجه موصوف میرساند.

چون عمل رای مذکور طی کرده شود، عمل عطاوالله و وزیر خان مالیزی قوم افغان است و مکان بود و باش ایشان کوتله است. چرا که مالیز را سکهان تاخت و تاراج کرده، ویران نموده اند. بنا برآن در کوتله که ملحق به مالیز است، اباد شده اند و قریب هزار سوار و پیاده و چند ضرب توپ همراه دارند. اما پیاده بیشتر اند. با راجه صاحب سنگه مذکور موافقت دارند و رجوع اند و با یکدیگر بوقت شداید کمک می کنند و راجه صاحب سنگه پسر راجه امر سنگه نبیره اله سنگه جات که از زمان شاه دین پناه حضرت خاقان گیتی ستان احمد شاه جنت مکان بوساطت اشرف الوزرا شاه ولیخان بهادر بامی زای خطاب راجه راجگان یافته، مالک باونی سرهند وغیره شده بود.

چنانچه راجه امر سنگه بهمین احسان خود را از بندگان اشرف الوزرا شمرده، شجع مهر خود

چنان کرده بود که راجه امرسنگه بامی زایی و این صاحب سنگه پسر اوست. مردی مجذوب وضع است. با مسلمانان سری دارد. ملک او از حد مالیز کوتله تا قریب انباله و زیر کوه ناهن و لکهی جنگل و تا کنار ملک بهتی ها است و خود در شهر پتیاله میماند و بظاهر بسیار سرداران از سکهان او را راجه خود میدانند و در حقیقت این قسم سردار با شوکت و حشمت از روی ملک و دولت و قلعه های متین دیگری نیست. با وجود دیوانگی صاحب اقبال است. خواهرش صاحب کور نام دارد. اکثر به مهمات مالی و ملکی و جنگ و جدل می پردازد و شهر سرهند و قلعه سیف اباد در عمل اوست و در ملک او سکه سلاطین درانیه جاریست.

چنانچه ذکرش در سلطنت حضرت خاقان گیتی ستان احمد شاه جنت مکان مرقوم گشته، دراین دوابه ها وغیره بسیار بلاد و قصبات اند. اما انچه این مولف دیده، آنرا از قلم به صفحه قرطاس نقش کشیده، غرض که در ملک پنجاب از دریای سند اتک تا لب دریای جمن در این قوم سکهان هزاران سردار اند که یکی اطاعت دیگری نمی کند و کسی که دو سه اسپ از خانه خود دارد، لاف سرداری می زند و مستعد جنگ هزاران سوار میگردد.

مثلا اگر سکهان قریه را محاصره نموده، طلب نذرانه کردند و زمینداران قریه را آنقدر وسعت نشد که بدهند، ناچار به سکهان دیگر سازش کرده، با هم جنگ می اندازند. کسی که غالب شد او را نذرانه فراخور وسعت خود میدهند و این قوم در امور ریاست بسیار نادان و احمق اند. با وجودیکه از پنجاه سال باستقلال تمام ملک پنجاب وغیره تا نواح دارالخلافت دهلی میخورند.

هرگاه که آوازه نزول رایات عالیات شاهی و خبر امد امد قشون ظفر مشحون ظل الهی حضرت گیتی ستان شاه زمان در درانی میشنوند، بی جنگ و جدل از هیبت شیران خونخوار و جوانان سفاک جرار آن خسرو کامگار و بادشاه دیندار گریخته، چون روباه و شغال در شعاب جبال مخفی و متواری میگردند. اینهمه از نادانی و بی همتی و نا اتفاقی این قوم است. چرا که اصلا از امور ملکداری و سرداری واقف نیستند؛ محض روزی به قسمت خود میخورند.

حساب منازل که از بلده پشاور بدارالسطنت کابل میروند

این پشاور شهریست از لاهور کم و بیش بفاصله دو صد و چند کروه میان شمال و مغرب و دریای راوی و چناب و دریای بهت یعنی جهلم و دریای سنده که عوام انرا اتک گویند، در میان هایل اند. از دریای اتک چون عبور کرده شود، سی و دو کروه پشاور از انجا فاصله دارد و آن شهریست قدیم.

در زمان راجه های هنود که بادشاهان هندوستان بودند، نام آن بگرام و پشاور بود و در زمان سلاطین مسلمین به پشاور مشهور شده و شهریست پر از میوه های گوناگون. از قسم فواکه انجا آلوچه و بهی خوب میشود و عرق گل که آنرا بزبان خاص و عام گلاب گویند، خوب و بهتر میشود. از پنج روپیه تا بیست و پنج روپیه و چهل روپیه فی توله بهم میرسد.

میوه که در کابل میرسد، اینجا هم میشود. اما دیر پا و قابل خشک شدن نیست و از جمله تحایف اینجا برنج است و آن بر چند قسم است. منجمله آن اقسام، دو قسم اعلی است که در مطبخ خانه امرا و سلاطین صرف میشوند.

قسم اعلی که آنرا باره میخوانند. چه باره باصطلاح پشاور آبی را گویند که از طرف کوه در نواح و درون شهر می اید و آن آبی است در غایت عذوبت و حلاوت و هاضم و سبک. گویند که آن آب برف و باران است و از همان آب بر شالی که پیدا می شود، آنرا برنج باره میخوانند و آن از هشت روپیه تا ده، دوازده روپیه فی من خانی که از من پخته هندوستان دو سه آثار زیاده است، بدست می آیند.

قسم دوم اوسط که انرا برنج دوابه خوانند. چرا که آن شالی اکثر در ملک دوابه که قریب پشاور است، از آب هر دو دریای مذکور پیدا میشود و فی من از چهار روپیه و پنج، شش روپیه زیاده نمی ارزد و وزن من بدستور مرقوم الصدر. دیگر از قسم ادنی یکنیم و دو و سه روپیه فی من فروخت میشود و از این هر دو قسم اوسط و ادنی در هر بلاد میسر میشود و الا قسم اعلی که آنرا برنج باره میخوانند، مخصوص همین شهر است و آن بغایت بوی خوش دارد و در وقت پختن طول و بالیدگی بسیار پیدا میکند.

گرد این شهر اکثر کوهستان و تمام ریاست و زمینداری افاغنه است. خصوصا قریب شهر یکطرف مهمند و یکطرف خلیل قوم افاغنه رئیس و زمیندار اند و الا در شهر افغانان کمتری می یابند و بیشتر قوم کلال که چوبداران و چابک سواران و دلالان اسپ در هندوستان همین مردم اند، در شهر سکونت دارند. از چندی، قریب دو سه هزار خانه مردم کشمیر استقامت دارند و دیگر اهل حرفه و هنر و کسب آباد اند.

شیوخ و سادات و مغول و افاغنه در این شهر کمتر آباد اند. همه اهل کسب و تجارت و صاحب کشتکار اند. یکی محتاج دیگری نیست، اما مردم این شهر مفتن و جنگجوی و بد زبان اند. هر روز در کوچه و بازار معرکه ده بگیر و مشت و گریبان موجود است و همه حنفی مذهب اند و به آخون درویزه که مرد متشرع بوده و در زمان ظهیرالدین محمد بابر شاه جنت آشیان کورگان انارالله برهانه بخدمت محتسبی پشاور سرفراز بوده، افاغنه را از جهل برآورده، باحکام شرعی

مقید گردانیده و در زبان این قوم تصانیف کرد، مثل مخزن وغیره. اگرچه خود تاجیک فارسی گو بود و مرید سید علی ترمذی المشهور به پیر بابا بود که سادات کنر اولاد ایشان اند. بسیار اعتقاد دارند، قبر او نیز قریب پشاور است؛ بلکه تا انجا سابق ابادی بود. الحال نیز از ابادی قریب ده، دوازده تیر پرتاب بوده باشد.

این شهر همیشه سرسبز است. در هر فصل اگر بخواهند دوبار کشت و کار میتواند شد و آب باره مذکور به کشت و کار از قسم جوار و گندم وغیره میدهند و اب چاه نمیدهند. مگر کدام کس میدهند و آب باره مذکور را هر کس موافق معمول خود از جوی کلان جویبار های خورد بریده، به باغ و کشتکار خود می برند و آب باره دوازده ماه از کوه می آید. مگر گاهگاهی در هر موسمی موقوف میماند. خصوص درموسم گرما و هوای این شهر حار و یالیس است. در این شهر بیشتر امراض نزله حار و سودا و نابینایی است و این ملک را زمین باختر خوانند و کابل از پشاور سمت شمال است؛ بدین تفصیل.

منزل اول. از پشاور کوچ نموده، به جمرود که هفت کروه بر لب دره خیبر است، می رسند.

منزل دوم. از جمرود به کدهی لعل بیک که در میان دره خیبر است و انجا آبادیست و در میان دره و کوه بالای آن، مردم آفریدی قوم افغان سکونت دارند و جای جا چوکی خانه است. در انجا قوم مذکور سلاح بسته، برای محافظت مترددین و تجار نشسته می باشند. چرا که برای همین خدمت مواجب از سرکار بادشاهی معین دارند.

از قدیم الایام همین دستور است و بعضی اوقات همین مردم خود راهزن شده، تجار و مالدار را تاراج مینمایند و یا بوقت شب دزدیده می برند و این مردم در شهر پشاور از خرانه بادشاهی مواجب می یابند و هر کسی را که تاراج میکنند، او رفته بحضور حاکم داد خواه میشود. حاکم به اثبات رسانیده، از مواجب انها موضع نموده، میدهد و محصول دره خیبر نیز از حضور حضرت بادشاهان بهمین مردم افریدی معاف است.

منزل سوم. از درون دره خیبر و کدی لعل بیک لندی خانه را در راه گذاشته، به دهکا فرود می ایند و در این منزل از نصف راه زمینداری و بود و باش قوم مهمند و شینواری مردم افغان واقع است. انجا ابادی و قریه است.

منزل چهارم. از دهکا بهزار ناو می روند. اینجا نیز بود و باش قوم مهمند است.

منزل پنجم. از هزار ناو برخاسته به بهتی کوت که عیدگاه مهمند نیز در انجا واقع است، میرسند.

منزل ششم. از بهتی کوت برخاسته، به علی بغان میرسند. در اینجا بود و باش مردم تاجیک فارسی گو است.

منزل هفتم. از علی لغان به چارباغ میرسند. دراینجا نیز بود و باش قوم تاجیک است.

منزل هشتم. از چارباغ کوچ نموده، از فتح اباد گذشته، به نیملا فرود می آیند.

منزل نهم. ۶۰۴۶ از نیملا به گندمک میرسند و در اینجا ریاست مردم خگوانی قوم افاغنه است.

منزل دهم. از گندمک به سرخ رود که جوی اب روان است و ابادی ندارد، فرود می ایند و در این نواح نیز مردم خگوانی مذکور بود و باش دارند.

منزل یازدهم. از سرخ رود به جگدله میرسند. اینجا نیز ابادی است و در اینجا بود و باش و زمینداری مردم افاغنه سلیمان خیل شروع شد.

منزل دوازدهم. از جگدله به باریکاب میرسند.

منزل سیزدهم. از باریکاب دو راه است. راه قشون بادشاهی و قوافل آن است که به تیزین میرسند. از انجا به خورد کابل شده، بدارالسلطنت کابل میرسد و راه دوم آنستکه از کتل لته بند پیاده جریده میرود و این راه نیز قریب بتخاک دارالسلطنت کابل به راه بادشاهی ملحق می شود.

منزل چهاردهم. از تیزین به خوردکابل میرسند. اینجا نیز ابادی است.

منزل پانزدهم. از خورد کابل برخاسته، بدارالسلطنت بلده کابل میرسند. این منازل که مرقوم شدند، منزل های لشکر بادشاهی و تاجران است. باقی سوار و پیاده به هشت و شش روز هم میرسند و این منازل اکثری هفت و هشت و بعضی ده کروه اند و همگی تخمینا کابل از شهر پشاور صد و بیست کروه بوده باشد.

کابل شهریست در زمین باختر مملو از انواع فواکه و الوان گلها و چشمه های اب در شهر و بازار و باغات جاریست و میوه انجا خشک شده، بهر طرف میرود. خصوص در ملک هندوستان. اما اب انجا که قریب شهر و درون شهر است، سبک و هاضم نیست و درانجا سه، چهار ماه زمستان برف بشدت می بارد و برف انجا گزند است. خصوص، مسافر را که اگر احتیاط نکند، انگشتان

دست و پا گذار شده می افتد.

در شهر کابل از قدیم بود و باش مردم تاجیک فارسی گوست. الحال از زمانیکه شهر مذکور پایتخت سلاطین درانیه شده، مردم افغان درانی و مغول قزلباش وغیره که ملازمان بادشاهان مذکوراند، وطن اختیار کرده، عمارت عالی درست کرده اند. شهریست مختصر، اما خوب معمور است. اجناس هر اقلیم یافته میشود. خصوص، اجناس ممالک ایران و توران (ترکستان) از قسم اسپ و پارچه ابریشمی خوب یافت میشود و هر کسی که از خراسان و ایران و توران بسمت هندوستان اید، البته بکابل آمدنش ضروریست.

بازاری دارد مسقف، بسیار خوب ساخته، خشت و سنگ و گچ بکار برده اند و جای جایش برای روشنی وا گذاشته اند و این بازار مسقف چارسو است، از بنا های علیمردان خان ایرانی که او در اوایل از امرای سلاطین صفویه بود. بعد از آن بدرگاه خلایق پناه، بادشاه والاجاه، دین پناه، حضرت شهاب الدین صاحب قران ثانی، شاهجهان کورگانی، انارالله برهانه رسیده، برتبه بلند امیرالامرا سر افراز شده بوده است. دراین شهر اکثر زلزله می شود. مردم این شهر یعنی کابلی ها بسیار درشت و جنگجوی و مفتن اند. عمارات این شهر اکثر خام از گل است و بادشاهان درانیه معه قبایل و شهزاده ها اکثر در بالاحصار دارالسلطنت کابل می باشند.

حساب منازل که از کابل بدارالقرار قندهار میروند بدین تفصیل و این منازل نیز بادشاهی اند

منزل اول. از دارالسلطنه کابل برخاسته، به قلعه قاضی فرود می آیند و در این نواح سکونت تاجیک کابلی است.

منزل دوم. از قلعه قاضی به قلعه میدان میرسند. اینجا نیز ابادی است و بود و باش مردم افغان سلیمان خیل از اینجا تا پل وردک است.

منزل سیوم. از قلعه میدان به پل وردک میرسند. وردک نام افغان سادات است و اینجا قلعه است، آبادی نیز دارد.

منزل چهارم. از پل وردک به قلعه تکیه میرسند و اینجا نیز آبادیست؛ سکونت مردم افغان است.

منزل پنجم. از قلعه تکیه به قلعه شش گاو میروند. اینجا نیز آبادیست.

منزل ششم. از شش گاو به بلده غزنین میرسند و این همان غزنین است که سابق مکان تخت نشین و دارالسلطنت سلطان محمود غازی انارالله برهانه ابن سلطان ناصرالدین سبکتگین بودند. بدرجه معموری داشت که هیچ بلاد به آبادی و رونق آن نمی رسید. مدتی برآن نهج بود. نوبتی برف بارید، بشدتی که تمام شهر غزنین زیر آن خراب شد. الا چند کس که ذکر آن طول دارد، زنده ماندند. از آنزمان آنشهر آباد نشد. الحال مردم تاجیک و افغان قوم اندر در قلعه قریب دو، سه هزار خانه آباد اند.

منزل هفتم. از غزنین به قلعه نانی میروند. اینجا نیز آبادیست.

منزل هشتم. از قلعه نانی به قره باغ که قلعه ناظر درانی در انجا واقع است، میرسند. اینجا بودو باش قوم اندر است.

منزل نهم. از قلعه قره باغ به کاریز قلعه غوچان میرسند. اینجا بود و باش مردم افغان علی خیل است.

منزل دهم. از قلعه کاریز غوچان به قلعه مکور {مقر} میرسند.

منزل یازدهم. از قلعه مکور به چشمه سر میروند و دراینجا آبادی نیست؛ غار هاست که آنرا سردار مدد خان اسحق زایی تیمورشاهی برای پناه مسافران از حرارت و حدت افتاب و شدت و برودت برف درست نموده و اب نیز در انجا هست. از مکور تا نواح این منزل بود و باش قوم افغان غلجی و ترکی است.

منزل دوازدهم. از چشمه سر به قلعه تیرین میرسند؛ قدری آبادی است.

منزل سیزدهم. از قلعه تیزین به قلعه قلات میرسند. در اینجا بود و باش قوم افغانان توخی است.

منزل چهاردهم. از قلعه قلات به تیر انداز کنار رود ترنک میرسند. از این مقام بود و باش ریاست قوم درانی شروع شد.

منزل پانزدهم. از قلعه تیرانداز به شهر صفا که از بنا های قاضی فیض الله خان مدارالمهام تیمورشاهی است، میرسند.

منزل شانزدهم. از شهر صفا به کاریز علهدو میروند.

منزل هفدهم. از کاریز علهدو بشهر قندهار میرسند و این منازل اکثری دوازده و سیزده و بعضی پانزده و شانزده کروه است و همگی تخمینا شهر قندهار از کابل دو صد و بیست پنج کروه و بروایتی دو صدو پنجاه کروه جانب مغرب مایل به جنوب است.

این قندهار شهریست قدیم در زمان سابق یعنی در ظهور اسلام چندی در عمل بادشاهان پیشین، بعد از آن در عمل سلاطین صفویه و تیموریه بود و سابق ریاست قندهار تعلق به قوم افغان غلجه داشت. شهنشاه نادر بادشاه آنها را براورده، قوم ابدالی را که الحال به درانیان مشهور است، اباد ساخت و شهر قندهار قدیم را معه قلعه خراب کرده، قریب آن شهر دیگری موسوم به نادر آباد بنا نموده، دارالحکومت ساخت.

چون دور خلافت و زمان سلطنت بحضرت شاه دین پناه خاقان گیتی ستان احمد شاه در درانی رسید، شهری دیگر قریب نادر آباد الموسم به اشرف البلاد احمد شاهی قندهار آباد نمود. تا حال که سال هزار و دو صد و سیزده هجری نبوی است، همین احمد شاهی قندهار آباد و پای تخت سلاطین درانیه است. گرد شهر قلعه پخته است و جو های آب زیر هر دوکان و بازار جاری است و کنار جو ها سایه درختان توت است و بازارش چارسو است و درمیان چهار سو بازار گنبدیست رفیع. اینهمه ساخته و آباد کرده احمد شاه بادشاه ممدوح است.

در شهر قندهار انجیر و انگور خوب به چند اقسام بهم میرسد و برف در قندهار نمی بارد و مرض حدر یعنی چیچک در قندهار اصلا نیست. هوای او بسیار معتدل و لطیف است و زلزله در ان شهر نسبت به شهر های دیگر کم است. بلکه اکثر میگویند که بالکل نیست. اینقدر خوب معلوم بود که قلمی شد.

حساب منازل که از اشرف البلاد احمد شاهی قندهار بدارالسلطنت هرات میروند

منزل اول. از قندهار برخاسته به کوکران میروند و ان قریه ایست اباد.

منزل دوم. از کوکران به اشوقه میرسند و آن نیز اباد است.

منزل سوم. از اشوقه به سنگسار میروند و آن نیز دیهه اباد است.

منزل چهارم. از سنگسار به کشکی نخود میرسند و قریه اباد است.

منزل پنجم. از کشکی نخود به خاک چوپان است. انیجا ابادی نیست، مگر اب هست.

منزل ششم. از خاک چوپان به گریش میروند. اینجا آب رود جاری و شهر است.

منزل هفتم. از گریش به شوراوک میروند. اینجا ابادی نیست، مگر آب است.

منزل هشتم. از شوراوک به دلحک میروند. اینجا قلعه است، خراب افتاده، آبادی نیست، لیکن اب است.

منزل نهم. از دلحک به خاشرود که آب جاری است، میروند.

منزل دهم. از خاشرود به بکواه میروند. اینجا آبادیست.

منزل یازدهم. دو راهی است. یکی راه به هرات از فرح و سبزوار شده میرود. این راه اردوی معلی و قشون ظفر مشحون شاهی و اهل تجارت است و راه دویم چره سوار، از گرماب شده به هرات میرود.

منزل دوازدهم. از دو راهی به کرما میرسد. اینجا باغ فقیر و آب است.

منزل سیزدهم. از گرما به گرانی میرسند. اینجا قلعه و آبادیست و زیارت ملا عثمان آخون در اینجا واقع است.

منزل چهاردهم. از کرانی به شور میروند. اینجا آبادیست و انگوزه به زبان هندی که انرا هینگ گویند، اینجا پیدا میشود.

منزل پانزدهم. از شور به قلعه علی زایی میروند. اینجا نیز آبادیست.

منزل شانزدهم. از قلعه علی زایی بقلعه قاضی میروند. اینجا نیز آبادیست.

منزل هفدهم. از قلعه قاضی به رباط اول میروند و اینجا ابادی نیست، آب است و مکانی بطوری ساخته اند که مسافرین و مترددین در آنجا فرود آمده، بوقت شب دروازه را بند میکنند.

منزل هجدهم. رباط دوم است. آنجا نیز آبادی نیست. بود و باش مترددین بطور مرقوم الصدر است.

منزل نزدهم. رباط مستوفی پسر وکیل الرعایا جامی تیمورشاهی است.

منزل بیستم. از رباط مستوفی دو کروه قبر اسدالله خان والد بزرگوار حضرت خاقان گیتی ستان بانی خلافت و جهانبانی احمد شاه جنت مکان است و از انجا دو کروه، پل مالان و از آنجا دو کروه دارالسلطنت هرات و این منازل اکثری ده و یازده و دوازده و بعضی پانزده کروه اند و همگی تخمینا دوصد و پنجاه کروه مسافت است و سوار جره به پانزده و بعضی به ده روز هم میرسند. این منزل مرقومه منزل های قشون و اردوی بادشاهی و اهل تجارت است و تا اینجا توپخانه میرود.

دارالسلطنت هرات شهریست از بلاد مشهوره خراسان، قلعه استوار دارد و رود ها در شهر و بازار جاریست. سابق تعلق به سلاطین ایران داشته، الحال در ممالک محروسه بادشاهان درانیه داخل است. قبر شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره العزیز که از عمده شیوخ کبار و عرفای نامدار امت محمدی است، نیز بفاصله یک کروه جانب مغرب قلعه هرات است. عقب قلعه سمت مغرب، بلکه چار طرف قلعه ابادی قوم قلیچ خان تیموری است و سمت جنوب قوم اعماق جمشیدی از هرات بفاصله پانزده کروه اباد اند و نام سردار این قوم که در این ولا تا بغایت سال هزار و دو صد و دوازده هجری بر ریاست خود قایم است، التوش خان نام دارد و انطرف در میدان بیرون کوه عیسی خان کوهی شیعه است تا بنواح مشهد مقدس و او سر خود است. اما ارادت و عقیدت بجناب سلطنت مآب خاقان زمان و شهریار گیتی ستان حضرت شاه زمان در درانی خلدالله ملکه دارد و اطاعت فرمان او میکند.

مشهد مقدس از هرات ده منزل جانب جنوب است و بهرام خان فیروزکوهی اعماق سه منزل از هرات میان مغرب و جنوب است و محمد خان هزاره که از اهل سنت و جماعت است، همین طرف ریاست دارد و اکثر بر ملک ایران چپول میکند و جانب شمال هرات بفاصله چهل کروه کم و بیش سواد کرامت بنیاد چشت است و بطرف چشت در تمام کوهستان ریاست بود و باش قوم تایمنی است. فی الحال محمد خان تایمنی برادر زاده عنایت خان تایمنی احمد شاهی سردار قوم مذکور است و مابین دامن کوه در نواح هرات تمام چاراعماق مذکور میمانند.

جانب مغرب چشت بیرون از حد کوه، حد میمنه و بلخ، ریاست ترک و اوذبک است. این مردم مرقوم همه بحضرات خواجگان عالیشان چشت اعتقاد دارند و اختتام کوه، حد ریاست قوم هزاره شیعه

و افغان است و انطرف افغانان کافر سیاه پوش اند و مدام اهل اسلام با این قوم جهاد و غزا میکنند.

چشت مقامی است متبرک، مملو از انواع خیر و برکت و پیشوایان و سرکردگان ارباب حقیقت و معرفت در آن مکان عرفان نشان آسوده حاجت روای خواص و عوام اند و فیوضات ظواهر و بواطن ازقیه با انوار و خاک اطهار ایشان به عباد الله میرسد و تا یوم قیامت آن مکان مقدس قیصر سان تشنگان وادی حیرت خواهد بود.

چون از هرات بطرف چشت که سمت شمال است روانه میشوند، **منزل اول** به میروان که قریه است فرود می ایند. از انجا به **منزل دوم** که نام او ابا است میرسند و آن شهریست. از انجا به **منزل سیوم** قلعه صپرر میروند. اینجا مزار مبارک سلطان محمد مخدوم صاحب است. **منزل چهارم** بحضرت چشت داخل میشوند. انجا کوهی است بلند و از دره کوه راه بالا شدن است و در میان دره ابادی چشت است. خانه های صاحبزاده های مودودی تخمینا یکصدو ده خانه است. دیگر مردم نیز اباد اند. از انجا دو راه بالا شدن کوه است. یکی راه مزار های حضرت خوجگان است. پهلوی این راه در میان جنوب و مشرق مدرسه عالی و مسجد رفیع است که کسی از خدام و معتقدین جناب حضرت خواجه مودود چشتی قدس الله سره العزیز انرا بنا نموده، مکانی استوار و رفیع است.

قریب بانجا درختی است که میوه آن بعینه فندق است و مردم از اقالیم قریب و بعید انرا تبرکا و تیمنا به اوطان و بلدان خود می برند و در گلو و یا در دست اطفال جهت محافظت از جمیع بلیات ارضی و سماوی می اندازند. طرفه تر اینکه در هر سال هفت بار شگوفه آورده، بار آور میشود و حقیقت کلیه آوانیکه روزی جناب سیادت ماب گوهر درج مصطفوی، اختر برج مرتضوی، حضرت خواجه مودود چشتی قدس الله سره العزیز وضو میفرمودند، عصای که در دست مبارک بود، آنرا در زمین استوار فرمودند، فی الحال آن درخت سبز شده، بار آور گردیده، ثمری مثل فندق آورد. معلوم میشود که شاید آن عصا چوب فندق بوده باشد.

دیگر قریب به انجا سنگی است مایل بسرخی که اکثر بالای آن سنگ جناب حضرت ابوالعباس خضر علیه السلام پشت مبارک نهاده، با خواجه مودود چشتی قدس الله سره العزیز کلام می فرمودند. گویند که تا حال نشان پشت انجناب بر آن سنگ ظاهر است. از آنجا بیشتر چون بالا رسیده شود، مزار حضرت چشت است، بدین تفصیل:

اول. مزار قدوه العرفا الکرام، زبده المحققین العظام، سلطان اقلیم تفرید، بادشاه ملک توحید، حضرت سلطان فرس نافع قدس الله سره العزیز است و ایشان بسبب ظلم و ستم بنی عباس که

نسبت بسادات کرام اظهر من الشمس است و از ولایت عرب به چشت شریف آورده، آسوده اند و ایشان والد بزرگوار حضرت خواجه احمد ابدال چشتی اند قدس الله سره العزیز.

دوم. مزار با برکت زبده الکاملین، عمده الواصلین، در دریای حقیقت، اختر برج طریقت، مالک ملک لازوال، حضرت خواجه ابواحمد هرال قدس الله سره العزیز.

سوم. مزار با نوار جناب سر دفتر ارباب هدایت، پیشوای أصحاب ولایت، خواجه محمد زاهد فرزند خواجه أبو احمد ابدال است.

چهارم. مزار متبرک قدوه السالکین، زبده العارفین، عارف معارف ربانی، سالک مسالک یزدانی، جامع کمالات دینی و دنیوی، مالک کرامات صوری و معنوی، حضرت خواجه أبو ناصر الدین یوسف والد بزرگوار خواجه مودود چشتی قدس الله اسرار هما است.

پنجم. مزار منور، زیارت مطهر، عنقای قاف لاهوت، سلطان اقلیم جبروت، عمده عارفین خدا اگاه، زبده عاشقان حقیقت پناه، شهنشاه ملک عرفان، فرمان روای انس و جان، رهبر کاروان فقرا، قافله سالار قوافل عرفا، افسر فرق صوفیان والاجاه، دیهیم تارک محققان خدا آگاه، در دریای نبوت، گوهر درج فتوت، سلاله سلسله مصطفویه، نقاوه خاندان مرتضویه، عالم علم خفی و جلی، نور دیده نبی و علی، شیخ الشیوخ ثقلین، قره العین حسن والحسین، برگزیده رب الودود، حضرت خواجه مودود چشتی، قدس الله سر ه العزیز است.

ششم. زیارت مخزن طریقت، معدن حقیقت، افتاب سپهر توحید، ماهتاب ملک تفرید، تبر برج سیادت، حضرت خواجه احمد ابن مودود چشتی، قدس الله سره.

این شش مزار متبرک قریب یکدیگر اند و بقراین و مراتب پیرامون این مکان فردوس نشان چار دیواری پخته است و قبر شریف حضرت خواجه مودود چشتی ماهی پشت است و غلاف سبر بر قبر شریف پوشیده میماند و مسجد یک گنبدی بسمت پایین انحضرت ملحق به مزار شریف است و مردم در انجا نماز میکذارند و سوای این دیگر بسیاری از خلفای کرام و اولیای عظام این دودمان ذوی الاحترام در ان مکان عرفان مقام اسوده اند. غرض که این مزار های مبارک تا یوم القیام بفضل ملک العلام و توجهات سیدالانام و ایمه کرام صلواه الله علیه و علیهم السلام حاجت روای ظاهری و باطنی خواص و عوام اند.

دوم راهی که از چشت بالای کوه میروند، بر لب دره چشت چشمه آب و مکان اربعین حضرت خواجه محمد زاهد فرزند خواجه ابواحمد ابدال قدس الله اسرار هماست و انجا یک باغی است

موسوم به باغ حضرت خواجه مودود چشتی که شخصی از سلاطین خراسان که از خدام عتبه علیه او بود، انرا بنام انحضرت ساخته، اشجار فواکه او را بارباب استحقاق وغیرآن وقف نموده و از زیر دیوار این باغ نیز راهی است که گردش خورده، بمزار مبارک انجناب میرسند.

از انجا پیشتر بمسافت چهار کروه بالای کوه، مکان اربعین حضرت خواجه مودود چشتی است. قدس الله سره العزیز و انجا دو جوی آب است. یکی گرم و دوم سرد که جناب باریتعالی جل شانه برای پاس خاطر حضرت ممدوح جوی اول را خاصیت گرم بخشیده که تا آب آن به وضو و غسل سرما بکار اید و جوی دوم را خاصیت سرد عطا فرموده که بمصارف موسم گرما صرف گردد. از همان دو جوی اب بدرگاه، یعنی مزارات مسطور و بشهر چشت رشک بهشت میرسد.

از این مکان بالاتر بفاصله هفت کروه بر قله کوه جای اربعین حضرت خواجه ابواحمد ابدال چشتی قدس الله سره العزیز است. چون این کمترین امام الدین حسینی این کتاب را بنام نامی و اسم گرامی سید مقبول الکونین خواجه أبو محسن حسین تالیف نموده، چنانچه اسم شریفش در خطبه این کتاب درج است، خواستم که افتاب نسبش را نیز بر صفحه این متجلی سازم تا خفاش طینتان را از مشاهده انوارش جز بگوشه خجالت و زاویه گمنامی سر فرو بردن و نفس دزدیدن چاره دیگر نماند. چون سلسله سید موصوف بحضرات خواجگان که مدح و بیان انها بقلم امده، میرسد. پس اظهار ان بر صفحه روزگار و اوراق لیل و نهار بطریق یادگار ضرور افتاد.

+ + +

بر ارباب دانش و اعتبار و اصحاب بینش و ابصار پوشیده نماناد که آنجناب یعنی سید ممدوح دو برادر حقیقی اند. یکی کلان و بزرگتر. **اول**، جناب قدوه العرفا الزمان، زبده الفقرا الدوران، غرق محیط بی ساحل توحید، غواص بحر دخار تقرید، ساغر کش مضطبه الهی، صدر نشین مسند هواللهی، نواسخ نوای بی صدایی، مشرف به تشریف اولیای تحت قبایی، در دریای مصطفوی، گوهر درج مرتضوی، مقبول رب ذوالمتین، سید خواجه ابو محمد حسن حسینی الحسی المودودی الکمهاری زاد الله درجاته و عرفانه عندالله جل شانه که از مدتی دل را از قل متاع الدنیا قلیل برداشته، نظر بر کل شی هالک الا وجهده انداخته، لیلا و نهارا بغواصی بحر توحید و بدست آوردن گوهر تفرید مشغول اند.

الحق این چنین ذات ستوده صفات در ممالک هندوستان از جمله عنایات ایزد سبحان و عطیات ملک المنان است. چرا که در این زمانه ناهنجار و گردون کج رفتار، وجود همچو شخص شریف و ذات لطیف از غرایب صناعات الهی و عجایب عنایات رسالت پناهی است که مردم دور و نزدیک و گروه خواص و عوام از آن مظهر الوهیت و مصدر فنون ربوبیت بهره یاب فواید ظواهر و بواطن اند. دانش مجمع هر علوم و صفاتش مصدر هر فنون است. قلم از تحریر اوصافش قاصر و زبان

از تقریر فضایلش مقصر است. لازم بود که ذکر شریفش در اول کتاب درج نمایم. اما چون در انجا اذکار سلاطین و بحث جنگ و جدل و بیان فساد دنیاوی بود، نام همچو بزرگ که اصلا التفاتش بسمت دنیای دون و اهل آن نباشد، نوشتن عندلعقل خود مناسب ندانستم.

دوم. برادر خورد ایشان جناب ممدوح سید عالیشان، رفیع المکان، برگزیده کونین، سید خواجه ابو محسن حسین که این اوراق کتاب بنام نامی او تصنیف شده و ذکر خیرش در خطبه و دیگر جا بیان گردیده، این هر دو جنابین موصوفین، ممدوحین، ابن خواجه سید ابراهیم، ابن خواجه سید غیاث الدین المعروف بمرزا صاحب، ابن سید خواجه محمد شریف، ابن سید سلطان ابراهیم المعروف بخواجه کمهار. و وجه این عرف آنست که فرزند خواجه صالح مودودی پدر بزرگوار ایشان زنده نمی ماندند. بنابران انجناب سلطان ابراهیم ممدوح را در کنار عورتی کلال مسلمان کوره ساز که بزبان هندی آنرا کمهار می گویند که جریده خدمت خواجه صالح موصوف و شوهرش نیز مرید جناب وی بود، انداخته بودند و از کمال اعتقاد و رسوخ ایشان را در کنار خود داشته، شیر می خورانید. بنابران ایشان را لقب خواجه کمهار افتاد و اسم شریفش سلطان ابراهیم است.

چنانچه مرقوم شد، این خواجه سید صالح مودودی ایشان از ولایت خراسان و شهر چشت بهندوستان جنت نشان تشریف آورده، در دارالخلافت دهلی استقامت فرمودند. از آن زمان وطن این بزرگواران که مرقوم شدند، هندوستان است، ابن سید خواجه سلطان محمد ابن خواجه سید احمد ابن خواجه سید آفرین ابن خواجه سید یحیی ابن خواجه سید قطب الدین ابن خواجه سید رکن الدین ابن خواجه سید احمد ابن قطب الاقطاب و غوث الاحباب سید قطب الدین خواجه مودود چشتی ممدوح الصدر، قدس الله اسرارهم اجمعین ابن سید خواجه ناصرالدین ابویوسف چشتی ابن خواجه محمد سمعان ابن سید ابراهیم ابن سید عبدالله ابن سید حسین ابن سید حسن.

باید دانست که این بزرگان مرقوم الصدر خلاصه دودمان نه امام عالیمقام اند از ایمه اثناعشر چنانچه نوشته میشود؛ این امام الهمام المکنی به ابی جعفر و الملقب با التقی که مزار متبرک آنجناب در ارض بغداد است و او ابن رسول الله است. صفاتش از هر چه گویم افزون و از آنچه نویسم بیرون است. تمام اولیای ملت محمدی و عرفای مشرب سرمدی از خوشه چینان و استانه بوسان عتبه علیه او و آبا و اجداد بزرگوار او اند.

این امام الهمام ابوالحس علی الرضا که مدفن شریفش و مزار مبارکش بزمین خراسان در شهر طوس که الحال به مشهد مقدس اشتهار دارد هست و استانه فیض نشانه اش کلید اقفال حاجات و مهمات است و اینقدر زر و مال و جواهر بیش قیمت که بر گنبد و مکان مزار مقدس آن امام مسموم و سید مظلوم و قره العین رسول خرچ شده که در هفت اقلیم بر مزار هیچ یکی از انبیای کرام و ایمه عظام صرف نگردیده و تعمیر انجناب تمام ایمه در زمین عرب مدفون اند، الا ایشان

که در ارض خراسان ملک عجم اسوده، قیصر سان خواص و عوام اند، ابن امام الهمام ابی ابراهیم موسی کاظم که مزار مقدسش و تربت مبارکش در بغداد کهنه که به کاظمین مشهور شده هست، ابن امام الهمام ابی عبدالله جعفرالصادق که مدفن شریف آن امام بحق ناطق بمدینه منوره در بقیع است، ابن امام المهام ابی جعفر محمد باقر که تربت شریفش به مدینه منوره در بقیع مذکور است، ابن امام المهام سید الساجدین، زین الزاهدین، افضل المجاهدین، شمس نهار المستغفرین، قمراللیه المتهجدین، ابی محمد علی زین العابدین که زیارت مظهرش در بقیع مدینه است و انساب کل سادات حسینی با آن جناب میرسد.

بنابران القاب مبارکش الوالایمه و ادم ال عبا است. چرا که انجناب از فرزندان امام حسین علیه السلام از طوفان و طغیان دستان آل ابوسفیان امان یافته و ایمه مذکوران نسلا بعد نسلا و بطنا بعد بطنا از آنجناب بظهور آمدند و سادات چشتی زیب سطح زمین گشتند. این امام المهام سید الخواص و عوام الفیل فی سبیل الله، قره العین رسول الله، جگر گوشه ولی الله، حجت الله علی خلق الله السید السعید، والام مام الشهید، زینت الدارین، نوراليقين، امام الکونین، الامام باالحق ابی عبدالله الحسین که ذکر شمه از کرامت و سخاوت و امامت و شهادت و شجاعت و ولایت او اگر تحریر گردد، دفاتر ترتیب شوند. هنوز از بحر قطره و خرمن دانه نه نوشته گردد، مزار مبارکش در ارض عراق عرب بزمین ماریه در محلی که به کربلای معلی مشهور است.

غرض که واقعات شهادتش حالتی است که از ابتدای خلقت ابوالبشر ادم صفی علیه السلام تا الی الان که سال هزار و دو صد سیزده هجری یعنی اخر الزمان صلواة الله علیه الی الله الملک المنان بر کسی از انبیای المرسلین و عرفا و صالحین چنین حوادث و شداید نگذشته و در عین بارش تیر و برق تیغ و سنان هیچ کس را چنین ثبات قدم نمانده، چرا نباشد که فرزند رسول مبین و مخدوم زاده جبرییل امین بود، ابن امام الهمام اخی رسول، روح تبول، باب شپر و شبر، قالع باب خیبر، قاسم طوبی و سفر، ساقی حوض کوثر، حامی دین پیغمبر، وارث محراب و منبر، سیدالمطهر، شجاع المظفر، حامل لوای احمدی، فروزنده شمع محمدی، نفس رسول الثقلین، متیع انهار الحسنین، ابوالایمه المعصومین، برگزیده رب العالمین، اسدالله الغالب، هژبر السالب، مظهر العجایب و الغرایب، امام اهل المشارق و المغارب، الوالریحانین، ابوالسبطین، ابو النورین، ابوالحسنین، امیرالمومینین، و امام العارفین، علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه والصلواة الله علیه و علی اولاده الکرام اجمعین الی یوم الدین، و انجناب خاتم خلافت و مبدا امامت است.

تفریش در اخبار و اثار الهی او فرموده رسالت پناهی مملو و مشحون است. مزار مبارک و قبه مطهر ان امام برحق در عراق و عرب در نجف اشرف است و سلسله مادری حضرت خواجه مودودی چشتی بجناب امام المهام سیدالنعموم، و امام المسموم، اشبه رسول الله، قره العین ولی الله، نهال باغ رسول، لخت جگر تبول، الامام بالحق ابی محمد حسن مجتبی رضی الله تعالی عنه

میرسد.

بنابران انجناب را حسینی الحسنی میخوانند و این هر دو برادر بزرگوار صاحب این نسب عالی، بشرف بیعت عنقای قله قاف بیمثالی، عنوان فرمان لاویالی، مربع نشین مسند توحید، سریر ارای اقلیم تقرید، سلطان مملکت شرافت و طریقت، شهنشاه قلمرو معرفت و حقیقت، عمده عارفان خدا آگاه، زبده عاشقان حقیقت پناه، رهبر کاروان فقرا، هادی قوافل عرفا، عارف بالله، حکاک نقوش ماسوالله، افسر فرق صوفیان والاجاه، تاج تارک محققان خدا آگاه، جنید الزمان، بایزید الدوران، عقده گشای مسایل محققین و موجدین، برق خرمن دلایل اشراقین و مشایین، کاشف اسرار خفی و جلی، خلاصه خاندان نبی و علی، حضرت سید شاه علی اکبر مودودی الچشتی الحسنی قدس الله سره العزیز مشرف شده اند.

الحق ذاب معرفت صفات حضرت ممدوح غنیمتی بود عظمی و وجود سراسر جود انجناب عطیه بود کبری، علم ظاهر با اسرار باطن در سینه بی کینه اش که گنجینه احکام ربانی و درج جواهر اسرار سبحانی بود، مملو و معنی علما امنی کانبیا بینی اسراییل از کلام سراسر الهام انجناب واضح، اثار ولایت یا اتباع نبوت از پیشانی نورانی آن زبده دودمان رسالت و قدوه خاندان ولایت لابح هنگام تقدیر دلپذیر ان فخر عارفان خد اگاه براهین فلاطون و سقراط چون مجرمان بعجز بیکاری و انکساری و وقت تحریر بی نظیر آن تاج تارک فرق صوفیان والاجاه، دلایل ارسطو بقراط صاحب فراش صفحه بیقراری و زاری، و انجناب را با هر دو سیدین موصوفین سوای نسبت مرشدیت رابطه یگانگیت نیز هست که والده ماجده انجناب و والده هر دو بزرگوار با هم خواهر حقیقی اند و نیز والده ممدوحین را بخدمت حضرت موصوف که در اصل همشیره زاده ایشان اند، بمقتضای ارادت سلسله تبعیت و عقیدت که در راه خدا بزرگی سن و سال را اعتبار نیست، مثل فرزندان موصوفین خود مستحکم دارند و والد هر دو بزرگوار و انجناب بهم دیگر از اخوان خال و عمه اند.

باین طریق که پدر عالیقدر این هر دو گوهر پسر عمه حقیقه انحضرت و انجناب ابن خال حقیقی والد این هر دو بزرگان اند و جد انجناب یعنی جد حضرت شاه علی اکبر و جد هر دو بزرگوار در سید خواجه اقربن ملحق شده، بحضرت خواجه مودود چشتی میرسند. بدین نوع که جناب حضرت شاه علی اکبر مودودی الحسینی الحسنی قدس الله سره العزیز ابن سید مرزا میر اسدالله ابن سید سراج الحق امیراله مودودی ابن خواجه سید موسی ابن خواجه سید عیسی ابن میر اسمعیل ابن میرکلان ابن خواجه سید یوسف ابن خواجه سید افرین.

درینجا نسب حضرت ممدوح و سیدین موصوفین بخواجه سید افرین ملحق میشود. چنانچه قلمی شده، الحال بعد وفات حضرت جناب خواجه ابو محمد حسن موصوف جانشین سجاده طریقت

اند. چرا که حضرت ممدوح در حین حیات خود علوم اسرار استار را که علم سینه است سپر و دل دریا منزل ایشان نموده، وصایای محققانه و نصایح موجدانه کردند. تا الی الان جناب عالی شان ایشان نیز بهمن نهج عمل فرموده، روز برور ترقی فرمای مراتب و مناصب باطنی اند و ایشان را در طریقه علیه چشتیه بیعت است و مجاز اند از قبیل شیخ برحق خود در طریقه علیه قادریه وغیره هم در هژده طریق دیگر و ایشان چون کامل اند.

در طریق هر خانواده که خواهند مرید میگیرند و سید ممدوح مقبول کونین یعنی حضرت خواجه ابو محسن حسین که این کتاب موسوم بنام نامی او شان است با جناب مغفرت ماب در طریق علیه قادریه بیعت دارند و بدل لیلا و نهارا از خدا و رسول غافل نیستند. کو بظاهر برای پرورش ذوی القربی متوجه امور دنیا هستند.

+ + +

الحال چند **نقل عجیب و غریب** که نزدیک قدرت ربانی و کرامات برگزیدگان درگاه سبحانی هیچ عیب نیست، مرقوم میشود.

{نقل اول - کوه خون و کف}

باید دانست که جانب مغرب از چشت دو کوه اند با هم ملحق شده. از ان هر دو کوه شب جمعه خون و کف جاری میشود. صبحی مردم از اطراف قریب و بعید میرسند و پنبه را از خون و کف مذکور تر کرده می برند و ان بر زخم دنیل و ناسور بکار می اید.

احوال اینحال چنین است که روزی برگزیده رب الودود خواجه مودود چشتی قدس الله سره العزیز ممدوح بر کنار آب جوی که قریب ان کوه جاری است، اینطرف آب جو نشسته وضو می فرمودند که ناگاه اژد های عظیم خونخوار سهمناک به قصد ان حضرت روانه شد. چون قریب آب جوی و پایین ان هر دو کوه رسید، حضرت بزبان الهام بیان فرمودند که بایستک؛ یعنی ایستاده باش. اژد ها خواست که باز حرکت نموده، بسمت انجناب روانه گردد. از طرفین هر دو کوه آنرا در میان گرفته، بند ساختند.

اژدها فریاد براورد که یا حضرت مرا رهایی فرمایید. انجناب فرمودند که الحال در این مکان باش که از تو فیض بسیار به خلق الله خواهد رسید. اژدها گفت که وجه قوت و رزق من از کجا خواهد رسید. فرمودند که رزاق مطلق و خدای برحق انچه وجه قوت بقلم تقدیر به قسمت نوشته، در هر جا و هر مکان خواهد رسید. گویند که همان اژدها در شب جمعه زور نموده، میخواهد که بیرون

شود، برامدن نمی تواند. خون و کف جاری میشود و مردم برسم تبرک و دوا می برند و شافی مطلق بکرم عمیم خود از ان دارو زخم ناسور و دنبل را شفای کامل می بخشد.

{نقل دوم - سنگ معلق}

دیگر سنگی بزرگ مثل کوه پاره که معلق در هوا ایستاده، شاه عبدالستار حقیقت ان، انچه در حضرت چشت شنیده بود، بحضور حقایق گنجور مقبول رب ذولمبین حضرت سید خواجه ابو محمد حسن مودودی ممدوح الصدر نقل مینمود و می گفت که من بزیارت ان سنگ مشرف شده ام و ان سنگ در میان روضه متبرکه خواجه مودود چشتی و مکان اربعین انجناب که تخمینا چهار کروه فاصله باشد، معلق است و از مزار مقدس که بسمت مکان اربعین میروند، دست راست است. ارتفاع کوهی که از انجا سنگ انداخته اند، تخمینا یکنیم کروه باشد.

بالفعل سنگ مذکور به ارتفاع نیم کروه است و بینندگان را محسوس چنان می شود که گویا سنگ مذکور می لرزد و الحال می افتد و قصه او چنان است که چون تولد خواجه أبو احمد ابدال چشتی بتصرف و توجه شیخ ذی حضرت خواجه أبو اسحق شامی قدس الله سر العزیز شد.

روزی خواجه أبو احمد موصوف به اجازت پدر خود سلطان فرستاقه متوجه شکار شد (و در سیرالاقطاب چنانست که همراه پدر بزرگوار خود سلطان فرستافه به قصد شکار جانب کوه رفت تا بعداز چند روز شخصی خبر آورد که در فلان موضع از آن کوهستان همراه خواجه ابواسحق شامی دیده بودم. سلطان مردم را فرستاد تا بیارند. هر چند که یافتند و پند دادند و بند نهادند نیامد. پس هشت سال تمام ریاضت کرد و خلافت یافت و خرقه گلیم پوشید و پیر روشن ضمیرش وی را بجای خود نشاند و فرمود ای ابواحمد تو مرا فرزند است هر که مرا از پیران رسیده است بتو دادم. پس دست گرفتند مستقبل قبله ایستاده شد و دعا کرد. آواز از غیب آمد که ما ابواحمد را دوست گرفتیم و مقبول گردانیدیم و هر که در صحبت ابو احمد باشند او را نیز دوست خود گردانیم).

وی را به اراده الله از نظر مردم عساکر غیوبت دست داد در ان نواح بر سنگی شیخ خود ابو اسحق سامی را با سی و نه تن از ابدال نشسته دید و به اذن شیخ موصوف شامل حلیه ابدال شد. چون وقتش در رسید ابواسحق وی را بشرف بیعت مشرف ساخته، بطرفه العین بمرتبه ولایت عملی رسانید. تا سه روز همانجا در خدمت شیخ حاضر بود. روز چهارم به استیذان شیخ متوجه تلقین و ترتیب پدر خود که بدایم الخمری مصروف بود شد.

چون بدروازه اول شهر رسید، خمخانه پدر را خراب ساخت و بدروازه دویم نیز همین عمل کرد. چون بدر دولت سرای رسید، خمخانه خاص سلطانی را نیر بشکست و خراب ساخت. سلطان فرستاقه چون این معنی را مسموع نمود، شادی قدوم پسر را مبدل به غمی نموده، غلامان حبشی را فرمود که چون أبو احمد ابدال بیامد، سنگ بزرگ را بالایش بیاندازند.

خواجه أبو احمد چون انجا رسید، در مسجدی که بی سقف بود، به نماز ایستاده، بعد از فراغ نماز، غلامان سنگ مذکور را از قله کوه بر سر مبارک او انداختند. وی قرس سره العزیز سر بلند کرده بالا نگریست. جای که سنگ رسیده بود، همانجا در هوا قرار گرفت. سلطان فرسنافه چون کرامت فرزند خود ابو احمد ابدال مشاهده کرد، از خمر و جمیع مخالفت شریعت غرا تایب گردید.

لیکن از ثقات چنین مسموع شده که خواجه ابو احمد ابدال دران مسجد بی سقف بعد از نماز سر بجیب بودند که بعضی کفار از سر کوه ان سنگ را بر انجناب انداختند. خواجه بر وی نگاه کرد. ان سنگ همانجا در هوا ایستاده ماند. قریب هشتصد سال است که همچنان ان سنگ قدری کناره اش پیوسته بکوه معلق ایستاده.

نقلی دیگر {غار عجیب}

صادق القول شاه عبدالستار مذکور که مرد متقی و درویش صادق القول خدا شناس است، نقل میکرد که در سن یکهزار و دو صد یازده هجری بر سر مزار های مبارک حضرت چشت معتکف بودم که چند صاحبزاده مودودی مثل قابل خواجه و رکن الدین خواجه و شرف شاه خواجه و متبرک خواجه و نادر خواجه و عثمان خواجه و موسی خواجه و زاهد خواجه و بدل خواجه و خادم خواجه و احمد خواجه و دیگر خواجه های سادات مودودی مثل ناصر خواجه که خرقه حضرت سلطان مودودی نزد وی است وغیر آن نیز برای گرفتن نذر و نیاز ابای کرام خود بر کوهستان بالا تشریف برده بودند.

انجا واقعه غریب و حالتی عجیب مشاهده کردند و ان اینست که از مکان اربعین حضرت خواجه مودود چشتی قدس الله سره العزیز سه کروه نمکسار است. کوهی است بلند از نمک؛ اتفاقا طرفی از ان کوه فتاد، دریچه ظاهر شد. در میان ان غاری و در ان غار قریب دو صد و پنجاه کس از اناث و ذکور و کبیر و صغیر مرده، بیجان خوابیده و هنوز لباس عربی نحبس در بدن ان مردم قایم است و مثال مردم عرب کمر ها بسته و بر لب دریچه پیر زنی بیجان نشسته و دیگر تمام مردم، کسی نشسته و کسی خوابیده و از بغل کیسه یک شخص از ان مردم پنج روپیه مسکوک باسم خالد بن الولید رضی الله تعالی عنه و یک کارد فولادی، اما نیام ان بوسیده و خاک شده بدست

صاحبزاده های مودودی موصوف امد و تفحص لباس و کمر دیگران نگردند و حاجی میرخورد مودودی که همانجا بر قله کوه قریب غار مذکور استقامت داشت ان دریچه را بند نموده، استوار ساخت. شاه عبدالستار مذکور میگفت که من ان کارد را اورده بودم. اتفاقا در راه قندهار در لشکر خاقان گیتی ستان حضرت شاه زمان در درانی بوقت دوانیدن شتر از کمرم افتاد.

طرفه نقلی است اما دانایان عصر و ظاهر چنان معلوم گردید که شاید این از قوم سادات و نجبای عرب بوده باشند. بسب ستم و ظلم بنی امیه یا بنی عباس فرار شده، در این غار مسکن اختیار کرده اند و از حق تعالی رجوع به انجهان خواستند. مستجاب شده، او تعالی عز شانه ایشانرا پرده پوش گردانیده، زیاده از این خدا و رسول عالم است که چه واردات بوده باشد.

نقلی دیگر {پیر چند صد ساله}

راقم این کتاب و مولف این لب لباب در شهر پشاور بود که نقلی عجیب از زبان مردی صادق القول که از روسای ان شهر بود استماع کرد. میگفت الحال که سال هزار و دو صد و دوازده هجری است، پیش از این قریب به بیست سال یکی از روسای افاغنه یوسف زایی بخدمت میان عمر نقشبندی مرحوم ساکن حکمتیه پشاور که پیر خاقان گیتی ستان رضوان مکان احمد شاه در درانی بود، ذکری عجیب و نقلی غریب بیان کرد که در قوم کفار سیاه پوش کافری است پیر و کثیرالعمر. میگوید که من جناب مستطاب حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را بهمین چشم مشاهده نمودم و در جنگ احد کفار قریش شریک بودم و دو سه زخم نیزه بر رو و پشت نشان میدهد که در همان جنگ از دست صحابه کبار رضی الله تعالی عنم اجمعین بمن رسیده.

میان شیخ عمر موصوف بناقل این مقال فرمود که آن کافر را بهر نوع که باشد تا نزد من بیار که احوال قیل و قال او دریافته، صدق و کذب او معلوم شود. القصه ان افغان یوسف زایی بان کافر رابطه دوستی داشت. بسبب اینکه طرفین برسم تجارت بدیار یکدیگر آمد و رفت داشتند، فیمابین اخلاصی بهم رسیده بود. او را بانواع حیل واطمینان مطمین ساخته، بحضور میان عمر مذکور أورد. ان کافر تمام احوال جنگ احد من و غن بیان نمود و زخم های خود نشان داد و بدین و کیش خود قسم های شدید بر زبان أورده، گفت که من محمد را که از برادران ما دعوی پیغمبری نمود، بهمین چشم دیده ام و بزبان عربی فصیح که در زمان ما برهان سید اقدس و الحان صلواه الله علیه و علی اله الی الملک المنان محاوره روزمره عرب بود، تکلم نمود.

راقم این اوراق او را از مردی دیگر که او نیز از روسای ان شهر مذکور بود، چنین استماع افتاد که ان کافر میگفت که چون از معرکه فرار نمودم، پسر عم محمد یعنی امیرالمومنین علی ابن ابیطالب

کرم الله وجهه نیزه بر پشت من زد که از هوش رفتم. چون بخود امدم راه فرار در پیش گرفتم. با چندین از اقربا در این کوهستان امده، استقامت ورزیدم. مدتی مدید شد که انها مردند و من بسیار اولاد و پسر و ابنا و اولاد انها را دیده ام. بلکه بسیاری از انها هم مردند. کسی باقی نمانده و من تا حال زنده ام و قوای من درست اند.

شاه عبدالستار مذکورالصدر که مرد صادق القول است، میگفت که پیش از ملاقات میان عمر مذکور، ان کافر به سید نجیب شاه که رییس شهر کنهر و اولاد سید علی ترمذی المشهور به پیر بابا اند، ملاقات نموده بود. ایشان تعظیم او بسیار کردند. مردم گفتند که تعظیم همچو بدبختی کافری که جناب نبوت ماب پیغمبر خدا و هادی راه هدا را دیده و ایمان نیاورده باشد، چه ضرور است. فرمود که من به پاس انکه چشمان او ملاحظه جمال با کمال حبیب سبحانی و محبوب خاص ربانی صلی الله علیه و اله و سلم نموده اند، تعظیم و احترام مینمایم.

این نقل مذکور مسطور از زبان بسیاری از ذوی العقول و الافهام در شهر پشاور شنیده شده و این قوم مفرر از کفار قریش اند که در حالت جاهلیت از خوف سمسام انتقام مجاهدین اقتلوالمشرکین حیث وجدتموهم فرار نموده و از هیبت اوازه قیامت شکوه امایتی بالسیف گریز پا شده، در این کوهستان بود و باش مفرر کرده اند.

ملک این قوم از نواح پشاور بعرصه پنجاه و شصت کروه جانب کوه شمالی از قریب ملک یوسف زایی و دیگر افاغنه شروع شده تا سرحد خوست و اندراب و حدود بدخشان و قندهار و پایین کوه چشت قریب ملک هزاره واقع شده و از قوم افاغنه و هزاره شیعه این کفار همیشه جنگ و جدل مینمایند و اهل اسلام عزا نموده، زنان و دختران این قوم را که بسیار حسین و خوش ترکیب میشوند، اسیر نموده، میارند و به قیمت بسیار می فروشند.

ان قوم کفار هرگاه که یکی از مسلمانان را بشهادت میرسانند، شادی می کنند و زنگوله ها بر کمر بسته می کنند. اگر یک مسلمان را کشتند یک زنگوله و اگر دو را کشتند دو تا علی هذالقیاس؛ و این قوم را کافر سیاه پوش میگویند. مردم افاغنه یوسف زایی وغیره کفار کتهر و کتهمیر میگویند، لباس این مردم از پشم سیاه است و زنان این قوم بسیار خوش ترکیب و خوب صورت اند. مردان اینها بدترکیب و قبیح الشکل. والله اعلم بحقایق الامور.

{فصل ششم} - أحوال ترکستان

أحوال ترکستان آنچه از سکنای آن مرز وبوم معلوم شده، قلمی میگردد که سرحلقه خانان ترکیه و سردفتر ایلات اوذبکیه نربوته بی اوذبک است که از نواح سمرقند و یارکند و دشت کورگان تا سرحد خطا تمام اوذبکان صحرا نشین که تخمینا یک لک و پنجاه هزار خانه و اوجاق بوده باشند، در تحت فرمان او اند و پنجاه هزار سوار مدام در رکاب او سوای ایلات حاضر می باشند، از ترک و اوذبک و الیمان و قرغز.

این قومی است که جامه های آنها همه از پوست اسپ است و مکان بود و باش نربوته بی موصوف شهر قوقان است که از حد خطا کم و بیش جانب سمرقند و بخاراست و همینقدر کم و بیش از شهر های مذکور است و بادشاه خطا او را فرزند خوانده است و بعد دو سال ایلچی او معه تحایف مثل اسپ و سمور وغیره نزد بادشاه میرود و او چندان خاطر داری ایلچی نربوته بی موصوف می کند که ایلچی دیگران را نمیکند و سه بار خیریت او بزبان تلطف باین عبارت می پرسد که فرزندم نربوته بی بسیار خوش و خورم است. قریب چند لک روپیه را تحایف از قسم طلا احمر وغیره برای او می فرستد. از باعث جمعیتی الوس و قومیت که دارد، بادشاه خطا بپاس خاطرش میکوشد.

شاه غفران الله پیرزاده سرهندی که الحال در پشاور استقامت دارد و در سن هزار و دو صد نه هجری در قوقان مذکور رفته بود، به مولف این احوال نقل میفرمود که نوبتی قاضی القضاة قوقان برسم ایلچی گری از طرف نربوته بی موصوف بحضور بادشاه خطا رفته بود. نقل کرد که چون در عرصه پانزده روز بسرحد عمل خطا رسیدم، انجا اعرابه اسپی یعنی بگهی و دو ادم بر او سوار ایستاده دیدم. انها مرا تنها گرفته، در میان اعرابه که بطور صندوق ساخته بودند، نشانیده، روانه شدند.

چون اخیر موسم سرما بود، سنگی سیاه در پیش من نهادند که مثل اتش گرمی داشت. اما بدن و لباس را مضر نبود. غرض که در اثنای راه چاشت میخورانیدند و شام بمکانی که برجی کلان پخته داشت و انجا قریب پانصد مردم و تمام اجناس ضروری مهیا بود، فرود می اوردند. لیکن در راه ادم و ابادی مشاهده نشد و نیز صندوق بکهی از چارطرف بند بود.

غرض که باین احوال از حد خطا تا شهر مذکور در عرصه یکماه و چند روز رسیده، به مکانی فرود آورده، بدستور چاشت و شام مهیا می ساختند و بهمان رسم و راه در صندوق بکهی نشانیده، بحضور بادشاه می بردند. چون قریب دربار میرسیدند، پیاده بدرون می بردند.

چون اول روز رسیدم، مکانی دیدم بسیار لطیف و دلکش و زیبا. دیوار و سقفش مطلا و آینه بندی نموده، در میان آن مکان بنگله نفیس مطلا و آینه بندی نموده، زیر ان ایستاده، بموجب گفته ان مردم سلامی بطور سجده بجا اورده شد. از بالای بنگله دستی برامد و شخصی به اواز بلند بزبان ترکی خطای گفت که بادشاه میفرمایند که فرزندم نربوته بی بسیار خوش و خورم است. باز بموجب تعلیم ان مردم بسجده رفته، گفتم که بدعای دولت عالی مشغول است.

غرض که قریب پانزده روز در انجا بوده، معه تحایف و نقود طلا وغیره که قریب ده لک روپیه را اشیا بوده باشد، گرفته، بر بکهی ها بار نموده، بدستور معهود مراجعت کردم و قریب بیست هزار روپیه را طلا و دیگر اجناس ان دیار نیز بمن انعام شد و نیز شاه غفران الله مذکور نقل میکرد که تمام ملک ترکستان را سیر نموده ام. اما مردی منصف و عادل و رحیم و صاحب تمکین مثل نربوته بی ندیده ام. مکانی ساخته است، به نفاست تمام و آینه بندی نموده، در میان ان می نشیند. کسی باریاب نمی شود، مگر قریب پنجاه، شصت غلام که گرد آن مکان نوبت به نوبت ایستاده، عرایض ارباب حاجت را بدرون برده، دستخط نموده، می آرند.

روز جمعه برای نماز در مسجد جامع می آید. قریب ده هزار غلام و دیگر فوج مسلح و مکمل همراه می باشند و مردم صاحب غرض و اهل حوایج بر دروازه مسجد می نشینند. چون از نماز فارغ شد، لحظه در صحن مسجد ایستاده، به غور احوال سادات و علما و فقرا میرسد و حاجت هر یک فراخور احوال او درست میسازد. بعد از مجلس برخاسته، بر اسپ سوار شده تا چهار کهری بر دروازه مسجد ایستاده، عرایض ارباب قضایا ملاحظه نموده، مقدمات قریب الفهم را فیصل مینماید و معاملات بعیدالفهم را بشریعت غرا سپرد میسازد تا بموجب فتوی مجتهدین انفصال گردد.

بعد از ان در مکانی که قریب ده هزار آدم دران می نشینند، آمده، طعام معه ده هزار ادم مذکور میخورد و طعام او بیشتر اوذبکی، گوشت اسپ و کمتری پلاو لحم گوسپند است. بعد از ان برخاسته به مکانی معینه میرود. بعد هشتم روز بدستور می برآید و سلام مردم و سوالجواب و ملازمت ایلچی ها بحضور او بطور سلاطین است.

وکلای تمام خانان عمده ترکستان مثل شاه مرادبی و خدای نظربی نزد او امد و شد دارند و عرایض همه بحضور او میگذرد و او از قدیم از عمده روسای ترکستان است. از اولاد توقتمش خان که در زمان فرمان روای امیر گیتی ستان، صاحب قران تیمور کورگان رییس ترکستان بوده و با امیر ممدوح جنگ ها نموده، اخر به انواع نوازش سرفراز شده و اطاعت انجناب را اختیار کرده است.

دیگر شاه مرادبی والی بخارا و سمرقند که ذکر او در سلطنت تیمورشاه مغفور بقلم آمد.

دیگر خدای نظربی نیز از عمده سرداران اوذبکیه است. در اوره تپه که سیصد کروه از کابل در میان مغرب و شمال است، استقامت دارد و صاحب ده هزار سوار سوای الوس است. نوبتی شاه مرادبی را شکست داده، تا دروازه شهر بخارا رسانیده بود. مردی سخی، مهمان دوست است. دوازده هزار طلا که عبارت از چهل و هشت هزار روپیه است، در سال صرف اخراجات علما و فقرا و مشایخین و مترددین معین دارد.

تیمورشاه او را برغم شاه مرادبی انواع انواع تحایف از اجناس و خلاع می فرستادند. چرا که تا نواح بلخ در قبضه اوست و حضرت شاه زمان نیز او را رعایات و عنایات میفرمایند. درین روز ها با شاه مرادبی آشتی دارد، اما سر خود است.

شخصی از مرشد زاده های او نقل میکرد که با وجود کبر سن، یک گوسپند هر روزه میخورد. چنانچه روزانه خواب میکند. بوقت شب پختنی یک گوسپند در طشت کلان پر نموده، روبروی او می آرند و کارد های تیز میگذارند. در تمام شب اهسته اهسته همه گوشت ها را بریده، تناول مینماید و میگوید که الحال پیر شده ام، اشتهای من حسب دلخواه نمانده است. شجاع بدرجه ایست که دو صد سوار در مقاب او نمی ایستد. نیزه دارد که از باعث گرانی و کلانی بغیر او کسی نمیتواند برداشت.

دیگر میرمحمد شاه بادشاه بدخشان قریب ده، یازده هزار سوار از مردم تاجیک و پیاده معه الوس قریات و قصبات همراه دارد. اما مغلوب افواج اوذبکیه است. ملک خود را گاه به صلح و گاه به جنگ نگاه میدارد. از قوم سادات است و مکان بود و باش او شهر فیض اباد است. بدخشان ملکی است که از کابل کم و بیش دو صد و چند کروه جانب شمال میان بلخ و قندوز و حصار و کولاب است و از کتل هندوکش که از کابل صد و چند کروه سمت ترکستان است، شروع شده، با نواح قندوز و حصار کولاب است. دراین ملک هر یکی بجای خود سردار است، اما بظاهر اطاعت بادشاه بدخشان می کنند. اما از قسم خراج گاه گاه چیزی دست برداشته میدهند. کان لاجورد و لعل در ین ملک است، قریب به شهر فیض اباد مذکور.

دیگر سرداران خورد اوذبکیه مثل فتح علی خان و صفر علی خان وغیره در قندوز و حصار و کولاب وغیره بسیار اند. فراخور زور خود هر یک قلاع و ملک دارند. هرگاه که سرداری زبردست وارد می شود، نذرانه فراخور حال میدهند.

+ + +

دیگر احوال ایران خوب معلوم نیست. مگر اینقدر که محمد خان قاجار را که تمام کشور ایران را بتصرف اورده بود، برادر زاده اش بابا علیخان نام چهاردهم محرم الحرام سال هزار و دو صد و دوازده هجری در قلعه سبشه بسرحد روس بقتل رسانید و خود با امرای لشکر سلوک در پیش گرفته، در انتظام ملک که از باعث کشته شدن محمد خان مذکور فتور یافته بود، مشغول است. محمد خان قاجار مقتول مردی بود سفاک، تند خو. تمام سرداران و روسای کشور ایران ازو در لرزه بودند. مردم بسیار را بقتل میرسانید. از قلعه کلات که از بنا های کیانیان بود و نادرشاه انرا از سر نو درست نموده، خزاین خود نگاه داشته بود و از ان چیزی بدست قاجار مذکور امد که موجب خروج او شد، از سکنا و روسای مازندران بود. چند هزار کس جرار از الوس خود داشت و کبر سن بود و در قتل نادرشاه شریک بوده و او اخته بود. معلوم نشد که او را کدام کس اخته کرده بود.

+ + +

پوشیده نماناد که انچه این کمترین امام الدین حسینی در خطبه این کتاب ذکر کرده تا اینجا اختتام پذیرف و عبارت این بی بضاعت در سال هزار و دو صد و سیزده هجری دهم جمادی الاول در بلده معموره لکنهو قلمی شده بود که باز از سر نو حکم لازم الاذعان سید والا دودمان رفیع الشأن، مقبول کونین خواجه ابو محسن حسین که این کتاب بنام نامی ایشان مرقوم شده، صادر شد که نقل نامه و مراسله و ارقام سلاطین درانیه نیز در ینجا در آخر کتاب قلمی نمایند تا مجموعه رنگین و نسخه عنبر اگین مرتب گردیده، دماغ و دل ارباب عزم اراده را معطر و ممبرور گرداند.

بنابران بموجب ارشاد سید والا نژاد، عالی نهاد، نامه و مراسله و ارقام خاقان گیتی ستان احمد شاه در درانی جنت مکان و رضوان دستگاه تیمورشاه مغفور، مبرور و خاقان زمان و شهریار گیتی ستان شایسته خلافت و جهانبانی حضرت شاه زمان در درانی، خلدالله ملکه در اخر کتاب درج کردم و این نسخه حسین شاهی را بعون و افضال الهی بانجام رسانیدم. تمیه و کرمه.

چون این مولف چند اجزای مسوده احوال از دارالخلاقت دهلی تا ملک پنجاب و ملک بهتی ها و ملتان و پشاور وغیره مفصل انچه دیده و شنیده، باین نوع بقلم اورده بود که فلان دریا از فلان جا برامده و فلان جا به فلان دریا محلق شده، قریب بفلان شهر بدریای بی ساحل محیط پیوسته و در فلان منزل فلان جا غار و فلان جنگل و نشیب و فراز و گذاره توپخانه و غیره و احوال ولایت و بود و باش افاغنه و مغول و احوال کوهستان بقلم أورده بودم.

رحم علی جمال پوری پنجابی انرا بفریبی و حیله که ذکر ان طول دارد، بوعده مبلغ چهار صد روپیه سوای تنخواه از این مولف گرفته، بقبضه خود درآورد. چون بنده بسبب بیماری در پشاور افتاده ماند. او در لکنهو رسیده این کتاب مذکور را معه مسوده های دیگر بعبارت خود بقلم آورده،

بحضور صاحب والاقدر، گرامی منزلت مستر جان لمژدن بهادر صاحب کلان لکنهو گذرانیده، نام خود کرده، بهره یاب مطالب گردید و این بنده را بالکل از آن خدمت و مشقت که نموده بودم، دور انداخته، نقود درماهه و انعام و خلعت را خود مالک شد و منصفان و صاحب دولتان این زمانه دون و دور بوقلمون اصلا تفتیش این امور نکرده، این مولف را در گردش و مذلت انداختند.

اما این بنده کار خود را بخداوند تعالی گذاشته ام تا منتقم حقیقی و عادل جزای این باین ناحق شناسان خواهد داد. بحق جدنا و مولانا محمد مصطفی و علی مرتضی صلی الله علیه و اله و اصحابه و اهل بیته و سلم و کرم الله وجهه المبارک و برای خوف این مردم دزد چند جا نام خود در این کتاب آورده ام که مبادا این قوم جای دخل خود کرده، نام خود را درج نمایند. بقول نظامی گنجوی:

بترسم که مشتی فرومایگان
بدزدند کالای همسایگان

والسلام

{فصل هفتم - نامه ها}

مرقومه شاه جنت مکان تیمورشاه مغفور مرقوم ۲۷ ربیع الاول سنه ۱۲۰۴

رقم آنکه حکام و عمال عرض راه الکا جلال آباد، پشاور و اتک و هزاره قارلق و پهکلی و خطه کشمیر الی دارالخلافت شاه جهان آباد بالطاف موفوره شاهانه سرفراز گشته بدانند که در این وقت عالیجاه رفیع جایگاه، عمده الخوانین العظام، اخلاص و عقیدت فرجام، اسدالله درانی نورزایی و عالیجاه اخلاص و عقیدت دستگاه غلام احمد خان وقایع نگار بلاد هندوستان را برسم سفارت روانه دارالخلافت مزبور نموده ایم. لهذا باید که در هر منزل که عالیجاهان مشارالیه وارد شوند، اخراجات بقدر کفاف داده، بدرقه همراه و از حدود خود هر یک صحیح و سالم گذرانیده، مسامحه ننمایند که عالیجاهان مزبوره بخاطر جمع عازم مکان مقصد شوند. در این باب به نحو مقرر معمول داشته، از فرمان اشرف تجاوز ننمایند. قدغن لازم دانسته، در عهده شناسند.

مرقومه ۲۴ جمادی الثانی سنه ۱۲۰۶ {تیمورشاه}

رقم آنکه عالیجاه، اخلاص و عقیدت دستگاه، رفیع جایگاه، غلام احمد خان وقایع نگار بلاد هندوستان به الطاف موفوره شاهانه سرفراز گشته بداند. عریضه و ملفوظه جاتی که درین وقت بخصوص چگونگی احوالات خود و رویداد هندوستان و اینکه به اتفاق عالیجاهان، اخلاص و عقیدت دستگاهان، اسدالله خان درانی نورزایی و وجیه الدین خان ایلچی هندوستان روز پنجم شهر ربیع الثانی وارد ملتان و در دوازدهم از آنجا متحرک شده روانه پشاور شده اند.

چون مردم هندوستان تاب سرمای زمستان کابل ندارند، در پشاور چند روز توقف خواهند کرد که مال و مردمی که همراه دارند، تازه دم شده، عازم دربار جهاندار خاقانی خواهند شد. در باب چند روزه اخراجات وجیه الدین خان وغیره مردم همرای او و مراتب دیگر که انفاذ حضور ساطع النور بود، رسید. مضامین آن حالی رای جهان آرایی، شهریاری و اخلاص و ارادت آن عالیجاه ظاهر شد. در ورود پشاور بیست روز توقف کرده و مبلغ پنجاه تومان حواله باسم عامل پشاور شده، از بابت مالیات دیوانی آنجا بازیافت و صرف خرج وجیه الدین خان و مردم همرای او نماید.

چون امسال چندان سرما نیست و هوا هم خوب است، بعد از بیست روز عازم دربار جهاندار معلی شده، به اینده و مطالب و مدعیات عرض نمایند که بنیاد جواب شود که نواب همایون ما در نوروز

أراده حرکت داریم، دیر نشود و زود مرخص شده، مراجعت نمایند. در هر باب خاطر جمع بوده، از قرار فرموده معمول داشته، در عهده شناسند.

مرقومه دوم ذیقعده سنه ۱۲۰۶ {تیمورشاه}

رقم آنکه حکام و عمال و مباشیرین و مستحفظین ولایات عرض راه از درگاه جهان پناه معلی الی ملتان بالطاف روز افزون شاهانه سرفراز گشته بدانند که چون عالیجاهان، رفیع جایگاهان، ارادت و اخلاص دستگاهان، عمده الخوانین العظام وجهه الدوله و جهه الدین خان و لایق العنایت والاحسان غلام احمد خان وقایع نگار هندوستان که شرفیاب حضور معدلت بنیان شده بودند، درینولا رخصت انطرف یافته، عازم انحدود می باشند. لهذا امر و مقرر فرمودیم که باید که به ورود عالیجاه مشاراليها بلد و بدرقه و خرج بقدر کفاف به آنها داده، هر یک از حدود خود بسلامت بحد دیگری رسانیده، قبض رسید از انها بازیافت نمایند و در هر باب سعی وافی بصحت رسیدن انها نموده، اهمال و تخلف نورزند.

مرقومه شهر ذیقعده سنه ۱۲۰۶ هجری {تیمورشاه}

رقم آنکه حکام و عمال و مستاجران مالیات ولایات و محالات عرض راه از الکای جلال اباد الی ملتان بالطاف شاهانه سرفراز بوده بدانند که درینولا عالیجاهان، رفیع جایگاهان، عمدالخوانین العظام وجیهه الدوله وجهه الدین خان و لایق العنایت و الاحسان غلام احمد خان وقایع نگار بلاد هندوستان که شرفیاب حضور شده بودند، در اینوقت از حضور فیض گنجور رخصت و عازم هندوستان می باشند.

باید بحضور اطلاع بر مضمون رقم مبارک مطاع اخراجات آنها را برین موجب هر یک عامل داده، قبض رسید انها را بازیافت نمایند. در جلال اباد حاکم انجا یگروزه داده، قبض رسید بازیافت نمایند. بقدر کفاف در الکای پشاور حاکم انجا سه روزه اخراجات انها داده، قبض رسید بازیافت نمایند. بقدر کفاف از ان طرف در الی ملتان حکام و مستاجران محالات عرض راه هر یک عامل منزل بمنزل یکروزه داده، قبض رسید بگیرند. بقدر کفاف که از ان قرار بخرج هر یک عامل مجراست و هر یک حاکم هر محال از حدود بسلامت گذرانیده، حسب المقرر بعمل دارند. مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی صورت رقم مبارک مطاع را در دفاتر لازمه ثبت و حسب المقرر معمول داشته، در عهده شناسند.

مرقوم بیست و پنجم رجب المرجب سنه ۱۲۰۷ {تیمورشاه}

رقم آنکه عالیجاه، رفیع جایگاه، تحیه الخوانین العظام، اخلاص و عقیدت فرجام، غلام احمد خان وقایع نگار هندوستان به الطاف روز افزون شاهانه سرفراز گشته بداند، عرایض و ملفوظه جات که درین وقت در باب رویداد هندوستان و اینکه در نامه بندگان اشرف از پیش خود نام دیگر داخل کرده، شهرت داده اند که آن عالیجاه وقایع نگار نیست و خواستن ارقام مطاعه و دیگر مواد که انفاذ حضور أنور نموده بود، رسید. مضامین آن حالی رای جهان ارایی شد. حسن اخلاص و ارادت و دولتخواهی آن عالیجاه به این دولت ابد مدت ظاهر و رشد و کار دانی او منظور نظر أنور و الطاف خدیوانه در هر باب شامل حال آن عالیجاه شناسد.

امر وقایع نگاری ممالک هندوستان متعلق و مفوض به آن عالیجاه است و رسانیدن خلاغ و اسپان ایالت و امارت مرتبت، حشمت و شوکت و عوالی منزلت، فخامت و شهامت اتیناه دولت و ثروت، پناه سری پت پندت پروهان مهاراجه الدهراج سوایی و مودر نراین بهادر و شهامت و بسالت پناه تهور و شجاعت، دستگاه ثروت و ارادت، ارتیاه سری ناتهه مهاراجه الدهراجه مادهوراو سینده بهادر وغیره آن عالیجاه می شناسد، باید که آنها را به هر یک برساند و در هر باب و هر جهت ازین جهات خاطر جمع و مطمین بوده، نحوی که ارقام مصاعه صادر و خدمات آن حدود به آن عالیجاه مرجوع شده، به همان قرار در انجام تقدیم آن خدمات اهتمام نموده، حسن جوهر و رشد و کار دانی خود را در هر باب و ظاهر سازد که تقدیم آن خدمات به آن عالیجاه می باشد.

باید که همه أوقات به لوازم و مراسم امر وقایع نگاری ممالک هندوستان سعی و اهتمام و هوشیاری کرده، از هر ولایت و هر کس و هر جا، هر گونه اخبارات که بوده باشد، مفصل و مشروح به عرض اشرف رساند که حالی رای أنور باشد.

مرقومه شهر صفر سنه ۱۲۰۸ {شاه زمان}

رقم آنکه عالیجاه، رفیع جایگاه، عمده الخوانین العظام، اخلاص و عقیدت فرجام، غلام احمد خان وقایع نگار بلاد هندوستان به الطاف بی پایان شاهانه سرفراز گشته بداند. عریضه که درین وقت بخصوص چگونگی أحوال و اخلاص و ارادت و مشرف شدن به زیارت رقم مبارک و رسانیدن ارقام مطاعه به هر یک و رفتن آن عالیجاه، رفیع جایگاه و عمده الخوانین العظام، اخلاص و عقیدت فرجام، وجیه الدین خان در نزد سرداران شوکت و عوالی منزلت، شهامت و بسالت مرتبت، پتیل سندهه بهادر وغیره و بردن خلعت که از حضور مقرر شده بود و اینکه خلعت بشهامت پناه سیندهه

خواهد رسانید و اخبارات و رویداد و احوالات آن حدود و آمدن عالی جاهان، سیادت پناهان، غلام سرور خان و سید غلام محمد خان وکلای فزیکی با تحایف درجی بکر و عازم حضور بودن آنها و اینکه رقم مبارک بحکام عرض راه صادر شود که بلد و بدرقه به آنها داده، به درگاه معلی برسانند وغیره مواد که انفاذ حضور ساطع النور نموده بود، رسید.

مضامین آن حالی رای جهان ارایی شد. حسن اخلاص او ظاهر است. درین ولا، عالیجاه رفیع جایگاه، امیرالامرا العظام، اسوه الکبیر الفجام، مقرب الخاقان، نور محمد خان درانی بابری امین الملک سرکار اشرف هم چگونگی حالات و گذارشات را به عرض اشرف رسانیده، حالی رای أنور نموده، باید که آن عالیجاه خلعت ها را به قراری که مامور است، به شهامت پناه پتیل سیندهه بهادر برساند و در باب عالی جاهان سید غلام سرور خان و سید غلام محمد خان که عرض نموده، از قرار عرض و استدعای آن عالیجاه، رقم مبارک بحکام و عمال عرض راه صادر امر شده که بلد و بدرقه به آنها داده، روانه درگاه معلی نمایند. در هر باب آن عالیجاه خاطر جمع بوده، در تقدیم خدمات مرجوعه بخود لازمه سعی بعمل آورده، اخبارات وقایع آن حدود را همه أوقات به عرض رساند.

مرقومه شهر صفر سنه ۱۲۰۸ {شاه زمان}

رقم آنکه حکام و عمال و مباشرین ولایات محروسه سلطانی از درگاه جهان پناه الی بهاولپور بالطاف موفوره شاهانه سرفراز گشته، بدانند که درین وقت بعرض عاکفان سده جلال خاقانی رسید که عالیجاهان، رفیع جایگاهان، سیادت و نجابت دستگاهان سید غلام سرور خان و سید غلام محمد خان ایلچیان فرنگی که احرام بند جبهه سای استان فلک بنیان گردیده، عازم حضور أنور می باشند.

لهذا امر می شود که باید به ورود عالیجاهان مزبور هر یک بلد و بدرقه و خرچ بقدر کفاف همراه آنها نموده، از حدود خود صحیح و سالم بگذرانند که بکمال اطمینان عازم درگاه معلی شده، استعاد تسلیم عتبه فلک رتبه حاصل نمایند. درین باب از قرار فرموده معمول داشته، تخلف نورزند. در عهده شناسند.

مرقومه شهر رجب سنه ۱۲۰۸ {شاه زمان}

رقم آنکه عالیجاه، رفیع جایگاه، عمده الخوانین العظام، اخلاص و عقیدت فرجام، غلام احمد خان

وقایع نگار هندوستان بالطاف موفوره شاهانه سرفراز گشته بداند. عریضه که درین ولا بخصوص چگونگی أحوال و اخلاص خود و ساعی بودن در تقدیم خدمات مرجوعه و رسیدن خلاع و اسپان بامرا آن حدود و دیگر مواد که انفاذ حضور لامع النور نموده بود، رسید. مضامین آن حالی رای جهان آرایی شد. حسن اخلاص و دولت خواهی آن عالیجاه ظاهر است. درین ولا ارقام بسرفرازی خوانین و امرای هندوستان صادر و در باب خلاع و اسپان که رسانیدن آنها بعهده آن عالیجاه است، امر شده، ارقام مبارک را بهر یک رسانیده، آنها را مشتمال و امیدوار ساخته، آنچه از وقایع و اخبارات آن حدود باشد، بطریق سابق عرض داشت خاکپای مبارک نماید و در هر باب خاطر جمع بوده، در انصرام خدمت مرجوع بخود لازمه سعی نموده، حسن خدمت و اخلاص خود را ظاهر سازد.

مرقومه ربیع الاول سنه ۱۲۱۰ {شاه زمان}

رقم آنکه دولت و ثروت پناهان، شهامت و بسالت دستگاهان، تهور و شجاعت انتان راو لجهمن راو اعتبارالدوله انت بهادر جنگ و مظفرالدوله معظم الملک راو جگناتهه راو بهادر دلاور جنگ بالطاف موفوزه شاهانه سرفراز گشته بدانند. عریضه اخلاص فریضه که در اینوقت بر چگونگی احوال و اخلاص و ارادت و دولتخواهی خود و اینکه اخبار فتح و نصرت علی التواتر رسیده، نظر بر رسوخ فدویت، شکرانه بجا اورده اند و هرگاه رایت نصرت علامت بانحدود شقه کشایی گردد، قدم از سر ساخته، در رکاب ظفر انتساب حاضر و مصدر خدمات نمایان خواهد شد. وغیره مواد را که قلمی و انفاذ حضور کرامت ظهور نموده بودند، رسید. مضامین مندرجه حالی رای شد.

عالیجاه، رفیع جایگاه، عمدالخوانین العظام، اخلاص و عقیدت فرجام، ملا عبدالغفار خان تحویلدار خزانه عامره و صاحب جمیع صندوق خانه مبارکه و قولرا اقاسی سرکار اشرف و صاحب سرشته دفتر خانه مبارک هم چگونگی ارادت و اخلاص ان دولت پناهان را بعرض اشرف رسانید. حسن عقیدت ایشان ظاهر و باعث مزید الطاف شاهانه در باره ان تهور پناهان شد.

چون بر ضمیر متبرکه مطرح انوار غیبی است، نقش این مطلب مرتسم می باشد که عطف عنان بیکران، بدرقگی عنایت یزدان، بان بلدان فرموده، نوازش عقیدت نشان فرماییم و بخواسته الهی هر وقت مذکور خاطر خطیر الظهور قریب خواهد شد، به ورود ان حدود شهامت شعاران را که دولت خواهان دیرین و عقیدت اگاهان بی قرین اند، با دیگر فدویت نشان اخلاص ایین که شرفیاب حضور معدلت دستور کردند، از اشفاق شهنشاهی سربلند و ارجمند فرموده، مشمول عواطف بیکران خواهم فرمود. در هر باب خاطر به تفقدات اعلیحضرت ظل الهی جمع و مطمین داشته، همه اوقات مراتب اخلاص خود را با مطالب و مدعیات که باشد، عرضداشت حضور نماید.

مرقومه یازدهم جمادی الثانی سن ۱۲۱۰ {شاه زمان}

رقم آنکه عالیجاه، رفیع جایگاه، ایالت و امارت پناه، حشمت و شوکت دستگاه، عمده الامرا العظام، اسوه الکبرا الفجام، آصف جاه نظام الملک سپه سالار فتح جنگ بهادر وزیرالممالک هندوستان غازی الدین خان بعوارف عواطف نامتناهی شاهی معزز و مباقی بوده، بداند که چون دراین اوقات از جانب سلطنت کورگانیه، نامه متضمن خواهش اینکه امتای این دولت دوران عدت خاطر جمعی العمده الامرا نموده، او را باعزاز بسیار روانه ان دیار فرماییم و ان ایالت مرتبت هم در باب خدمت گذاری خود و خزاین و نقودی که عاید سرکار عظمت مدار نماید، عرضداشت نموده بود.

لهذا امر میشود که العمده الامرای العظام، عالیجاه، ناصرالدوله بهادر مستقل جنگ ولد خود را بکمال امیدواری روانه درگاه با عز و جاه خاقانی نماید که امده، سعادت اندوز و زریاب اشرف مشرف شده، تعهدات که ان عالیجاه نموده، بر چگونگی ان اطلاع حاصل گردد. چنانچه خود العمده الامرا بدربار فیض مدار شتافته و سعادت جاودانی یافته، به زیارت اشرف مشرف گردد. عزت و حرمت او فرموده، هرگاه از درگاه معلی مرخصی خواسته باشد، والله بالله که العمده الامرا را مرخص و اعزار خواهیم فرمود. در هر باب مطمین و خاطر جمع بوده، اشفاق شاهانه را شامل حال خود داند.

مرقومه شهر ربیع الاول سال ۱۲۱۱ {شاه زمان}

از طرف حضرت خاقان زمان و شهریار گیتی ستان **شاه زمان** در درانی خلدالله ملکه بنام حضرت عالی گهر شاه عالم بادشاه هندوستان دام اقباله.

نیایش و سپاس بی قیاس حضرت کردگاری را که بمقتضای قدرت کامله خود، وجود سلاطین معدلت ایین وسیله انتظام رفاهیت عباد گردانید و ستایش محمدث اساس افریدگاری را که ارتباط خواقین صاحت نگین را ذریعه سکان امصار و بلاد ساخت؛ له الملک و له الحمد و هو علی کل شی قدیر و درود نامحدود مر جناب رسالت مابی را که افرینش علت غایی او و وجود عالم و ادم را سبب هستی او هست

بر ایوان عزت مقدم نشین
چه بر اولین و چه بر اخرین

شهنشاه کشور رسالت، اورنگ نشین محفل نبوت، مصدوقه و ما اسلناک الار حمه للعلمین و من خاتم و لکن رسول الله و خاتم النبیین، مسند آرای قرب:

محمد که افرینش خاک او یند
دو عالم بسته فتراک اویند

محمد کافرینش هست خاکش
هزاران افرین بر جان پاکش

و بر اوالاد و اصحاب او که هادیان سبل و مقتدای جز و کل اند، باد. بعد از حمد خالق ارض و سما و نعت جناب اصطفی بر مرات ضمیر، موالات تخمیر، اعلیحضرت، قدر قدرت، گردون بسطت، کیوان رفعت،مشتری سعادت، بهرام صولت، خورشید درایت، ناهید بهجت، عطارد فطنت، قمر طلعت، جم جاه، کسری و دستگاه، بادشاه دیجاه شاه عالم بادشاه خلدالله ملکه و سلطانه مستطیح و مرتسم میگرداند که رقیمه مودت طراز که در باب احوال موافقت اشتمال و ولیعهدی، اخ، اعز، ارشد، ارجمند ستوده سیر، شاهزاده مرزا اکبر و دیگر مواد که رقمزده کلک بلاغت نشان، منشینان عطارد توامان و بصحابت سیادت پناه، سلاله السادات العظام سید محمود خان انفاذ شده بود، عز ورود یافت. احوال حالی و خاطر نشان شد. قبل از این حسب الرقم قصا شیم برادر عزیز مرزا اکبر را بولیعهدی مقرر نموده بودیم. حال نیز معزالیه را مجدا بولیعهدی ان دیجا مقرر و خلعت بادشاهی معه یک راس اسپ بصحابت سیادت پناه مذکور جهت برادر کامگار ارسال شده، عنقریب وارد شرف وصول خواهد یافت. چون این دولتین عالین عالتین و فیمابین مغایرت منظور نیست، همه اوقات گذارش حالات را با مذکورات خاطر در مقام اعلام دراورند.

مرقوم شهر ربیع الاول سال هزار دو صد و یازده هجری {شاه زمان}

مراسلات همایون خاقان زمان و شهریار گیتی ستان حضرت شاه زمان در درانی بنام قره باصره، سلطنت غره، ناصبه مملکت شاهزاده، عالیجاه، مرزا اکبرشاه فرزند و ولیعهد حضرت عالی گهر شاه عالم کورگانی بادشاه هندوستان.

مراسله. تاییدات یزدانی و توفیقات سبحانی در هر حال معین و یاور احوال سلاله دودمان برتری، نقاوه خاندان سروری، اخ، اعز، ارشد، ارجمند، والا گهر، شاهزاده مرزا اکبر بوده هم اغوش مرام باد. بعد مشهود میدارد، مراسله که در ینولا بخصوص چگونگی احوال مشتمل بر احکام بنیان و

داد محتوی بر انضباط حلت و اتحاد و اینکه احوالات را عالیجاه، رفیع جایگاه، سیادت انتباه سید محمود خان که احرام بند طواف حضور است، بسامی حالی مقربان حضور فیض ظهور خواهد نمود. وغیره مراتب که نگاهشته بودند، در ساعتی که ابواب مرام بر چهره بخت نیک فرجام باز و دست و تیغ اقلیم کبری و جهان ستانی بر عالم دراز بود، رسید. فرحت افزای خاطر قدسی مظاهر شد.

عالیجاه سید محمود خان شرفیاب حضور معدلت دستور و حالات مذکورات خاطر ان برادر را بمقربان پیشگاه جلال خاقانی عرض و حالی نمود. قبل از این اسم رقم مبارک ولیعهدی حضرت قدر قدرت، شاه عالم بادشاه به ان برادر کامگار عنایت شده، در ینولا مجددا آن برادر را بولیعهدی بادشاه ذی جاه مقرر و ازین اشفاق عظمی پایه قدر او را از فلک برتر و موازی یک کسوب کوردی و یک سوب قبا و یک طاقچه شمله و یک طاقه شال گوش بیخ بخلعت دیگر یک راس اسپ بانعام او عنایت و بصحابت عالیجاه سید محمود خان مشارالیه ارسال فرمودیم. ارایش بر دوش امتیاز خود نموده، در انتظام امور و رفاه جمهور مردم انحدود اهتمام نموده، بامور خود مستقل و سرگرم شده، در هر باب مطمین و مستظهر عنایات شاهانه بوده، همه اوقات احوالات را معه مذکورات خاطر در مقام اعلام دراورند.

مرقومه شهر ربیع الاول سنه ۱۲۱۱ هجری {شاه زمان}

رقم آنکه حکام و عمال، حال و استقبال الکای پشاور بالطاف موفوره شاهانه سرفراز گشته، بدانید که درینوقت فضلیت پناه، ملا ضیاوالدین وغیره پشاوری بخاکپای مبارک عرض نمودند که حسب الارقام خاقان مبرور رقم مبارک مطاع افتاب شعاع مبلغ هشت تومان تبریزی مشترکه از منجمله دوازده تومان در وجه عارضین مقرر و برقرار بوده، در سال نو شقال ئیل حافظ ابوسعید نام کمترین دعاگویان را قوتی قرار داده، رقم بلباس بنام خود برده و این جر صریح در حق عارضان میشود. امیدواریم که درین خصوص رقم مبارک صادر شود که مبلغ هشت تومان تبریزی بلا مسارک احدی دیگر گرفته، بدعا گویی دوام دولت خداداد، قوی بنیاد، قیام نماییم. استدعای امضای رقم مبارک نمودند.

لهذا عرض و استدعای انها بانجاح مقرون و بنا بر تحصیل دعای خیر جهت ذات ستوده صفات، اشرف اعلی از ابتدای هذا السن لوئیل و سنوات بعد هر ساله مبلغ هشت تومان تبریزی در وجه مشارالیهم بر حال و برقرار باشد. باید که حکام حال و عمال الکای پشاور مبلغ هشت تومان تبریزی در وجه فضیلت پناهان مشارالهیم بلا مشارکت احدی رسانیده، از قرار قبض انها در ضمن سواد رقم مبارک بخرج ابوالجمعی خود مجرا و محسوب دانسته، مخصوص رقم مبارک

مطالبه نه نمایند و انچه در وجه حق و حساب دو ساله بذمه حافظ ابو سعید می براید، الی اخر دینار تسلیم عارضین نمایند. مستوفیان عظام کرام صورت رقم مبارک را در دفتر لازمه ثبت و حسب المقرر معمول داشته، در عهده شناسند.

مرقومه شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۱۱ {شاه زمان}

رقم آنکه دولت و ثروت پناه، مکنت و عزت دستگاه، عقیدت و ارادت اگاه، سپورن دیو راجه جمون بالطاف شاهانه سر فراز گشته، بداند که چون سکهان شقاوت نشان از مدتی دست تصرف بر ممالک پنجاب دراز و أبواب جور و ستم بر چهره مساکین و متوطنین آنجا و توابع باز خصوصا به محال العقیدت سکال که در سنوات قبل توسن سرکشی تاخته و نرد معارضه با ایرج راج دیو دالداو که اخلاص شعار این دولت دیرمدار بود، باخته و سفینه حیات او را در گرداب هلاک انداخته و از فساد و عناد بهیچوجه کوتاهی نساخته اند. در ینولا رای صواب نمای بران قرار یافت که قلوب ستمدیدگان و سینه جراحت رسیدگان که از تیر کیش ان بد کیشان و از خنجر جفای ان بد اندیشان مجروح گردیده، بمرهم غور و پرداخت و مداوای الطاف صحت دهیم.

لهذا تاجپوش بحر خروش و جنود فبروری نیوش ایلات ولایات ممالک محروسه و توپخانه و شهنگخانه اتش فشان و تدارک شایان به بدرقگی الطاف داور عبور از گذر اتک و منزل بمنزل عازم و مصمم تنبیه و گوشمالی ان طایفه ضاله شقاوت خصال می باشیم. از انجا که ابا و اجداد او در طریق اخلاص این دولت لازمه خدمت و جانفشانی نموده اند و ان ارادت انتباه نیز بهمان نهج سالک طریق اخلاص و عقیدت و علاوه بران همه اوقات عرایض او مشتمل بر رسوخ و دولتخواهی و اینکه بارجاع خدمت و تبرکات سرفراز گردد، از سر قدم ساخته به تقبیل رکاب اشرف مفتخر گردانیده، مصدر خدمات خواهد شد، می رسید.

حالا باید که به ورود رقم مبارک و آدم عالیجاه، رفیع جایگاه، امیرالامرا العظام، اسوه الکبرا و الفجام، مقرب الخاقان، احمد خان بارک زایی شاهنگچی باشی سرکار اشرف با جمعیت فراوان عازم رکاب ظفر انتساب شده، بزودی خود را برساند که در رکاب اشرف سعادت اندوز خدمتگاری و جانفشانی بوده، از سکهان شقاوت بنیان تلافی گذشتگان خود نماید و هم سردار عظیم الوقاری که مامور این نواحی گردد، سپرد. ان دولت اگاه شود که حسب الصلاح سردار مشاراله خدمت و جانفشانی مینموده باشد. در ین باب از قرار فرموده معمول داشته، احوالات و مدعیات را بعرض رساند.

مرقومه شهر شعبان المعظم هنگام مراجعت از لاهور سنه ۱۲۱۱ هجری {شاه زمان}

رقم آنکه دولت و ثروت پناه، عقیدت و اخلاص دستگاه عجب سنگه راجه حروبه بالطاف موقوره شاهانه سرفراز گشته بداند. عریضه که درین وقت بخصوص چگونگی أحوال و اخلاص و ارادت و دولتخواهی خود وغیره مواد که انفاذ حضور ساطع النور نموده بود، رسید. مضامین ان حالی رای جهان آرایی شد. حسن ارادت و فدویت او ظاهر است. درین ولا از فرط عنایت و مرحمت خدیوانه موازی یک سوب بالاپوش بادله بقه سمور و یکطاقه شال گوش پنج و هشت درغی بخلعت ان دولت پناه شفقت ارسال فرمودیم. خلعت آفتاب طلعت بادشاهی را زیب بر دوش اعتبار خود ساخته، در طریق خدمتگذاری ثابت قدم باشد.

چون عالیجاه، رفیع جایگاه، امیرالامرا العظام، اسوه الکبرا الفجام، مقرب الخاقان غلام قدیمی احمد خان درانی بارک زایی شاهنگچی باشی سرکار خاصه شریفه و سردار دادر رهتاس و پند دادر خان گذاشته، مامور نگاهداشت این مکانات و قطع آبادی سکهان از ان محالات فرموده ایم. باید که آن دولت پناه همه أوقات بصلاح عالیجاه سردار مشارالیه سالک طریق فدویت بوده، هرگاه او را امداد و کومکی در کار شود، بنویسد. امداد و کمک به عالیجاه مذکور داده، لازمه جان فشانی بعمل آورد که انشاالله تعالی در سال آینده پیش از وقت عازم این حدود خواهم شد. آن دولت پناه فراخور اخلاص و خدمت که بصلاح عالیجاه سردار نموده باشد، بهره مند و سرفراز و به مطالب خود کامیاب خواهد شد.

مرقومه شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۱۱ هجری {شاه زمان}

رقم آنکه هنگام مراجعت از لاهور به صاحب سنگه راجه پتیاله وغیره دولت و ثروت پناه، تهور و جلادت دستگاه، ارادت و اخلاص اگاه، راجه راجگان راجه صاحب سنگه بالطاف روز افزون شاهانه سرفراز گشته بداند. عریضه اخلاص فریضه که درینولا بخصوص چگونگی احوال و اخلاص و دولتخواهی و اردات خود و ثابت قدم بودن در طریق خدمتگذاری و متوسل بودن باین دولت دوران عدت و مستعد و اماده ارجاع خدمت میباشد. وغیره مواد که انفاذ حضور ساطع النور نموده بود رسید. مضامین ان حالی رای جهان ارایی شد.

عالیجاه رفیع جایگاه، اخلاص و عقیدت فرجام، غلام احمد خان وقایع نگار بلاد هندوستان بعد از شرفیابی حضور کیفیت و ارادت و دولتخواهی و رسوخ خدمتگذاری ان شهامت پناه را بعرض خاقان قوایم سریر جاه و جلال خاقانی رسانید. منظور نظر مهر اثر و پذیرای رای أنور شد. انشاالله تعالی در سال بعد بر وقت رایات عالیات در حناح حرکت امده، ساحت ان ممالک مضرب

سر اوقات عز و جاه به ورود ان حدود، اجرای مرام و انصرام کام خصوصیت منشیان دولتخواه خواهد شد و در هر باب خاطر جمع و مطمین بوده، در طریق ارادت ثابت قدم و راسخ دم بوده، مستعد و مهیا باشد که به ورود مصدر خدمات نمایان شده، حسن اخلاص و ارادت و خدمات خود را ظاهر سازد که بین الاکفا سرفراز و درجه امتیاز یافته، به مطالب و مآرب خود کامیاب خواهد شد.

مرقومه شهر شعبان سنه ۱۱ به وزیر خان مالیزی {شاه زمان}

رقم آنکه عالیجاه، رفیع جایگاه، اخلاص و عقیدت دستگاه، محمد وزیر خان به الطاف موفوره شاهانه سرفراز گشته بداند. عریضه اخلاص فریضه که درینولا بخصوص چگونگی احوال و اخلاص و ارادت و دولتخواهی خود مشغول بودن بدعا گویی ذات اشرف مستعد و مهیا بودن در خدمتگذاری وغیره مواد که انفاذ حضور ساطع النور نموده بود، رسید. مضامین ان حالی رای جهان ارایی شد. چگونگی اخلاص و دولتخواهی و ارادت و خدمتگذاری آن عالیجاه ظاهر شد.

چون سیر و گشت ان حدودات مذکور خاطر خطیر و مطمح نظر بیضا نظیر اشرف میباشد. انشااله تعالی در سال بعد عنان بیکران گردون خرام، بعزم انتظام مهام آن حدودات و نوازش خلوصیت منشیان ارادت شعار و سرزنش معاندان ضلالت آثار به آن سمت معطوف و همگی همت و تمامی تهمت بر انصرام مرام اخلاص کیشان مصروف خواهیم فرمود.

ان عالیجاه در هر باب خاطر جمع و مطمین بوده، بکمال اطمینان و امیدواری در طریق ارادت و خدمتگذاری ثابت قدم و راسخ دم بوده، مهیا و مستعد و اماده باشد که به ورود موکب مسعود در ان حدود در رکاب نصرت انتساب اشرف حاضر و مصدر خدمات نمایان شده، حسن اخلاص و دولت خواهی و خدمتگذاری خود را ظاهر و هویدا سازد که در خور ارادت و خدمت خود بین الاکفا درجه امتیاز و عز اختصاص یافته، به مطالب خود کامیاب و مورد نوازشات خدیو مالک رقاب خواهد شد.

مرقومه شهر شعبان سنه ۱۱ بنام شیر سنگه که نصف بوریه و نواح ان در تصرف دارد {شاه زمان}

رقم آنکه دولت و ثروت پناه، ارادت و اخلاص دستگاه، شیر سنگه بالطاف موفوره شاهانه سرفراز گشته بداند. عریضه که درینوقت بخصوص چگونگی احوال و ارادات و اخلاص و دولتخواهی خود

و مشغول دعاگویی بودن و در طریق خدمت گذاری و ثابت قدم مستعد و آماده ارجاع خدمات می باشد. وغیره مواد که انفاذ حضور ساطع النور نموده بود، رسید. مضامین آن حالی رای جهان ارایی شد. چون سیر و گشت ان حدودات مذکور خاطر خطیر اشرف میباشد. در سال بعد انشاالله تعالی بر وقت رایات عالیات از قصر سلطنت در جناح حرکت آمده، بعزم انتظام مهمات و سرزنش معاندان و نوازش اخلاص کیشان عازم ان سرحدات خواهیم شد. به ورود انجا در رکاب اشرف حاضر و به تقدیم خدمات دیوانی اقدام نموده، حسن خدمت خود را ظاهر سازد که درخور خدمت خود سرفراز خواهد شد.

مرقومه شهر شعبان سنه ۱۲۱۱ بنام رای سنگه که نصف بوریه و نواح آن در تصرف اوست {شاه زمان}

رقم آنکه دولت و ثروت پناه، ارادت و اخلاص دستگاه، رای سنگه بالطاف موفوره شاهانه سرفراز گشته بداند. عریضه اخلاص فریضه که درین وقت بخصوص چگونگی أحوال و اخلاص و دولتخواهی خود و مستعد و آماده و مهیای خدمتگذاری می باشد وغیره مواد آن حدودات چون انتظام مهمات آن سرحدات مذکور خاطر خطیر اشرف می باشد، انشاالله تعالی در سال بعد بر وقت رایات عالیات از قصر سلطنت در جناح حرکت آمده، آن مرز بوم مسیر بیکران عساکر نصرت هجوم خواهد شد که به ورود آنجا و متوجه اخلاص کیشان و سرزنش معاندان خواهیم شد، به ورود آنجا در رکاب اشرف آمده، ملحق به عسکر معلی و مصدر خدمات شده، حسن خدمات خود را ظاهر سازد که فراخور خدمت خود بهره مند و کامیاب خواهد شد.

مرقومه شهر شوال سنه ۱۱ بنام لهتا سنگه حاکم لاهور {شاه زمان}

رقم آنکه دولت و ثروت پناه، شهامت و بسالت دستگاه، تهور و شجاعت انتباه، ارادت و اخلاص اگاه، لهتا سنگه بالطاف موفوره شاهانه سرفراز گشته بداند. عرضه اخلاص فریضه که در اینولا بخصوص اخلاص و ارادت و دولتخواهی و جانفشانی خود و اینکه از ایام خاقان، جنت مکان، تا الی الان در جمع اوری مردم و استمالت رعایا و بر آبادی و خدمتگذاری مساعی ساعه نموده و ان ملک را از ممالک محروسه سلطانی دانسته، بنحویکه شایسته فدویان راسخ العقیدت است. در جلوه ارادت منشی و دولتخواهی ثابت قدم بوده، در اوانی که رایات عالیات بان حدود نهضت فرموده، شهر را تسلیم و خود با دیگر سکهان اتفاق نه نموده، بگوشه رفته بود و بعد از مراجعت نیز وارد و استمالت مردم سکنای ان حدود اهتمام دارد وغیره مواد که انفاذ حضور ساطع النور نموده بود، رسید.

مضامین ان حالی رای جهان ارایی شد. حسن اخلاص و فدویت ان ارادت آگاه علی التواتر بعرض مقیسان انور از حضرت کرامت ظهور میرسید و سلوک و رفتار او با مردم متوطن ان دیار مستحسن طبع اشرف و مذکور ضمیر مهر نظیر بود که به ورود ان حدود فراخور ارادت و دولت خواهی ان عقیدت اگاه را مشمول عواطف بیکران و الطاف بی پایان فرموده، بین الامثال عز افتخار بخشیم. ان شهامت پناه، نهضت رایات عالیات بان حدود موحش وار شهر کناره گردیده، بدان سبب از اشفاق شاهانه محروم و مایوس مانده، برخی از اشیای او بمعرض تلف درامده و حال چون رایات صواب نمای اشرف مصمم حرکت ان حدود بخواسته حضرت الله بعد از دو ماه رایات جهانگشایی در ساحت انملک فرسا خواهد شد.

آن ثروت پناه در جاه و مکان خود بوده، بدون خوف و اندیشه در شهر توقف ورزیده، به ورود موکب مسعود در تقبیل رکاب نصرت انتساب بهره یاب شود که از عواطف بادشاهی و مراسم ظل الهی سرفراز در امثال و اقران کامیاب و ممتاز گردیده، گلبانگ سربلندی او بر اسمان و اوازه بلند اجلال او در جهان انتشار خواهد یافت و دیگر سکهان ان نواح را امیدوار رستگاری و فلاع باشفاق نا متناهی ساخته، با خود در طریق ارادت و دولت خواهی یکدل و یکجهت داشته باشد که بواسطه او شرفیاب حضور گردد، بهره مند خواهد شد و در هر باب خاطر جمع بوده با موطنین و مسکینین ان حدود طریق سلوک دارد که همه از حسن سلوک او راضی و شاکر بوده باشند. از قرار رضامندی ان مردم از پیش اشفاق شاهانه در باره او مبذول خواهدشد. از هر باب از قراریکه امر شده، معمول دارند.

مرقومه هشتم ذی حجه سنه ۱۲۱۱ هجری {شاه زمان}

رقم آنکه عالیجاه رفیع جایگاه، عمده الخوتین العظام، اسوه الکبرا الفجام، نظام علیخان نظام الملک فتح جنگ بهادر ناظم حیدراباد بالطاف موفوره شاهانه سرفراز گشته بداند که در ینوقت عالیجاه رفیع جایگاه عمده الخوابین العظام، اخلاص و عقیدت فرجام، غلام احمد خان وقایع نگار هندوستان شرفیاب حضور ساطع النور و حسن ارادت و دولتخواهی و اخلاص کیشی ان عالیجاه را بعرض مستطلان شاد روان جاه و جلال خاقانی رسانیده، پذیرای رای انور و منظور نظر مرحمت گستر و باعث مزید الطاف خدیوانه در باره ان عالیجاه شد.

چون سیر و گشت ممالک هندوستان و نوازش اخلاص کیشان و سرزنش معاندان مذکور خاطر خطیر می باشد و بحول قوه الهی بر وقت ساحت ان ممالک مزبور جلوه گاه عساکر منصور خواهد شد. بنا بران پیش از وقت بجهت تفحص و دریافت احوال اخلاص کیشان و بد اندیشان این

دودمان رفیع الشأن، عالیجاه غلام احمد خان مشارالیه را روانه انطرف فرمودیم، وارد خواهد شد و در هر باب خاطر جمع و مطمین بوده، در طریق ارادت و دولتخواهی ثابت قدم بوده باشید که در اوانیکه ساحت ان مرز و بوم جلوه گاه عساکر تقرب هجوم شود، در هر جا که امر و ارشاد گردد، در رکاب فیروزی انتساب اشرف حاضر و خدمات دیوانی را بوجه احسن بانجام برسانید که در خور ارادت و خدمت خود بهره مند خواهد شد.

در شهر ذی حجه سال هزار و دو صد و یازده هجری {شاه زمان}

نامه ها که از طرف حضرت خاقان زمان و شهریار گیتی ستان شاه زمان در درانی خلدالله ملکه بنام حضرت عالی گهر شاه عالم بادشاه هندوستان دام اقباله قلمی شده.

نامه: نیایش و سپاس بی قیاس کردگاری را که بمقتضای قدرت کامله و جود سلاطین معدلت آیین را وسیله انتظام رفاهیت عباد گردانید و ستایش محمدث اساس افریدگاری را که ارتباط خوانین صاحب نگین را ذریعه ارام سکان امصار و بلاد ساخت، له الملک و له الحمد و هو علی کل شی قدیر و درود نامحدود بر جناب رسالت مابی را که افرینش علت غایی او و وجود عالم و ادم را سبب هستی اوست.

بر ایوان عزت مقدم نشین
چه بر اولین و چه بر اخرین

شهنشاه کشور رسالت اورنگ نشین محفل نبوت، مصدوقه و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین رقص حاتم و لکن رسول لله و خاتم النبین مسند ارای قریب لی مع الله حبیب حضرت الله،

محمد که افرینش خاک اویند
دو عالم بسته فتراک اویند

بر اولاد و اصحاب او که هادیان سبل و متقدیان جز و کل اند، باد. بعد از حمد خالق ارض و سما و نعت اصطفا، بر مرات ضمیر، موالات تخمیر، اعلی حضرت، قدر قدرت، گردون سلطنت، کیوان رفعت، مشتری سعادت، بهرام صولت، خورشید درایت، ناهید بهجت، عطارد فطنت، قمر طلعت، جمجاه کسری، دستگاه بادشاه، ذی جاه، عالم بادشاه، خلدالله ملکه و سلطانه، مستطیع و مرتسم می گرداند که در این اوقات که عالیجاه عمده خوانین، العظام، اخلاص و عقیدت فرجام، غلام احمد خان وقایع نگار ممالک هندوستان وارد درگاه بی پاسبان خلافت نشان و بعد از شرف یابی حضور

ساطع النور مراتب انفاق و کیفیت وفاق ان دولت علیه را کما ینبغی بعرض مستطلان شاد روان عظمت و جلال خاقانی رسانید.

چون فیمابین اساس یکتایی و یکجهتی یابند. مبانی سبعا شدادا محکم و استوار است که بهیچ وجه خلل و فتور در بنیاد آن راه نخواهد یافت. بنا بران عالیجاه غلام احمد خان مشارالیه را بجهت دریافت احوال دولت خواهان این دودمان رفیع الشان و انجام برخی مهام مامور ممالک مذبور فرموده یم، وارد حضور ان والاجاه خواهد شد. طریقه انیقه موالفت و داد مقتضی آنست که تفقد احوال مشارالیه را ملحوظ داشته، همه اوقات محرک سلسله یگانگی و اتحاد بوده، مرکوزات خاطر خطیر را که اعلان ان خواهند، در مقام اعلام در اورند. همواره اختر عظمت و اجلال و کوکب عزت و اقبال ارا فن مناعت و برتری طالع و لامع باد برب العزت العباد.

مراسله مرقومه شهر ذی حجه سنه ۱۲۱۱ {شاه زمان}

همواره تایید ایزد داور قرین حال خلاصه دودمان برتری، نقاوه خاندان سروری، برادر سعادت سیر، مرزا اکبر بوده، هم اغوش شاهد مراد ۶۰۶۴ باشند. بعد از ادای دعوات خلت و ولامشهود رایی، موافقت اقتضایی میدارد که چون دراین اوقات عالیجاه رفیع جایگاه عمده الخوانین العظام اخلاص و عقیدت فرجام غلام احمد خان وقایع نگار بلاد هندوستان وارد درگاه جهان پناه و بعد از شرفیابی حضور ساطع النور بجهت انصرام برخی مهام و خدمات که باو مرجوع و مفوض شده، مامور هندوستان فرمودیم وارد خواهد شد. مراعات و پرداخت احوال او را منظور نموده، تفقدات و التفات در باره مینموده باشند که مرفوع الحال و فارغبال باهتمام خدماتی که مامور است می پرداخته باشد.

همه أوقات من کل الوجود خاطر خصوصیت مظاهر را به طمانیت قرین داشته، همه اوقات فاتح ابواب مراسلات، خلت ایات که شاهراه امد و شد قافله نشاط و انبساط است بوده، رقم طراز صفحه اظهار و ابرار باشند. پیوسته اختر عزت و شادمانی از افق مرام و مطلع کامرانی ساطع و لامع باد.

رقم. خاقان گیتی ستان حضرت احمد شاه درانی بنام نواب معین الملک میرمنو پسر اعتماد الدوله قمرالدین خان چین بهادر وزیرالممالک هندوستان بود نیز گاه در اینجا قلمی گردید:

انکه شهامت و ابهت پناه، حشمت و شوکت نتباه، سیادت و نجابت دستگاه، امیر الامرا العظام، اسوه الکبرا الفحام، عقیدت و اخلاص فرجام، میر معین الملک معین الدین خان ۶۷۳۳ بهادر اقتدار

الدوله دلیر جنگ اشفاق، بی غایات شاهنشاهی و الطاف بی نهایات حضرت ظل الهی، سرفراز گشته، بداند مکرر ارقام قضا نظام اقدس بسر فرازی آن عالیجاه شرف صدور می یابد و بزیارت هر کدام مشرف گردیده است، وجه نمیرسد و آن عالیجاه استدعا مینمود که ملتان را هم به اجاره ان عالیجاه بدهم و حال مستاجر ملتان که علیحده مقرر است، باری مالیات انجا قلیل و کثیر امده است و اگر چنانچه او را هم داده میشد، بار سنگین و ادای وجه ان بخوبی (چه نحوی) صورت میگرفت و کشمیر را که حسب العرض آن عالیجاه بان عالیجاه وا گذاشته ایم وجه کشمیر چه شد.

بابت بقایای چهار محال هم مبلغی کلی بذمه ان عالیجاه است و بابت امسال هم زر چارمحال و وجه کشمیر هم علاوه است و با این همه مبالغ که متوجه آن عالیجاه است، همگی از انجمله پنج لک روپیه که فرستاده است، این چه میشود و این چه نوع فرستادن است. باید که بزودی وجه معقولی را بابت چارمحال انقاد حضور لامع النور نماید که حسن خدمت آن عالیجاه مشهور افاق شود و فرمایش پشمینه را هم که فصل ربیع فرموده ایم، به اتفاق خزانه بفرستد و وجه بابت کشمیر را هم باید بفرستد. اگر چنانچه نوعی دیگر باشد، بخصوص چگونگی ان بعرض اقدس رساند که جهت کشمیر مستاجر دیگر تعین فرماییم که مثل ملتان او را بحیطه وصول رسانیده، میفرستاده باشند. اندر این باب حسب الجواب را از جمله لوازم دانسته قدغن دانند.

مرقومه شهر ذی حجه سن ۱۲۱۱ {شاه زمان}

رقم آنکه ایالت و امارت مرتبت، شوکت و عوالی منزلت، تهور و جلادت، دستگاه شهامت و فخامت، انتباه دولت و ثروت پناه راو باجی راو بهادر پیشوای مرهته بالطاف موفوره شاهانه سرفراز گشته بداند که درینولا، عالیجاه، رفیع جایگاه، عمده الخوانین العظام، اخلاص و عقیدت فرجام، غلام احمد خان وقایع نگار بلاد هندوستان وارد درگاه عرش اشتباه معلی و بعداز شرفیابی حضور لامع النور حسن ارادت و دولتخواهی و رسوخ عقیدت و خدمتگذاری ان امارت پناه را بعرض عاکفان مسند جاه و جلال و مستطلان شادروان عظمت و اجلال رسانیده منظور نظر مرحمت اثر و پذیرای رای معدلت گستر و باعث مزید تلطفات بیغایات شاهانه در هر باب در باره ان بسالت مرتبت گردید.

چون سیر و گشت ممالک هندوستان مذکور خاطر خطیر مهر نشان اشرف میباشد. بنابران در ینوقت پیش از حرکت عالیجاه غلام احمد خان مشارالیه را جهت تفحص احوال دوستان و حاسدان این دودمان رفیع الشان مامور انطرف فرمودیم که دریافت احوالات کماحقه نموده، بعرض اشرف رساند و رایات عالیات هم بر وقت در جناح حرکت امده، شقه گشای ان حدودات خواهد شد. در ورود موکب مسعود دران حدود دولت خواهان درخور ارادت و دولتخواهی خود بهره مند و مسرور

و معاندان سرافگنده و مخذول خواهند شد و بجزای اعمال و سزای افعال نیز گرفتار خواهند امد.

چون موازی دوده جاگیر در سرکار سهارنپور مبلغ پنج روپیه نقد روزینه در سایر شاهجان اباد از قدیم و پنج روپیه یومیه طعام از سرکار بادشاه جمجاه شاه عالم بادشاه در وجه غلام احمد خان مشارالیه مقرر بوده که بازیافت مینمود و از سال گذشته الی حال باو نرسیده، باید که به دولت راو سنده بهادر تاکید نماید که بدستور سابق در وجه مشارالیه فرو گذاشته، برساند که مشغول خدمات مرجوعه بخود باشد و ان بسالت انتباه نیز بهمه باب خاطر جمع بوده، در طریق دولت خواهی ثابت قدم بوده، الطاف شاهانه در هر باب شامل حال خود داند.

مرقومه شهر ذی حجه سنه ۱۲۱۱ {شاه زمان}

رقم آنکه دولت و ثروت پناه، اردادت و اخلاص دستگاه، تهور و شجاعت اگاه، مهاراجه الدهراج دولت راو سندهه بهادر بالطاف روز افزون شاهانه سرفراز گشته، بداند که در ینولا، عالیجاه، رفیع جایگاه، عمده الخوانین العظام، اخلاص و عقیدت فرجام، غلام احمد خان وقایع نگار بلاد هندوستان وارد درگاه خلافت نشان و بعد از شرفیابی حضور ساطع النور حسن ارادت و دولت خواهی و رسوخ عقیدت و خدمتگذاری ان دولت پناه را بعرض اشرف رسانیده، پذیرای رای انور و منظور نظر مرحمت گستر و باعث مزید الطاف خدیوانه در هر باب در باره او شد. چون سیر و گشت ممالک هندوستان مذکور خاطر بیضا نظیر اشرف میباشد که انشاالله تعالی بر وقت ساحت ممالک مزبور مضرب سیر اوقات جاه و جلال خواهد شد.

لهذا درینولا پیش از وقت عالیجاه غلام احمد خان بجهت دریافت احوال اخلاص کیشان و معاندان این دودمان مامور انطرف فرمودیم که دریافت احوال در هر باب نموده، بعرض اشرف رساند. چون موازی دوده جاگیر در سرکار سهارنپور و مبلغ پنج روپیه نقد روزینه در سایر شاهجهان اباد از قدیم و پنج روپیه یومیه طعام از سرکار بادشاه جمجاه شاه عالم بادشاه ذریعه غلام احمد خان مقرر بود که بازیافت مینمود و از سال گذشته الی حال باو نرسیده باید که ان دولت پناه بکارکنان خود تاکید نماید که بدستور معمول قدیم در وجه مشارالیه واگذاشته برساند که بخاطر جمعی تمام مشغول انجام خدمات مرجوعه باشد و آن دولت پناه نیز در هر باب خاطر جمع بوده، در طریق ارادت و اخلاص ثابت قدم بوده و الطاف شاهانه را شامل حال خود داند.

مرقومه شهر ذی حجه سنه ۱۲۱۱ {شاه زمان}

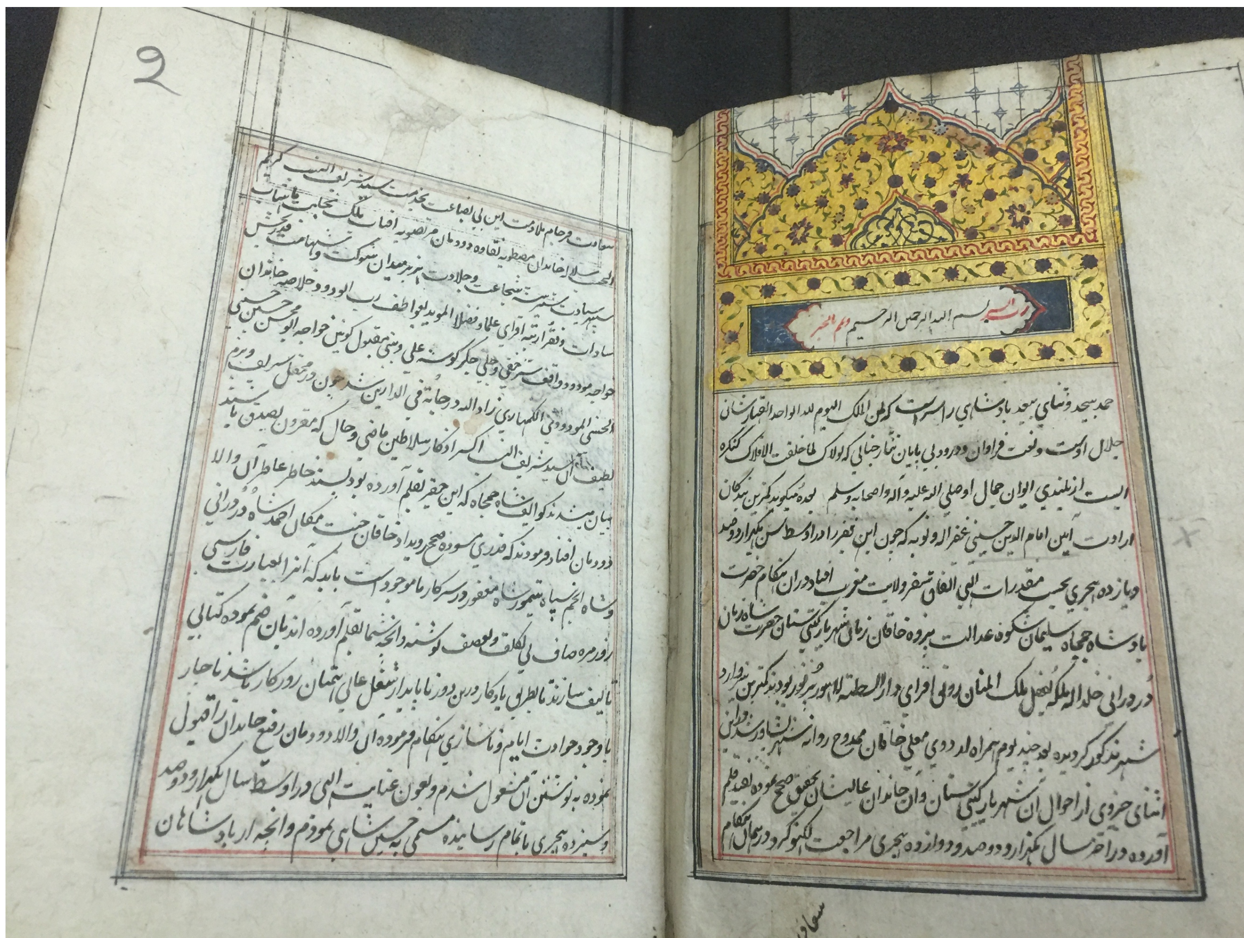
رقم آنکه دولت و ثروت پناه، ارادت و اخلاص دستگاه، تکوهوالکر بالطاف موفوره شاهانه سرفراز گشته بداند که چون درینولا عالیجاه، رفیع جایگاه، عمده الخوانین العظام، اخلاص و عقیدت فرجام، غلام احمد خان وقایع نگار بلاد هندوستان وارد درگاه جهان پناه و بعد از شرفیابی حضور ساطع النور اشرف حسن ارادت و دولت خواهی و رسوخ ارادت و عقیدت ان دولت پناه را بعرض اشرف رسانیده، پذیرای رای انور و منظور نظر مرحمت گستر و باعث مزید الطاف خدیوانه در باره او شد.

چون سیر و گشت ممالک هندوستان مزکور خاطر خطیر مهر نظیر اشرف میباشد، بنابران درینولا عالیجاه غلام احمد خان را پیش از وقت بجهت دریاقت احوال هندوستان و معاندان این دود مان رفیع الشان مامور انطرف فرمودیم؛ وارد خواهد شد. در هر باب خاطر جمع بوده، در طریق ارادت و دولتخواهی ثاب قدم بوده باشد و اوانی که رایات عالیات شقه گشای ان حدودات شود، در هر جا که امر و ارشاد گردد، در رکاب اشرف حاضر و خدمت نماید که درخور ارادت بهره مند خواهد شد.

مرقومه شهر ذی حجه سنه ۱۲۱۱ {شاه زمان}

رقم آنکه بنابر الطاف روز افزون شاهانه و الطاف گوناگون خسروانه در باره تهور و شجاعت اگاه، دولت و ثروت پناه، اخلاص دستگاه، راجه جیت سنگه درینولا پرتوی از انوار خورشید مکرمت خاقانی، روشنی بخش کاشانه امانی و امال شده، از ابتدای هذه السن مبارک ایلان ئیل ترکی او را بعوض راجه سپورن دیو که مرده است، مرتبه راجگی و راج جمون سرفراز و ممتاز و بین الامثال والاقران درجه امتیاز بخشیدیم که چنانچه باید و شاید و از جوهر رشد و کاردانی او سزد و آید، بلوازم امر مذبور و مراسم شغل مذکور و خصوصیات ان قیام اقدام داشته، نحوی با رعایای ویرابای جمون سلوک نماید که همه از حسن سلوک او راضی و شاکر بوده، مشغول دعاگویی ذات اشرف باشد. عموم اهالی و اعیان و ریش سفیدان و جمهور رعایای ویرابای جمون و توابع حسب المقرر راجه جیت سنگه را راجه باالاستقلال جمون دانسته، از بزرگ و کوچک راجه ها تابع امر و نهی او بوده، او را بزرگ خود ها دانسته، از سخن صلاح حسابی او بیرون نروند. مستوفیان عظام کرام صورت رقم مبارک را ثبت و حسب المقرر معمول دارند.

تمت تمام شد کتاب حسین شاهی





بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی حد و ثنای بی عد سزاوار پادشاهی است که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
شان جلال اوست و نعت فراوان و درود بی پایان نثار جنابی که لولاک
لما خلقت الافلاک کنگره ایست از بلندی ایوان جمال او صلی الله علیه و آله و سلم
بعد میگوید کمترین بندگان ارادت آئین امام الدین حسینی غفر الله ذنوبه که
چون این فقیر را در اوسط سن یکهزار و دوصد و یازده هجری حسب تقدیرات
الهی اتفاق سفر ولایت مغرب افتاد دران هنگام حضرت پادشاه جمجاه
سلیمان شکوه عدالت پژوه خاقان زمان شهریار گیتی ستان حضرت شاه زمان در
درانی خلد الله ملکه بفضل ملک المنان رونق افزای دار السلطنه لاهور پرنور
بودند کمترین نیز وارد شهر مذکور گردیده بعد چند یوم همراه اردوی معلی
خاقان ممدوح روانه شهر پشاور شد درین اثنا جزوی از احوال آن شهریار
گیتی ستان و آن خاندان عالیشان تحقیق صحیح نموده بقید قلم آورده در آخر
سال یکهزار و دوصد و دوازده هجری مراجعت بلکهنؤ کرد و در همان هنگام

سعادت

سعادت ازدحام ملازمت این بی بضاعت بخدمت سید شریف النسب کریم
الحسب سلاله خاندان مصطفوی نقاوه دودمان مرتضویه آفتاب فلک نجابت
ماهتاب سپهر سیادت شیر بیشه شجاعت و جلادت هژبر میدان فتوت و
شهامت قدر بخش سادات و فقرا رتبه افزای علما و فضلا المؤید بعون اللطیف
رب الودود خلاصه خاندان خواجه مودود واقف سر خفی و جلی جگر گوشه نبی و
علی مقبول کونین سید خواجه ابو محسن حسین حسنی الحسینی المودودی الکلهاری
زاد الله درجاته فی الدارین شد چون در محفل شریف و بزم لطیف آن سید شریف
النسب اکثر اذکار سلاطین ماضی و حال که مقرون بصدق باشد بیان میشدند
کوائف شاه جمجاه که این حقیر بقلم آورده بود پسند خاطر عاطر آن والا دودمان افتاد
و نمودند که قدری مسوده صحیح روداد خاقان جنت مکان احمد شاه درانی
و شاه انجم سپاه تیمور شاه مغفور در سرکار ما موجود است باید که آنرا بعبارت
فارسی روزمره صاف بی تکلف و تعصب نوشته و آنچه شما بقلم آورده اند
بآن ضم نموده کتابی تالیف سازند تا بطریق یادگار درین دور ناپاید از شغل عالی
همان روزگار باشد ناچار با وجود حوادث ایام و ناسازی هنگام فرموده
آن والا دودمان رفیع خاندان را قبول نموده بنوشتن مشغول شدم و بعون عنایات
الهی در اوسط سال یکهزار و دوصد سیزده هجری باتمام رسانیده مسمی به حسین شاهی [illegible]
و آنچه ازین پادشاهان درانیه در ممالک وسیعه هندوستان کارهای ارجمند و
روداد بلند بظهور آمده نگاشتم و رزمهای بسیار و جنگهای بیشمار که در اقلیم
ایران و توران نموده و روداد آن مفصل باین مؤلف نرسیده معطل گذاشتم